



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۱۵ جلسه از تاریخ ۱۳۷۱/۰۷/۰۷ الی ۱۳۷۲/۰۵/۱۳ به «کیفیت تولید نظام اصطلاحات» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نمایم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۱.....	جلسه ۲
۳۵.....	جلسه ۳
۴۹.....	جلسه ۴
۶۳.....	جلسه ۵
۸۵.....	جلسه ۶
۱۰۳.....	جلسه ۷
۱۱۹.....	جلسه ۸
۱۳۱.....	جلسه ۹
۱۴۷.....	جلسه ۱۰
۱۷۱.....	جلسه ۱۱
۱۸۷.....	جلسه ۱۲
۱۹۷.....	جلسه ۱۳
۲۰۱.....	جلسه ۱۴
۲۱۳.....	جلسه ۱۵

جلسه ۱

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۰۷/۰۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

فهرست

- ۱ - گرد آوری اصول موضوعه های پذیرفته شده در فلسفه
 - ۲ - استدلالهای ساده آنها بگونه ای که در اثبات قضایا و سائل به کار آید نه اثبات فلسفه قضایا
 - ۳ - بکارگیری اصول موضوعه در تنظیم مدل (شیوه ترکیب اوصاف)
 - ۴ - تنظیم زیرساخت مدل (بکارگیری روش در بدست آوردن اوصاف)
 - ۵ - توضیح و تشریح زیرساخت
 - ۶ - تنظیم زیرساخت مدل به عناوین و اصطلاحات فلسفه مدل
 - ۷ - تعریف اصطلاحات به نحوی که قابل مفاهمه باشد
 - ۸ - تعریف مدل
 - ۹ - ضرورت مدل
 - ۱۰ - تأثیر فلسفه مدل و پیش فرضهای مختلف در بدست آمدن مفاهیم کاربردی
 - ۱۱ - طرز توسعه زیرساخت مدل و بدست آمدن مدل
 - ۱۲ - نسبتهای کمی (که فصل جداگانه ای است)
- چند احتمال در توسعه دسته بندی پیش فرضها

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلبی داریم در تدوین مدل. در تدوین مدل چیزهایی که لازم است، باید مورد توجه قرار بگیرد. و باید آنها را جمع آوری کنیم. اگر چیزهایی هم به ذهن شما می‌آید ذکر کنید.

۱ - "گرد آوری اصول مفروضه و پذیرفته شده در فلسفه. در اینجا نباید بحث کنیم، بلکه باید معین کنیم، کلاً چند اصل به عنوان اصول پذیرفته شده در تهیه مدل در اختیار داریم. پس قسمت اول شد: گردآوری اصول.

۲ - باید استدلال‌های خیلی ساده (نه فلسفی) به میزانی که نتیجه آن آشنایی با مدل باشد، آورده شود. (مباحث فلسفی قبلاً در جای دیگر باید مطرح شده باشد). استدلالهایی که در اثبات قضایا و مسائل می‌شود نه در اثبات فلسفه قضایا. بهره‌گیری از آن فلسفه در استدلال است، نه اثبات خود فلسفه، بنابراین استدلالهای اجمالی اصول، که به عنوان مسائل فلسفه قابلیت طرح دارد، باید مطرح شود نه استدلال بر فلسفه اصول، (یعنی به کارگیری و استفاده از احکام فلسفی در اثبات مسائل و نتایج فلسفه در مدل)

۳ - سومین قسمتی را که باید ملاحظه کنیم، بکارگیری اصول موضوعه در تنظیم مدل. یعنی در حقیقت تنظیم اصول، که خودش روشی می‌خواهد، یعنی بکارگیری اصول موضوعه در تنظیم مدل. در حقیقت روش تنظیم مدل باید پایه اصول موضوعه باشد که نتیجه آن روش تنظیم مدل بر پایه اصول موضوعه است.

۴ - تنظیم زیرساخت مدل.

حجت الاسلام صدوق: چهار چه فرقی با سه دارد.

ج) در اولیش می‌گوییم، مثلاً باید سه بار در هم ضرب شود (ظرفیت $\times$ ظرفیت $\times$ ظرفیت) در چهارمی دیگر ضرب می‌کنیم، یعنی روش دادیم و برایش دلیل آوردیم که چرا باید این گونه بشود، این ضرب را انجام می‌دهیم، می‌شود ۲۷. در اولی می‌گوییم هر کدام از اینها در خودشان باید ضرب شوند، در سایر ابعاد هم باید ضرب شوند و چرایش (چرا ضرب باید بکنیم) باید گفته شود. چند دفعه باید ضرب شوند و چرا باید چند دفعه ضرب شوند، یعنی نظمش را توضیح می‌دهید.

در اولی بکارگیری اصول موضوعه در تنظیم، یعنی بیان منطقی نحوه نظم زیر ساخت، ولی در چهارمی تهیه زیرساخت است

۵ - توضیح و تشریح زیر ساخت.

۶ - تبدیل زیرساخت به عناوین و اصطلاحات فلسفه. مدل اینها عناوین زیر ساخت مدل است و معنای خود مدل را نمی‌دهد. (مدل، خودش خیلی توسعه پیدا می‌کند)

۷ - تعریف اصطلاحات زیر ساخت مدل بگونه ای که کاملاً قابل تفهیم و مفاهمه باشد. یعنی صریح و روشن مطلب خود را با استفاده از ارتکازات عمومی، برسانیم. پس در اینجا ما مقدمات تدوین را درست کردیم. تعریف خود مدل لازم است.

۸ - تعریف مدل.

۹ - ضرورت مدل.

۱۰ - تأثیر فلسفه مدل و پیش فرضهای مختلف در بدست آمدن مفاهیم کاربردی. این ۳ تا باید در مقدمه‌اش باشد؛ اول این ۳ تا را باید تمام بکنیم. آن مقدمه‌اش چیزی نیست که در ابتداء برای ما لازم باشد، حضرتعالی می‌توانید، تدریجاً از روی رونوشت‌های گذشته، جهت داری علم و تعریف علم در دستگاه را انجام دهید. آنچه مهم است، قسمت‌های قبل است، یعنی ما برای تنظیم کارها روشی می‌خواهیم، که در حقیقت آن روش مدل ملاحظه عینیت است، همان طور که بارها خدمتتان، عرض کردیم. ولی در تدوین، اینها لازم است. چیز دیگری که لازم است، نحوه ضرب و گسترش عناوین اصطلاحات زیر ساختی و تبدیل آنها به یک مدل شامل و بزرگ است.

۱۱ - طرز توسعه زیر ساخت و بدست آمدن مدل از عقل.

۱۲ - مسئله نسبت‌های کمی که کلاً یک فصل است.

(س) و در بندهای قبل جاری نیست (بحث کم)

(ج) لااقل در بندهای قبل به صورت کلی گفته شده ولی به صورت جزئی گفته نشده؛ اصول پذیرفته شده را می‌شود، شماره کرد.

(س) یعنی خودش تقسیمات درونی دارد.

(ج) درست است. حال اگر بخواهیم اینها را تقسیم کنیم: اولین قسمت: توضیحی پیرامون گردآوری اصول موضوعه: ما چند دسته اصول موضوعه داریم:

الف: اصول کیفی

ب: اصول کمی

در عین حال اصولی داریم که بر هر دو اینها حاکم است، یعنی وقتی می‌گوییم فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی، تبعی (یا ظرفیت، جهت، عاملیت) اینها را جزء اصول کیفی می‌آوریم یا حاکم می‌دانیم؟
(س) ظرفیت، جهت و عاملیت جزء اصول کیفی می‌آید. پس محور را جزء اصول فلسفی می‌گذاریم که عام باشد.

(ج) عیبی ندارد بعد تقدم و تأخرش را عوض می‌کنیم.

(ج) اصول فلسفی حاکم.

(س) این فاعلیت محوری است که می‌تواند فاعلیت، ولایت، تولی، تصرف و .. باشد.

(ج) آن وقت یک اصول دیگری داریم و آن این که چرا اینها باید در هم ضرب شوند، یعنی معنای ساختار و معنای بُعد، باید در اصول فلسفی توضیح داده شود یا اینکه معنای دیگری است؟

(س) به نظر می‌آید این استدلال در مرحله بعد است، یعنی از بند سه به بعد است که بیان منطقی نظم زیرساخت را باید توضیح دهید.

(ج) یعنی یکی از چیزهایی که داریم ساختار، یک چیز نیز داریم که بعد است ولی این که بعد، به چند چیز تقسیم می‌شود و چگونه ضرب می‌شود حرف دیگری است، بعد یعنی چه؟!

(س) این یا از اصول فلسفی حاکم ما برخاسته یا اصول کیفی یا کمی، در هم اینها گنجیده می‌شود.

(ج) ما چند چیز داریم وحدت و کثرت، توزیع توسعه.

(س) وحدت، کثرت، بعد، ساختار و ... را در مدل فلسفه حاکم باید بیاوریم یعنی یک اصول فلسفی حاکم داریم، و یک اصول منطقی حاکم داریم

(ج) درست است اصول منطقی مثل چیست؟

(س ۱) همان چیزهایی که فرمودید، یعنی بعد، ساختار.

(ج) در اصول چیز دیگری نداریم؟ یعنی کلاً یا منطق و روش است؟ یا اصولی فلسفی است و حاکم است به عنوان این که به وسیله این منطق کار می‌کند، یا اصول کمی است یا کیفی؛ در این جدولی که ما داریم غیر از اینها نیست. سؤال دیگری داریم، آیا ما تبدیل می‌کنیم؟ مثلاً «جهت، ظرفیت، عاملیت» را به یک اصطلاحی که اینجا نوشته می‌شود، این تبدیل برای چه انجام می‌شود، مثلاً اسمش رامی گذاریم اسلامی یا اصلی، این عنوان به چه دلیل در برابر این چیز قرار می‌گیرد؟

(س) به نظرم می‌آید داریم از بند اول عدول می‌کنیم، به این مطلبی که می‌فرمایید، می‌رسیم یعنی از سؤالاتی که،

(ج) می‌خواهم بگویم این سؤال را در چه اصلی جواب می‌دهید که خود آن اصل را در جمع آوری اصول بیاوریم. آیا جزء اصول منطقی یا فلسفی می‌شود؟ هر جوابی که به او بدهیم.

(س) به نظر می‌آید که اینها از بند سه به بعد است.

(ج) می‌خواهم عرض کنم که در آنجا یک جوابی می‌دهیم که قبلاً باید اصولش را جمع بکنیم و بیاوریم در اینجا. یعنی با جمع آوری اصول موضوعه همه اصول پایین را می‌آوریم اینجا و می‌گوییم ده رقم اصل داریم، ده نوع آچار داریم بعد می‌گوییم هر آچار کجا بکار می‌آید. در گردآوری اصول همه اصول باید بیاید و دسته بندی باید خیلی کلی باشد.

(س) داریم، در اصول کم.

(ج) یعنی یا اصول کم است یا اصول کیف، یا اصول فلسفه یا اصول منطق

(س) از اینها بیرون نیست، در اینها باید به نحو اجمال عامش بیاید.

(ج) اصول منطقی یعنی اصول روشی که به کار می‌گیریم یعنی مثلاً ضربی که می‌کنم. اصول کمی، یعنی نسبتها و عددها، حال این اصول منطقی چه در کم باشد و چه در کیف باشد یعنی چه بگویید جهت را در جهت ضرب کنیم، یا دو را در چهار ضرب کنیم. این اصول حتماً هست. اصول کمی و کیفی هم که حتماً هست. اصول فلسفی چیست؟ اصول فلسفه همان اصلی است که می‌تواند یک عنوان را تبدیل کند.

(س) خیر اصول فلسفی همان جهت‌هایی که قبلاً مطرح شد، مثل بحث علم و فاعلیت.

(ج) یعنی باید کار بردی باشد برای ...

(س) کاربردی باید باشد ما نمی‌گوییم که استدلال‌هایش را شرح دهیم. الان چیزهای که مطرح می‌شود روی چه اصل و حد اولیه و مبنای استوار است؟ می‌گویید: ولایت. در همان قسمت در تقسیم بندی ساختاری می‌فرمایید: ولایت، تولی و تصرف باید بیاید. خوب این را اصل موضوعه قرار داده اید که آن را در اینجا می‌آورید.

(ج) آیا دیگر اصولی را که اثبات می‌کند، مدل ما غیر از مدلهای متعارف است، یعنی مذهب در آن اصل

است. این را در اصول فلسفه باید بیاوریم.

(س) باید معلوم باشد.

(ج) پس بنابراین اگر گردآوری اصول را به چهار دسته تقسیم کنیم، حالا باید بتوانیم «الف» را سر سطر قرار دهیم تا ببینیم اصول کیفی ما چند تا است.

(س) به نظرم می‌آید آن قسمت «جیم» را اصل قرار دهیم، آن سه تای دیگر از انشعاباتشان است یعنی

اصول فلسفه حاکم ...

(ج) یعنی شما می‌فرمایید «جیم» را سر سطر اصول فلسفه حاکم قرار دهیم.

(س) که یا فلسفه کیف یا کم یا فلسفه روش است.

(ج) ۱ - فلسفه روش ۲ - فلسفه کم ۳ - فلسفه کیف، خوب اگر بخواهیم خود این اصول را بگوییم، آیا غیر

از اینها هستند یا نه؟ یعنی اصول فلسفی حاکم.

(س) برابر می‌شوند با اصول فلسفی حاکم یعنی جمعش بزنیم و

(ج) خود این یک اصول جداگانه ای ندارد.

(س) خیر او مقسم شد.

(ج) خوب عیبی ندارد. تا بعداً یک برخورد دقیقتری بکنیم، و قسمت دوم از اصولمان را استدلال کنیم.

س) اگر اینها را بنویسیم، خوب است، مثلاً بحث زمان - مکان، وحدت، کثرت، توسعه، علم. آن بحث‌هایی که به عنوان اصل موضوعه بحث می‌باشند، چه چیزهایی می‌باشند؟

ج) یعنی اصول فلسفه حاکمان چه چیزهایی هستند و نمی‌شود آنها را نیاوریم.

س) چون هر کدام از این مراحل، بعدی را معین می‌کند، اینها را ذکر کنیم.

ج) ممکن است یک اصول دیگری پیدا شود که می‌نویسیم، این اصول فلسفه حاکم به:

۱ - فلسفه روش، فلسفه روش را بخواهیم به تنهایی ذکر کنیم.

س) قبل از اینکه بخواهیم وارد کم و کیف شویم؟

ج) بله. روش تنظیم مدل، ما باید بیان کنیم چه هست. مثلاً سه بار سه بار در هم ضرب شدن این یک طرز ضرب شدن.

س) اینها در خود (کم) نمی‌آید؟

ج) می‌توانید خود کیف را هم ضرب کنید.

س) متوجه هستم که کیف را در هم ضرب می‌کند، می‌خواهم بگویم این به خاطر بحث فلسفه کم نیست؟

ج) ما می‌خواهیم ببینیم اصول فلسفه ای که گفتیم چه چیزهایی است.

س) حال بنویسید بعد دسته بندی کنید.

ج) غرضمان این است که فلسفه روش، چه چیزهایی است.

س) نحوه ضرب چه عدد و چه کیفیتهای در هم. یعنی نحوه اضافه شدن.

ج) یعنی نحوه توسعه چگونه است.

۲ - نحوه توسعه، کیفی یا کمی: کلاً توسعه چگونه واقع می‌شود؟ آیا پیش فرضهای حاکم مثل ساختار و بعد در اینجا می‌آید یا نه؟ یعنی وحدت و کثرت؟

س) حالا هر چه را بویی از روش را بدهد بیاورید مثلاً نحوه توسعه.

ج) نحوه توسعه که [همان] طرز توسعه باشد، (طرز توسعه یا روش توسعه).

پایه این مطلب بر تعریف توسعه است. می‌بایست بر اساس تعریف اثبات شده نسبت به توسعه و اشتداد، مکانیزم و نحوه پیدایش [...] خود این کار را انجام دادن ما در اینجا وحدت و کثرت را در مبنای اصالت ولایت می‌خواهیم. (بیان وحدت و کثرت بر اساس اصالت ولایت). علم را هم لازم داریم یا نه؟

س) بیان وحدت به معنای اشتداد است. اضافه به چه معنا است؟

ج) به معنای توسعه است. بیان اشتداد و توسعه را هم می‌نویسیم.

س) یعنی معنای قرب، قدرت. یعنی توسعه قرب و قدرت را باید اینجا بیان کنیم.

(ج) که نتیجه آن بیان قرب و خلافت بر اساس ولایت می‌شود. دیگر چه چیزهایی می‌خواهیم؟
(س) خلافت را که ذکر کردید، معنای فاعلیت و ولایت همین است؛ وقتی ولایت و قرب را نوشتیم از شئونش،

(ج) مسئله علم، زمان و مکان است.

(ج) اینها را ذکر می‌کنیم، توسعه علم، بیان...

(س) بسط نفوذ معنای مکان را می‌دهد.

(ج) زمان توسعه

(س) زمانش همان توسعه طلب می‌باشد، یعنی وحدت و کثرت و تقاضا.

(ج) به عنوان روش چه چیزهایی در کار ما لازم داریم، نه اینکه در فلسفه چه چیزهایی آوردیم، شما می‌خواهید بگویند که به عنوان روش، وقتی بخواهد توسعه واقع بشود باید در ساختار و بعد واقع شود. بعد با ساختار چه فرقی دارد؟

(س) در تجدید نظری که داشتیم این‌ها (بعد و ساختار) دو تا نمی‌باشد، هم بعد است، هم ساختار و هم منزلت است؛ یعنی سه چیز است نه دو تا. بعد که همان ظرفیت، جهت و عاملیت است، ساختار هم یا فاعلیت محوری یا تبعی یا تصرفی است، منزلت اعمال فاعلیت می‌باشد که یا ولایت می‌کند، یا تولی پیدا می‌کند، یا تصرف می‌کند. یعنی سه زاویه است، همین طور در جدولی که داشتیم، یکی را مفروغ عنه می‌گرفتیم، یا تکرار می‌کردیم، یعنی می‌گفتیم: ظرفیت، جهت و عاملیت. هم چنین در درونش می‌گفتیم ظرفیت، جهت و عاملیت، که آن چیز دیگری بود.

(ج) حال روی این مسئله دقت می‌کنیم، شما نظرتان این است که یک ساختاری داریم، تعریف ساختار یعنی چه؟

(س) مرتبه و تنوع است، تنوع فاعلیت، نوع، نوع فاعلیت است.

(ج) یعنی مراتب فاعلیت است.

(س) می‌گویید محوری یا تصرفی یا تبعی است.

(ج) مراتب داریم، پس مراتب فاعلیت یک حرف است، غیر از مراتب چه چیز داریم؟

(س) شدت و ضعف که همان بحث ظرفیت، جهت و عاملیت است، که چه جایگاهی دارد، یعنی چه قدرتی دارد، چقدر قرب دارد.

(ج) منزلت زمانی یا مکانی را می‌گویید؟ یعنی نه منزلت زمانی نه مکانی، بلکه منزلتش در نظام توسعه.

(س) داریم جایگاهش را مشخص می‌کنیم، چه محوری، چه تبعی چه تصرفی، فرق نمی‌کند بعضی تبعی ها خیلی قدرت دارند، مثل اسب آقا اباعبدالله علیه السلام.

خیلی قدرتش زیاد است. قربش هم زیاد است، تصرفش هم زیاد است، مانند انگشتر دست مبارک حضرت، اینها فاعلهای تبعی هستند ولی یک ظرفیت و یک جهت و یک عاملیتی دارند.

یک جایگاه در نظام و یک جایگاه در توسعه داریم. جایگاه در نظام را همان ظرفیت و جهت و عاملیت، معین می‌کند، که ضربدر آن فاعلیت محوری و تصرفی و تبعی می‌شود، بعد هر کدام از این ۹ وجه یا در موقف ولایت کردن است، یا در موقف تولی کردن، یا در موقف نیابت است، که جایگاه این منزلت را در توسعه نشان می‌دهد.

(ج) فرمودید ساختار را چه چیز قرار دهیم.

(س) فاعلیت محوری.

(ج) خود ساختار چیست؟

(س) خود ساختار مراتب است. بیان بعد یا میزان اعمال فاعلیت یا قدرت فاعلیت است.

(ج) قدرت فاعلیت جهت را هم باید [در بر] بگیرد.

(س) [همین‌طور است] یعنی گاهی قدرت را به شدت معنا می‌کنیم، گاهی به جهت، گاهی به عاملیت.

(ج) آیا بعد با وضعیت توسعه ظرفیت، و توسعه جهت و توسعه عاملیت برابر نمی‌باشد؟

(س) توسعه که ضربدر مراتب هم می‌شود.

(ج) در بعد هم ضرب می‌شود. و لکن خود بعد هویتاً چیست؟

(س) یعنی چه شاخصه ای را معین می‌کند؟

(ج) خیر ذاتاً چیست تا بتواند چه شاخصه ای را معین می‌کند؟ بعد تقسیم می‌شود به سه تا وصف به سه جهت.

(س) جایگاه فرد را در نظام نشان می‌دهد.

(ج) محور که جایگاهش در نظام مشخص است، برای چه ضرب در بعد شود؟

(س) خیر. تنوع فاعلیت، آنجا که می‌گوییم ساختار، وقتی می‌گوییم یک فاعلیت محوری دارد.

(ج) فاعلیت محوری دارد یعنی محور است. حالا محور است!

(س) کس دیگری نمی‌تواند محور باشد،

(ج) حالا بعد محور چه می‌شود، مرتبه محور چه می‌شود؟

(س) همین محور یک شدت و ضعفی دارد، چون قابلیت رشد دارد. شدت و ضعف دارد.

(ج) بعد معنای شدت و ضعف را در توسعه دارد. بعد معرف اموری یا جهاتی است که مجموعه آن جهات،

وضعیت توسعه را مشخص می‌کند، یعنی توسعه از طریق بعد شناخته می‌شود.

(س) یعنی چه جایگاهی در توسعه دارد؟ که بعدش را نشان می‌دهیم.

(ج) یعنی وضعیت ساختار در توسعه و در بعد؛ یعنی از طریق شاخصه‌هایی که در بعد داریم، معرف توسعه است.

(س) یعنی معرفت وحدت و کثرت است.

(ج) معرف نسبت به وحدت و کثرت است. اصلاً بعد معرف نسبت است. صحیح است بگوییم کلّ نظام بعدش چگونه است، صحیح است بگوییم بخشی از آن بعدش چگونه است، صحیح است بگوییم فردش، بعدش چگونه است، بعد معرف نسبت به توسعه است، چه در نظام چه در بیرون نظام، مگر آن چه را شما می‌گویید منزلت، با شاخصه‌های بعد شناخته نمی‌شود؟ سومی را بفرمایید، تا فرقی را ببینیم چیست.

(س) مسئله سوم این است، با این بعد و در این ساختار یا ولایت می‌کند، یا متولی است یا نیابت می‌کند، از این سه وجه بیرون نیست، ولو فاعل تبعی است.

(ج) می‌فرمایید بعد، شاخصه‌های نسبت به توسعه است.

(س) این دو تا را که در هم ضرب می‌کنیم، به نظر می‌آید یک چیزی کم دارد.

(ج) شما می‌فرمایید که یا ولایت یا تولی یا تصرف دارد. مگر ولایت خودش به نفسها تصرف در متولی نیست. وقتی می‌گویید، سرپرستی می‌کند، یعنی تصرف می‌کند.

(س) متوجه نمی‌شوم.

(ج) مگر ولایت و سرپرستی به معنای تصرف در سرپرستی شونده نیست؟ بنابراین ولایت و سرپرستی را نمی‌توانیم از همدیگر جدا کنیم. ولایت را از تصرف نیز نمی‌شود جدا کرد.

(س) خیر فرق تصرف با ولایت. کسی که ولایت می‌کند با کسی که نایب می‌شود یا کسی که تصرف یا عاملیت می‌کند، چه فرقی دارد، این هم یک نحو فاعلیت است، نحوه اش فرق می‌کند، بدین صورت که وقتی به این می‌گویند ولی، سرپرستی را بدست او سپرده‌اند، ولی در جایی که عاملیت یا تصرف می‌کند، از طرف غیر، دارد تصرف می‌کند. خودش مختار در سیاستگزاری تصرف نیست، بلکه مجری است.

(ج) ولایت هم مجری است.

(س) بالنسبه به مجموعه بالا اینگونه است، ولی بالنسبه به مجموعه خودش در نسبیّت که مد نظر بگیریم، ولایت می‌کند؛ مثلاً خانه را به دست مرد سپرده اند، می‌توانیم بگوییم ولایت می‌کند؟ ولایت دست مرد است و دست زن نمی‌باشد.

(ج) در عین حال در ولایتش یا تولی حیوانی دارد، یعنی نیابت حیوانی یا ملکوتی دارد.

(س) وقتی در نسبیّت نگاهش بکنیم به این معناست که فاعلیتها یا بعد ولائی یا بعد تولی یا بعد نیابتی پیدا می‌کنند از موضع نسبیت، همه فاعلها در یکی از این سه موضع می‌باشند.

(ج) یعنی حضرتعالی می‌فرمایید: ما کلاً در مواقعی که ولایت می‌کنیم، تصرف می‌کنیم یا نه؟

(س) اسمش نیابت نمی‌باشد.

(ج) تصرف می‌کنیم یا نه؟

(س) فاعلیت می‌کنیم.

(ج) فاعلیت که می‌کنیم تصرف در غیر می‌باشد یا نه؟

(س) (۱) حال چه تصرف در فاعل تبعی باشد چه فاعل تصرفی .

(س) در تولی هم اینگونه است، فاعلیت در غیر.

(ج) تولی که در بالاتر تصرف نمی‌کند

(س) یعنی هر نوع فاعلیتی، فاعلیت در غیر می‌باشد.

(ج) سؤال همین جا است، ولایت سرپرستی و تصرف در متولی غیر هست یا نه؟ بله. بنابراین نمی‌شود

بگذاریم مقابل تصرف بنا به این نظر.

(س) می‌شود مقابل نیابت بگذاریم. سؤال دوم: هر ولایتی نیابتی دارد یا نه؟

(ج) بریده از بالا است؟ یا اینکه ولایت بعد از تولی است؟ آیا ولایت پس از تولی است یعنی برابر و مساوی

با نیابت هست یا نه؟

(س) بالنسبه به مجموعه بالا که نگاه کنیم نیابت است، ولی بالنسبه به مجموعه خودش، ولایت است.

(ج) ولی می‌باشد لکن متقوماً ولایت می‌کند، تنهایی نمی‌تواند ولایت کند.

(س) متقوم در نظام است، چون ولایت مستقل محض نداریم، مستقل بالنسبه است.

(ج) چون حتماً متقوم هست، نه حرف بالایی است، نه حرف پایینی و در آن تقوم اصل است. باید بگوییم

متقوماً دارد ولایت می‌کند. نه نیابت بدون ولایت است نه ولایت بدون نیابت،

(س) و هر کدام از این دو، بدون تولی نیست.

(ج) آیا معنایی را که جنابعالی می‌فرمایید. یعنی معنای ولایت، تولی و تصرف آیا این چگونه است؟

(س) منزلت فاعلیت را در همه مراتب، که ولایت می‌کند یا متولی است یا نیابت می‌کند، در همه زمانها و

مکانها، نشان می‌دهد.

(ج) آیا یک وصف مدلی است یا یکی از مراتب مدلاست؟

(س) این عام است، مثل بعد و ساختار است، همه جا را می‌پوشاند یا ولایت است یا تولی یا نیابت. یک

فرقی بین عاملیت و اینجا باید قرار بدهیم، آن جا ظرفیت، جهت و عاملیت داشتیم، که همه اش تصرف در

خود است، اگر این تصرف را در غیر بگیریم، یعنی نیابت بگیریم، آن عاملیت تصرف در خود است، ظرفیت،

جهت، عاملیت چون منجر به توسعه خود می‌شود.

(ج) در آن جا هم عاملیت می‌تواند در خود باشد یا در غیر باشد، عامل نایب است. عامل لزوماً در خود نیست مگر این که چیزی به او ملحق می‌شود.

(س) از این جهت مورد نظر قرار گرفته، هر تصرفی که می‌کند منجر به توسعه خود می‌شود. چه تصرف در خود یا غیر باشد. برگردد و ظرفیتش را اضافه کند.
(ج) درست است.

(س) آنجا این مورد اراده بود ولی در اینجا تصرف در غیر مورد نظر است، تصرف در غیر از طرف مولی می‌کند. این شاخصه اصلی است، قطعاً منجر به توسعه و قرب و بعدش هم می‌شود. یعنی نیابت حیوانی بکند منجر به بعدش می‌شود.

(ج) درباره این که آیا غیر از بعد و یا قرب می‌شود تأمل می‌کنم.

(س) بنده که مدل را مورد مطالعه قرار دادم متوجه شدم یک دسته بندی دیگر نیاز داریم.

(ج) چیز دیگری است، شما می‌توانید بگویید تمام اینها را که می‌آوریم، وقتی می‌گوییم از اینجا شروع به ضرب بکنید تا آخر، یا از اینجا ضرب بکن تا آخر و از اینجا ضرب بکن تا آخر در حقیقت معنایش این است که سه تابلو درست می‌شود. اصل حرف شما این است
(س) بله.

(ج) این معنا غیر از فاعلیت محوری، تصرفی و تبعی است یا اینکه شأن این است؟

(س) خیر مهم نیست که من این را ولایت، تولی و تصرف معرفی کردم، در این جدول ما یک تابلو سوم، می‌خواهیم که من به نظرم می‌آید تولی، تصرف، ولایت بهترین و عامترین می‌باشد.
(ج) مرتبه، نماینده مکان است، بعد، نماینده زمان، که رابطه اش با توسعه است، منزلت نماینده چه چیز باشد؟

(س) متناظر جهت است، یعنی کسی برابر خود محور سهم تأثیر اصلیش را به ولایت می‌دهند. که همه عالم را ولایت می‌کند، و تفیوض می‌کنند به او کمتر بالنسبه متولی است نه اینکه ...
(ج) خیر غیر از زمان و مکان و غیر از مرتبه و توسعه چه چیزی می‌توانیم داشته باشیم که در حرکت طرح شود.

(س) جهت و زمان مکان داشتیم. ولی در دسته بندی الان معنای زمان و مکان نداریم، باید ببینیم در نظام ولایت چه داریم؟

(ج) اول یک عنوان عامی فرضاً جهت می‌خواهیم، بعد ببینیم جهت در نظام ولایت چه می‌شود.

(س) باید عنوان جهت را در نظام ولایت معنای کنیم تا آن پیدا شود.

(ج) مگر معنای جهت، نسبت به توسعه نیست؟

س) در اینجا معنای جهت عوض شد و جهت به معنای فاعل ما فوق شد. یعنی فاعل محور شد، قبلاً تعلق به جهت بود

ج) درست است.

س) تعلق به جهت شد امر ثابت. امر ثابت باشد فاعل واحد.

ج) فاعل واحد اوصاف فاعل، اوصاف فاعلیت یا محور. من دقت می‌کنم، شما هم دقت بکنید ببینیم فلسفه‌ای چه می‌تواند باشد.

۱ - اگر نگوییم چه خلایی پیدا می‌شود. اول ضرورتش اثبات شود.

س) چون در این جدول شما ۲۷ تا می‌خواهید 3×3 ضرب می‌شود. یعنی یک جدول عامی احتیاج داریم که در اینجا گفتیم. مثلاً فاعلیت محوری، تصرفی، تبعی، ظرفیت، جهت و عاملیت اینها را که در هم ضرب می‌کنیم، سه تای دیگری احتیاج داریم، یعنی یک جدول مادر احتیاج داریم، جدول مادر یک ۳ تایی کم دارد، یک بعد و یک وصف یک دسته بندی دیگر از نظر روش کم دارد. سابقاً، ظرفیت جهت و عاملیت را در همین تکرار کردیم که نباید تکرار می‌کردیم.

ج) گفتیم، ظرفیت $\times$ ظرفیت، ظرفیت $\ast$ جهت، ظرفیت $\ast$ عاملیت، این ظرفیت را در خودش می‌شود ضرب کرد یا نه؟

س) در خودش ضرب می‌شود یک مطلب است، جزء اصول می‌تواند قرار بگیرد مطلب دیگری است، از این طرف می‌توانید به ظرفیت، جهت و عاملیت به جای ساختار نشان دهید، فاعلیت محور، تصرفی، تبعی قطعاً می‌شود نشان داد، چون قابلیت ضرب دارد ولی، برای دسته بندی اولیه، اگر ۲۷ وصف مادر بخواهیم، سه تا دسته بندی می‌خواهیم، یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت، فاعلیت محوری و تصرفی و تبعی و یک ۳ تای دیگر هم نیاز داریم که ۲۷ تا می‌شود آن وقت خود آنها دانه دانه معنا کند. در اینجا می‌نویسیم اخلاق، احکام، تکنولوژی، آنها باشد که بیاید اینها را دقیقاً معنا کند، یعنی بشود ظرفیت جهت ولایت. مثلاً فرض کنید ولایت، تولى و تصرف هم دسته بندی سوم ما باشد، ظرفیت جهت ولایت می‌شود اخلاق، ظرفیت جهت تولى می‌شود احکام، ظرفیت جهت تصرف علوم می‌شود. آن باشد اینها را معرفی کند.

ج) کار دیگری می‌کنیم، می‌آییم خود اینها را سه بار ضرب می‌کنیم، بعد بر می‌گردیم تا ببینیم در این چه واقع شد؟ یعنی برای خودمان تحلیل می‌کنیم.

س) ضرب که کردیم!

ج) خیر. اینها را ضرب شده در هم نمی‌گیریم. می‌آییم خود ظرفیت ظرفیت، ظرفیت، جهت، جهت، جهت. عاملیت، عاملیت، سه بار در خودش ضرب می‌کنیم بعد بررسی می‌کنیم که چه چیز از نظر فلسفه ما

انجام گرفته است. مرتبه عناوین، مرتبه بعد است، که ما می‌توانیم بگوییم مثلاً ولایت، تولی، تصرف، یعنی ما یک تحلیل از او باید داشته باشیم و ربط آن تحلیل با خود فلسفه ببینیم چیست؟

(س) این در مرتبه قبل نه در ظرفیت، جهت و عاملیت بلکه در سیاست، فرهنگ و اقتصاد به بن بستش رسیدیم، که تبدیلیش کردیم به سیاست سیاست سیاست و ... آنها جواب نمی‌داد.

(ج) سؤال این است که چرا جواب نمی‌داد.

(س) چون یک دسته بندی وجود...

(ج) خیر سؤال کنید که آیا تشریحی ما داریم که ظرفیت $\times$ ظرفیت $\ast$ ظرفیت را برایش توضیح قائل باشیم. آن می‌تواند جواب دهد، آن را تشریح می‌کنیم، بعد بیایم ببینیم که آن نقصش چیست و چرا پاسخ نمی‌دهد، بعد که نقصش را پیدا کردیم، می‌آیم روی مبنای فلسفه تا ببینیم این چه چیزی است، یعنی ادراک حضرتعالی را حس می‌کنم، ولی این درک را تا برگردانیم به اصالت ولایت و پای آن را محکم کنیم مهم است، فعلاً تخمینی می‌شود قبول کنیم. در جدول هم نوشته ایم ولایت: تولی، نیابت. ولی پایش محکم نیست.

(س) البته یک دور از همین مرتبه که این بحث را ببینیم، یکی هم اینکه چرا روی ۲۷ می‌رویم.

(ج) از هر دو طرف باید برویم تا ربطش ...

(س) یعنی اگر سه قابل جواب است ...

(ج) اصلاً چرا اینگونه ضرب می‌کنیم، باید به اینها برسیم.

(س) در بحث کم فکر کرده بودیم....

(ج) اگر در زیربنایش معین شود که چرا اینگونه ضرب می‌کنیم بعد آنها معین می‌شود.

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۰۷/۱۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۸۹۹

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعوذ ...

نکته ای که [امروز می‌خواهیم بررسی نکنیم] بسیار دقیق می‌باشد و فرق نظام ولایت و اصالت ولایت با بحث‌هایی است که بازگشت به اصالت کیفیت کند، حالا چه اصالت ماهیت به طور مستقیم باشد، یا اصالت وجود باشد اگر باز کشف به اصالت کیفیت کند و یا اصالت ربط باشد که بازگشت به اصالت کیفیت کند و یا اصالت تعلق باشد که بازگشت به اصالت کیفیت کند و یا حتی اصالت فاعلیتی باشد که تعلق به فاعل بالاتر نداشته باشد و تعلق به کیفیت داشته باشد در هر کدام از اینها غیر از اصالت ولایت که به نحوه‌ی کیفیت در آنها حاصل است، وقتی می‌گوییم «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» تغایر اینها موجب تفکیک اینها می‌شود، ۳ کیفیت را باید لحاظ کنیم که دیگر معنای جزء بودن را ندارد. یعنی در هیچ کدام از اینها دیگری به نحو حقیقی راه ندارد و جدا می‌شوند و اینگونه نیست که سیاست در نفس سیاست بودنش به فرهنگ و اقتصاد متقوم باشد و فرهنگ و اقتصاد نیز در نفس فرهنگ و اقتصاد بودنشان متقوم به سیاست باشند. و فرق این مطلب از نظر فلسفی این است که برای سیاست یک معنای مستقلی فرض کنیم؛ مانند کثرت، که با وحدت دوئیت واثق، برای فرهنگ نیز معنای مستقلی فرض کنیم، بعد وحدت ترکیبی. را از تألیف این دو بسازیم. شما اگر از تألیف سیاست اقتصاد بخواهید تقوم بیرون بیاورید بیرون نمی‌آید، لذا سیاست سیاست و یا سیاست فرهنگ و یا سیاست اقتصاد که می‌گفتیم به یک بریدگی‌هایی برخورد می‌کرد چون بریدگی داشت می‌گفتیم تتابع اضافات هیچ معنایی ندارد ولی به خلاف نظام اصالت ولایت به نظر می‌رسد اوصافش به دلیل این که آن را در اصل بعد یک مطلب قرار داده ایم از هم، قابل تفکیک نیست، در نفس تعلق فاعلی به فاعل بالاتر، جهت نمی‌تواند لحاظ نشود، کارایی هم نمی‌تواند لحاظ نشود، و همین‌طور ظرفیت [؟] هم نمی‌تواند لحاظ نشود. وقتی گفتیم که هر سه‌ی اینها متعلق به یک امر واحد هستند. [به عبارت دیگر] سه بعد یک امر

واحد هستند، و نسبتشان به هم تقومی است، یعنی از هم گسیخته نمی‌شوند خدشان معرف سطوح مختلف هستند، رابطه‌شان با خودشان و با غیر می‌شوند.

یعنی وقتی می‌گوییم ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، می‌توانیم سه نکته از ظرفیت را لحاظ کنیم، مثلاً وقتی می‌گوییم ظرفیت حمل و نقل یک ماشین تریلی ۵ تن و در ساعت ۱۰۰ است، این در قانون نسبت قابل تعریف است، هم متالوژی آن قابل تعریف است و هم مواد و آلیاژی که با آن‌ها، آن را ساختند قابل تعریف است؛ هم شکل و ترکیب و فرمول و اندازه و باصطلاح مقایس آن قابل تعریف هستند. یعنی برا مثال: متال این رقمی، مقاومت دهانه‌ی سیلند آن، فرضاً ۱۰ سانتی‌متر است، با متال این رقمی - بر فرض کربن ۱۲ باشد - می‌گویند با متال کربن ۱۲؛ حالا در مورد متال کربن ۱۲، دیگر نمی‌توانند بگویند، که خوب با این متال، مقاومت دهانه‌ی سیلندش ۱۲ باشد، این دیگر نمی‌شود، باید با متال دیگری با کربن دیگری باشد؛ ممکن است درجه‌ی بالاتری نیاز داشته باشد. با مثال کربن ۱۲ نمی‌شود دهانه سیلندر لوکوموتیو قطار را ساخت که دهانه اش ۲۵cm است او باید یک متال دیگر باشد که کربن بالاتری داشته باشد. بنابراین این هیئت و کیفیت دارای یک ظرفیتی است که با یک متال خاص می‌تواند ترکیب شود و خود فرمول قانون تراکم و احتراق نیز یک ظرفیتی دارد که در نسبت قابل تعریف است، تراکم و احتراقی که در مایعات واقع می‌شود نقش هرکدام به یک گونه است، گازوئیل، بنزین، سوپر و هر کدام از اینها بگونه‌ای است، بعد می‌گویید می‌خواهم پانصد تن را حرکت دهم می‌گویند بسیار خوب قانون تراکم مایعات، یعنی تبدیل شدن انرژی از مایع به گاز، قدرت حمل و نقل ۵۰۰ تن را دارد ولی با یک متال بالاتری، و یک طراحی بالاتری از ماشین تریلی که به آن لوکوموتیو می‌گوییم، می‌گوییم می‌خواهم با سرعت ۱۵۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت کنم می‌گویند این حرکت را دیگر لوکوموتیو نمی‌تواند انجام دهد سوخت چنین وسیله‌ای باید هوا باشد بنزین هواپیما برای راه اندازی یک ماشین دیگری است که آن ماشین هوا را متراکم می‌کند، در حقیقت در ابتدا علت سرعت، بنزین هواپیما نیست، او همیشه نقش متراکم کردن هوا را بازی می‌کند ولی سوخت هوای متراکم شده‌ای که محترق می‌کند یک گاز از یک وزن مخصوص تبدیل به یک وزن مخصوص دیگر می‌شود، برای این که این چرخ دنده‌ها و ماشین توربین را راه بیندازد و هوا را متراکم کند بنزین هواپیما مصرف می‌شود ولی برای این که این هواپیما حرکت کند هوای متراکم شده محترق می‌شود، به عبارت دیگر وقتی که محترق شد انرژی حاصله‌ی از فاصله‌ی بین هوا و اکسیژن به کربن است که علت حرکت شما می‌شود، نه تبدیل بنزین به کربن؛ حال در صورت چنین فرضی می‌گویید قانون نسبت می‌تواند این را تعریف کند بعد می‌گویند خود تئوری نسبت یک ظرفیتی دارد، می‌گویند ظرفیت تئوری نسبت چقدر است؟ می‌گویند ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، می‌گویید تکنیک‌ها به تئوری‌ها تعریف می‌شود، تئوری‌ها جامع همه‌ی تکنیک‌ها است در یک دستگاه و یک تئوری، یک دسته تکنیک تعریف می‌شود. وقتی یک تکنیک تعریف می‌شود یعنی

هم قطار تعریف می‌شود هم هواپیما، تعریف می‌شود هم تریلی تعریف می‌شود، یعنی آن، قدرت شمول نسبت به کل را دارد. بعد یک قدم پایین تر می‌آییم می‌گوییم قانون تراکم و احتراق را می‌خواهیم بررسی کنیم، می‌گوید نه نه این قانونی است که شامل می‌شود اما شما تراکم احتراق هوا، مایعات ... اینها را نیز می‌خواهد مثلاً مایعات می‌گوید ظرفیت این خیلی کمتر از قانون است، خیلی کمتر از قانون نسبیت و اصل قانون تراکم اعم از مایع و جامد است. پایین تر می‌آییم می‌گوییم تراکم و احتراقی با این که در این شکل از پیستون می‌تواند قرار بگیرد می‌گوییم ظرفیت این خیلی پایین است حالا صحیح است شما سه رتبه از ظرفیت را ملاحظه کنید و بگویید ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت ظرفیت، ظرفیت ظرفیت ظرفیت چه موقع می‌توان اینگونه ملاحظه کرد؟ وقتی که ما تعریفی را که از ظرفیت می‌کنیم جدای از تعریف ظرفیت تئوری نباشد اگر شما یک ظرفیتی هم داشتیم معنا کردید که از جهت بریده بود، یک امر هم سیاست نام گذاشتید، یک امر دیگر را به اسم فرهنگ و امر دیگری را به اسم اقتصاد، و آنها را متقوم به هم ندانستید، این بن بستها وجود دارد و اگر هم متقوم باشند این بن بستها وجود ندارد چون قابل ضرب شدن در خود مثل و در غیر خودش است - در سطوح مختلف - این نکته ما بود آنوقت ببینید آیا می‌شود یک جدولی را درست کرد و ۲۷ خانه آن را پر کرد و یک جدول دیگر نیز درست کرد و جهت را بالا گذاشت و در یک جدول دیگر نیز ظرفیت را بالا گذاشت. آیا یک چنین چیزی ممکن است؟ یا نه؟

حجت الاسلام صدوق: در اینجا چند سؤال مطرح کنم. در اینجا ما عاملیت را در «ظرفیت، جهت، عاملیت» ضرب کردیم آیا در حقیقت چه چیزی را در چه چیزی ضرب می‌کنیم؟
(ج) آیا در عاملیت - فی النفسه کارایی و جود دارد؟ آیا کارایی قابلیت تعریف به ظرفیت دارد؟ اگر متقوم به ظرفیت باشد می‌شود از پایگاه ظرفیت آن را ملاحظه کرد.

به طور مثال جامعه کارایی ضعیفی دارد، کارایی آن آیا قابل تحلیل است یا نه؟ به چه چیزهایی قابل تحلیل است؟ یک وقت می‌گویید کارایی فرضاً محوری یا تصرفی با تبعی است اما یک وقت می‌گویید خود کارایی در کل ضعف نشان می‌دهد، یعنی کارایی همه از اول تا آخر ضعیف است، آن وقت باید خود کارایی را بشود تحلیل کرد. آیا ظرفیت کارایی یا جهت آن و یا کارایی کارایی آن خراب است؟ عرض من این است که وقتی بخواهیم نفس چیزی را پیدا کنیم وقتی می‌گوییم این سه [مورد] ابعاد آن هستند در خود آن ابعاد وقتی بخواهیم ضعف را پیدا کنیم چگونه می‌توانیم چه طور می‌توانیم عمل کنیم؟
(س) فرضاً اگر عاملیت محور ضعف داشته باشد.

(ج) ما اگر سه تایی آنها «ظرفیت، جهت و عاملیت» ضعف داشته باشند چه می‌کنید، آیا آسیب شناسی باید بتواند خود موضوع را تحلیل کند و در داخل آن برود موضوعات بیرون را هم ملاحظه کند و نسبت بین آن دو را ببیند، یعنی ببیند هم وزن عاملیت آیا جهت و ظرفیت نیز همین وضعیت را دارد یا نه، آیا بتواند این

کار را بکند یا اینکه در درونش نمی‌توان رفت؟ سؤال این است که باید کاری به عاملیت نداشته باشیم ببینیم عامل کیست آن شخص را پیدا کنیم و ببینیم آیا محوری یا تصرفی و یا تبعی است ضعف را از آنجا ببینیم؟ حالا اگر بخواهیم تحلیل و آسیب شناسی کنیم عاملیت قابلیت تقسیم به چه چیزهایی دارد؟ یعنی هر یک از ابعاد را بخواهیم تحلیل کنیم به بعد دیگری غیر از خودش، باید تعریف بشود؟

(س) این که واضح است، به بعد دیگری باید تعریف شود

(ج) یعنی اگر بخواهیم عاملیت را تحلیل کنیم آیا باید به «ظرفیت، جهت، عاملیت» تحلیل کنیم یا اینکه

به سه چیز دیر

(س) من می‌خواهم بگویم فقط «ظرفیت، جهت، عاملیت» نسبت، انحصار نشود.

(ج) ولو اینکه این سه تا منحصر نباشد و تعداد زیادی باشد عرض من این است که همه اینها در موضوع کارایی، ظرفیت کارایی، جهت کارایی خود آنها شاید در موضوع خودشان قابل بحث باشد ولی را که سه بعد متقوم می‌بینید آیا باید بتوانید پیدا کنید یا نه؟

(س) بله حتماً، یک بخش از کار

(ج) پس باید «ظرفیت عاملیت، جهت عاملیت، عاملیت عاملیت» قابل تفسیر باشد و ضرب شدن اینها در

هم بی معنا نشود.

(س) بله، یک بخش از کار.

(س) فرضاً در اینجا از طریق عاملیت - ظرفیت - جهت و عاملیت را ملاحظه کرده ایم در سطح دوم که می‌آید دیگر جهت نباید موضوعیت داشته باشد چون این را از طریق جهت دیده‌ایم، از طریق ظرفیت و عاملیت نیز دیده‌ایم قدم دوم که می‌خواهیم جلو بیاوریم دیگر جهت نیست بلکه

(ج) سوال همین جاست آیا جهت هم قابل تحلیل است یا نیست.

(س) الان ما عاملیت را و نقص و ضعف آنها را بررسی می‌کنیم چرا در جهت می‌رویم؟

(ج) مغایرت ندارد وزن جهت باید مثلاً ۴ باشد...

(س) ما اینجا جدول را می‌بندیم یعنی عاملیت را که موضوع قرار دادیم به سه وصف آن را بستیم، حال سؤال این است که انحصار در این سه وصف به چه دلیل است. ما عاملیت را می‌خواهیم دقیق بررسی کنیم، هم از طریق «ظرفیت، جهت، عاملیت» آن را ببینیم، هم از طریق ساختار و هم از جهات مختلف تا معلوم شود که از همه جهات نقص آن از کجاست این را بررسی و تمام می‌کنیم بعد می‌رویم سراغ بحث‌های دیگر (ج) عاملیت را به دلیل نقصی که به عاملیت وارد می‌شود یا از لحاظ جهت عاملیت یا از لحاظ ظرفیت عاملیت و یا از لحاظ عاملیت عاملیت است

س) دو اشکال است یکی اینکه چرا به این سه تا منحصر است؟ دیگر اینکه در این جدول روی جهت که می‌رویم موضوع عاملیت دیگر موضوع بررسی نیست، یعنی در خود جدول می‌خواهد هم عاملیت، هم جهت و هم ظرفیت را بررسی کند، در هر سه بعد می‌خواهد آسیب شناسی انجام دهد. پس سه جدول می‌خواهد نه اینکه پشت سر هم بیاید.

ج) اگر بخواهد معین شود که در عاملیت نقصی وجود دارد یا نه؟ به جهت عاملیت آن، یا به جهت ظرفیت عاملیت ... [؟]

اگر معنا داشته باشد ۲۷ بار باید این تحلیل شود تا خرد ترین قسمت، ۲۷ بار ظرفیت را و ۲۷ بار هم جهت را تحلیل می‌کند. حال این را به عنوان یک احتمال تا آخر می‌رویم فرضاً در اینجا عاملیت جامعه را در نظر داریم، عاملیت جامعه قاعداً این ۲۷ تا که آمد یعنی تا خردترین حد آن انجام گرفته است.

س) آیا به نظر نمی‌آید که این جدول ۲۷ تا عاملیت نیست بلکه ۹ تا ظرفیت ۹ تا جهت ۹ تا عاملیت است این جدول مربوط به سه وصف ظرفیت جهت عاملیت است. که این جدول تا آخر، همه‌اش عاملیت بود، یعنی موضوع عاملیت بود، بعد از آن جهت شروع می‌شود، یعنی این جدول، جدول توصیف ۲۷ بحث از آسیب-شناسی نسبت به فاعلمیت نیست...

ج) عاملیت ظرفیت؛ قطعاً یکی از آنها رکن قرار می‌گیرد. اینجا عاملیت ظرفیت، اینجا جهت ظرفیت، اینجا ظرفیت ظرفیت، معنایش این است که این جدول مثلاً موضوعش می‌شود «ظرفیت»؛...

س) باز هم این جدول برای هر سه می‌شود...

ج) چرا؟ «ظرفیت، جهت، عاملیت» عاملیت موضوعش ظرفیت است اینجا هم جهت ظرفیت، یعنی مشترک بین این ۳ مورد - این جا هم ظرفیت ظرفیت، یعنی اینجا موصوف ظرفیت می‌شود. «عاملیت ظرفیت، جهت ظرفیت، ظرفیت ظرفیت» بعد ر جای دیگر، مثلاً همه‌ی اینها دوباره از ابتدا تا انتها تکرار می‌شود، فرضاً «ظرفیت عاملیت، جهت عاملیت، عاملیت عاملیت»

س) به این نمی‌شود تکیه کرد چون در بعدش می‌شود «عاملیت جهت» این معنایش معلوم نیست، ما باید از اینها در اینها که ضرب کردیم، ببینیم چه کار کرده ایم. و چه معنایی دارد؟

ج) یعنی «ظرفیت کارآیی، جهت کارآیی، کارآیی کارآیی»

س) یعنی می‌خواهم بدانم این را که در هم ضرب کردیم به چه معناست؟ آیا فاعلی داشتیم؟ یعنی آیا چیزی به آن اضافه شد؟ کم شد؟ آیا ولی بود چه کار انجام دادیم؟

یعنی واحد ما در ریاضی یک وحدت ترکیبی است یک وحدت ترکیبی دیگری به آن اضافه شده با آن ترکیب شد این ساده‌ترین صورت است و یک وحدت ترکیبی جدید را درست کرد که خود آن واحد است، این اضافه شدن چیست؟ چه چیزی اضافه شد؟ درست است که «ظرفیت، جهت، کارآیی» بالا رفته است، آیا

فقط همین سه وصف بالا رفت؟ یا چیز دیگرش هم بالا رفت؟ آیا این قدرت اعمال ولایت هم دارد یا نه، محور شد یا نه؟

(ج) ما قرب و بعد پیدا کرد، یعنی ممکن است اول محور بود، حالا هم محور است فقط در محور زمان دوم عاملیت در عاملیتش را افزایش داده است. ظرفیت عاملیتش بالا رفته است می‌توان گفت که منصب بالا نرفته منصب، آن وقت محور بود حالا هم محور است ولی آن وقت محور یک چیز کوچک بود و حالا محور یک چیز بزرگ است، «منصب» به لحاظ توسعه بالا رفته ولی به لحاظ ساختار بالا نرفته آن زمان محور بود، حالا هم محور است به لحاظ توسعه چون وحدت و کثرتش جدید است بالا رفته، ولی به لحاظ منصب ساختاری هیچ تغییری نکرده است. اول رهبر بوده حالا هم رهبر است، ولی رهبریتش توسعه یافته است.

این قابل تام است آیا تغییر اوصاف ساختاری به تبع تغییر اوصاف ابعادی است؟ یعنی شما محور توسعه تان چیست؟ آیا می‌شود ولایت تولی تصرف را فرض کرد که این مسئله باید در کوچکترین تا بزرگترین موضوع نظام ولایت باشد.

(س) آنچه از خدمتتان استفاده کرده ایم چه در رابطه با اوصاف ساختاری چه در رابطه با اوصاف بعدی و چه اوصاف ولایت تولی - تصرف، می‌فرمودید یک فاعل باید تمامی این اوصاف را دارا باشد وقتی آن را وصفی را بررسی کنیم، همین که ثابت شود حال این احتمال حضرتعالی را جلو ببریم.

(س) باید دقیقاً ۲۷ تای اولی دومی سومی را بنویسیم بعد ببینیم معنای آن در هر سطح چیست در جریان توسعه، محور، محور است محور در جریان توسعه محوریتش تغییر نکرده است چه هزار سال پیش چه هزار سال بعد، ولكن اوصافش توسعه یافته است

(س) اگر آن را وصفی بفرمایید [معنون می‌شوم] یعنی فرضاً فاعلیت محوری، فاعلیت تبعی؛ معنی وصفی کنیم، درست است که در هر زمان، محور است، ولی زمانی دارد تصرف می‌کند و در جای دیگر تابع واقع می‌شود.

(ج) ولایت و تولی و تصرفش را نیز که نگاه کنید در زمان توسعه غیر از زمان غیر توسعه است، آیا ما باید جامعه را به توسعه تعریف کنیم؟ و اوصاف توسعه برای ما اصل است؟ در آسیب شناسی ما به چه چیز تکیه کنیم؟ یعنی همانطور که می‌گویید فاعل اصل است در نفس فاعلیت، قرب اصل است، در نفس فاعلیت فاعل تعلق به فاعل بالاتر دارد که فاعلیت در توسعه‌ی فاعلیت‌ش کند یعنی در قرب او تصرف کند، سرپرستی‌اش کند و او را مقرب‌تر کند، در این صورت هم تولی - هم ولایت و هم تصرفش بالا می‌رود یعنی اوصاف توسعه به معنای دیگر اوصاف تاریخی است، نه زمان و مکان به معنای جزئی - اوصاف تاریخی را اول برای خود فاعل اصل قرار می‌دهد، یعنی فاعل اگر تبعی است باید توسعه بیابد، اگر تصرفی است باید توسعه پیدا کند و یا اگر هم محوری است باید توسعه بیابد.

والسلام

جلسه دوم

۷۱/۷/۱۱

«علت اوصاف اصلی بودن ظرفیت - جهت - عاملیت در جدول مدل»

(ج) اعوذ

بحث ما این است که اگر «ظرفیت, جهت, عاملیت» را در «ظرفیت, جهت, عاملیت» ضرب کنیم این وضع اول و دوم آن چگونه می شود اگر در ۹ تای اول حساب کنیم که در اینجا ظرفیت ظرفیت می شود.

حجت الاسلام صدوق: ارتباط فلسفی این با بحث توسعه چیست.

(ج) مثلاً اگر بپرسند, چرا ضرب در خودش می کنیم؟ چه جوابی باید بدهید, چه طور توصیه می شود؟ یک بحث را در آن روز عرض کردیم که چه وصف هایی باید اصولاً ضرب بشوند و چه وصف هایی معرف توسعه هستند اگر شاخصه های توسعه, «ظرفیت, جهت, عاملیت» هستند

(س) این هم یک بحث دیگری بود که کدام اوصاف در جدول شامل یا محوری یا اصلی است «ظرفیت, جهت, عاملیت» که اوصاف توسعه است, اصلی است؟ که همه را می پوشاند مثلاً: فاعلیت «محوری, تبعی, تصرفی» و ولایت تولی و تصرف را هم می پوشاند که می گوئیم اوصاف زمانی و توسعه اصلی هستند. این هم یک بحث دیگری است, سؤال این بود در جدول ما «ظرفیت, جهت, عاملیت» را در عاملیت ضرب کردیم.

(س) نه, در ظرفیت ضرب می کنیم آخرین چیزی که در می آید عاملیت ظرفیت, در عاملیت جهت در عاملیت عاملیت؛ عاملیت عامل اولمان ظرفیت در عامل جهت در عالم عاملیت. یعنی ستون اول شما تا آخر ظرفیت ها هستند یعنی بالعکس آن نیز می توانیم در جدول تنظیم کنیم.

(س) چه از این طرف, چه از آن طرف سؤال اصلی این است که را وقوع توسعه در نظام فاعلیت, چه اتفاقی می افتد؟ تا همان را در اولین حرکتی که در جدول داریم اصل قرار بدهیم, مثلاً عاملیت ظرفیت, یک ظرفیتی دارد که وقتی در عاملیت ضرب می شود یک اتفاقی می افتد که باید حقیقی و عینی باشد.

(س) کلاً حاصل فلسفه تاریخی, قرب است و قرب ممکن نیست مگر با وحدت و کثرت, توسعه ی وحدت و توسعه ی کثرت, چون وحدت ما بسیط نیست مگر این که افزایش کثرت توأم با افزایش انسجام باشد. این افزایش همبستگی معرف بالا رفتن ظرفیت و بالا رفتن یا ارتقاء جهت و یا [؟] در اینجا صوت قطع شده

و با اشتداد تعلق, قرب حاصل می شود. یعنی عین قرب است, یعنی اشتداد تعلق عین قرب است. به نظر می آید که اشتداد تعلق در نظام ولایت ممکن نیست مگر به اشتداد در نظام ولایت, یعنی بدون اشتداد فاعلیت و خلافت ممکن نیست و این اشتداد خلافت بدون توسعه ی کثرت و وحدت, توسعه ی نظام امکان ندارد و ابعاد یا اوصاف عمومی توسعه ی وحدت و کثرت عبارت است از «توسعه ی ظرفیت, توسعه ی جهت,

توسعه‌ی عاملیت» این سه وصف می‌تواند در نظام تکوینی، در مرتبه تاریخی، در هر مرحله و هر مرتبه تا نظام ولایت اجتماعی و خانواده و حتی فاعلیت فرد در نظام تعلق، تمثیل، حضور در نسبیت و رفتار فردی - اجتماعی، مفسر قرار گیرد، یعنی ظرفیت را برای فرد هنگام خلق می‌شود حساب کرد، بعد از خلقت جهت گیری در ظرفیت می‌کند. بعد عامل در خودش می‌شود (این در اولین مرتبه)، تا آخرین مرتبه اجتماعی و تاریخی اش هم باز «ظرفیت، جهت، عاملیت» از اوصافی هستند که می‌توانند وحدت و کثرت را تفسیر کنند؛ هیچ وصف دیگری اینگونه نیست که هم وصف ولایت، هم وصف تولی و هم وصف تصرف باشد هم وصف فرد و یا نظام خانواده باشد و هم وصف نظام اجتماعی و هم وصف نظام ولایت تاریخی باشد، چرا؟ چون می‌خواهیم می‌گوییم با وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت» شما وحدت و کثرت را تبیین می‌کنید. اگر وحدت و کثرت به این‌ها (اوصاف عمومی توسعه) شناخته می‌شوند می‌گویید کثرت برای محور بیشتر نمی‌شود بدون ایجاد فاعل متعلق - از طریق خص فاعل متعلق ظرفیت فاعل محور بالا رفت ظرفیت تولی هم همین گونه بالا می‌رود - ظرفیت را از عناوین عام می‌گذارید که هر نحوه کثرتی را می‌پوشاند، کثرت درون خود فاعل تا اوصاف فاعل‌های متعلق یا اوصاف جامعه ... اگر گفتید کل نظام فاعلیت در تاریخ ظرفیتش افزایش می‌یابد (کل به عنوان یک واحد) که هم محور دارد هم تصرفی دارد و هم تبعی دارد، کل اشتداد پیدا می‌کند، ظرفیتش هم افزایش می‌یابد؛ کل که به معنای واحد به لسان نظام فاعلیت نه اینکه واحد بسیط در ملاحظه نظام به وحدت لزوماً محور و متصرف و تابع نمی‌بینید مثلاً نظام جمهوری اسلامی ایران دارای قدرت است یک بار روی هم قضاوت کنید رهبری آن، ملت آن، معادن آن را روی هم نگاه کنید، این نظام، نظام مقتدری است، گاهی قدرت را تحلیل می‌کنند علت قدرت آن چیست؟ یکی می‌گوید نفت آن است اگر نفت نداشت - تکنولوژی که ندارد - به تکنولوژی عالم محتاج بود و این نیز چیزی از نفت را به آنان نمی‌داد هر چه قدر هم که رهبریش قوی بود با گرسنگی نمی‌شود کار کرد. یک نفر می‌گوید نفت مهم است مردم ایران هزار سال است که یا هفتصد هستند شیعه است. هزار و سیصد و اندی هست که مسلمان هستند مردم این خطه زود می‌پذیرند، اما در اعراب که اسلام در داخل خودشان ظهور کرده ایمان جدی به اسلام نیاوردند و بعد هم با اهل بیت رسول (ص) چه کردند اما ایرانیان بالعکس هم ایمان آوردند هم کمک کردند و هم پای مطلب ایستادگی کردند، بعد از آن هم اولین مردمی بودند که مذهب جعفری و شیعه را پذیرفتند و عمل کردند همان موقعی که در هیچ جا شیعه نبود کاشان و گرگان و نیشابور و قم، این چهار شهر شیعه داشتند؛ بعد هم دلیل می‌آوریم و مثلاً می‌گوییم، اینها از لحاظ فلسفی هم اینگونه هستند بعد می‌گوییم اینها اگر معدن نیز نداشتند اما ایرانیان از نظر تکنولوژی انسانی مردمی قوی هستند. کسی دیگر این مطالب را بگونه‌ی دیگری تفسیر می‌کند: که رهبریش، رهبری بزرگی بود، کس دیگری می‌گوید همه اینها روی هم مؤثر بود اینها که رهبر، یک منتجه دارند. اینها در عین حال متقوم بودند برای کل آنها یک میزان تأثیر عمومی را بنویسید.

(س) سؤال مهم همین است که آیا بنا به بحث...

(س) بنابر مبنا آیا منتهی را...

(ج) سؤال مهم همین جاست آیا با توجه به بحث می‌توانیم بگوییم منتهی نداریم؟

(س) نه. منتهی داریم، ولی سؤال این است که منتهی را کجا می‌توان لحاظ کرد؟ آیا جدای از محورها می‌توانیم؟ آیا می‌توان فاعلیت تصرف تبعی را نقطه‌ای جدا از کل نشان داد؟ یا اینکه بنابر مبنا، ادامه‌ی بحث را روی خود محور می‌شود مثال زد، خود محور این‌طور که به‌نظر می‌آید دو مرتبه دارد، اگر دقت کنیم، یک مرتبه‌ی کل دارد، یک توصیف در جایگاه کل دارد که همه در آن منحل هستند، و همه‌ی قدرت‌ها را می‌شود در محور دید....

(ج) [؟] اگر نمودار آن را رسم کنیم، حول محور کل می‌توان کل را ندید؟ نه....

(س) وقتی کل را داریم نگاه می‌کنیم، یعنی داریم جمع بندی می‌کنیم، همه‌ی قدرت‌ها را می‌بینیم، وقتی همه‌ی قدرت‌ها را می‌بینیم، یک چیز است ولی یک چیز بسیط نیست، باصلاح قابل توسعه است، قابل رشد است، یک چیز مرکب است.

بحث دیگر این که در همین کل ۴ نقطه بکشیم «فاعل محوری، فاعل تصرفی، فاعل تبعی» این ۳ نقطه؛ نقطه هم به عنوان جمع این نقطه‌های را که بنا به مبنای اصاله الولایه جمع می‌زنیم به نظر می‌آید که چهره دیگری از خود محور است یعنی محور را در دو منزلت می‌توان دید.

(س) سؤال دیگر این است که آیا تمام فاعلیت جزئی را می‌توان به محور مطلقاً منسوب کرد؟ بدون این که بگوییم محور در کل معاصی شریک است یا نه؟ می‌گوییم نه، آنها فاعلیت دارند، قابلیت عقاب و حساب دارند. درست است که محور، شاخصه‌ی کل است، کل به محور شناخته می‌شود و با تعلق به او و برای او ایجاد می‌شود، ولی آنها نیز نفی نمی‌شوند؛ آیا می‌توان گفت که چون «لولاک لما خلقت الا فلاک» پس صحیح است که نبی اکرم(ص) بر اعمال گناهکاران ملامت شود یا اینکه می‌گویید ایشان از این امر منزّه است. اگر منزّه باشد منتهی نداریم؟

(س) یک بحث به این معنا است که برای اینها فاعلیت (ولو منفی) قائلید

(س) به نظر می‌آید که محور را همیشه در دو منزلت می‌توان دید.

(ج) در کل همیشه کسر و انکسار و ضعف و شدت‌هایی است که آن ضعف و شدت‌ها را به نفس نمی‌شود به محور نسبت داد، به نظام فاعلیت می‌توان نسبت داد نه به خود فاعلیت، یا نه به محور فاعلیت - اگر به نظام می‌توان نسبت فاعلیت داد برای نظام هم نمی‌شود هیچ چیز قائل نشد. سؤال دیگر این است که وصفی که می‌گوییم در چند رتبه است. یکی این که تنزل کرده و بگوییم کل برابر با خود فاعلیت است و هیچ

اختلافی و اضافه‌ای ندارد. در اینجا سؤال این است که نقص و کمال برای کل، و یا فاعل محوری به لسان کل آیا وجود دارد یا نه؟ می‌گویید وجود دارد.

اگر وجود دارد و به سمت کمال حرکت می‌کند چه چیزش کاملتر می‌شود؟ می‌گویید وحدت و کثرتش شدت پیدا می‌کند دوباره می‌پرسیم، وحدت و کثرتش شدت پیدا می‌کند، یعنی چه؟ یعنی «ظرفیت کل، جهت کل، عاملیت کل» افزایش پیدا می‌کند پس اوصاف اولیه در تفسیر تاریخ و در تفسیر قرب به وسیله‌ی بالا رفتن ظرفیت و ارتقاء جهت و افزایش عاملیت است. فلسفه‌ی تاریخ شما غیر از این مطلب نیست. یعنی اول کار باید فلسفه تاریخ را بیان کرد و بعد وارد جامعه شد.

(س) به نظر می‌رسد در معنای تئوری اضافه و تئوری توسعه و اشتداد اولین چیزی که ملاحظه می‌شود مسئله کل - محور و ساختار است که ملاحظه می‌شود.

(ج) اول موضوع فاعلیت مطرح می‌شود یا ساختار؟ اول قیدی را که می‌زنم در اصالت اولو ولایه، می‌گوییم ولایت شدت پیدا می‌کند، تولی و تصرف شدت، می‌یابد، یعنی چه؟ یعنی فاعلیت شدت می‌یابد. موضوع شدت یک وقت تعریف شدت است یک وقت موضوعی است که شدت پیدا می‌کند.

(س) هر بحثی که در شدت مطرح شده اول ساختار است، یعنی اختلاف پتانسیل منزلتی است بعضی بالاخر است و پایین مخلوق، در این موضوع، توسعه، یا تعلق فاعل به فاعل بالاتر، یا هر چیز دیگر، آیا این اختلاف را می‌پذیریم؟ اختلاف فاعل مادون و فاعل مافوق را اول می‌پذیریم بعد صحبت می‌کنیم؟ در مقام اول؛ یعنی اول مکان و اختلاف در مکان موضوعیت می‌یابد بعد توسعه و زمان و اختلاف آن مطرح می‌شود.

(ج) یک بحث در اختلاف حضرت حق (جلت عظمته) و مخلوقات است که از موضوع بحث ما خارج است و نمی‌توانیم آن را توصیف کنیم؛ اما پایین که بیائیم اولین مخلوق تام و کامل نبی اکرم (ص) است. اولین صحبت این است که در فلسفه‌ی فاعلی متعلق به فاعل بالاتر که در توسعه‌ی فاعلیت فاعلیت کند به عنوان اولین قدم آیا توسعه در آن وجود دارد یا نه؟ فاعلی متعلق به فاعل بالاتر، مگر در توسعه‌ی فاعلیت، فاعلیت کند اولین کلامتان بحث توسعه است. آیا خلق برای توسعه شده است یا اینکه توسعه نظام است؟ یعنی آیا اول نظام را لحاظ کرده بعد توسعه‌ی نظام؟ یا اینکه اول توسعه، موضوع خلقت است. بعد به دلیل توسعه نظام پیدا می‌شود؟

(س) توسعه بدون نظام موضوعیت ندارد.

(ج) آیا خلق بدون «برای» می‌شود آیا حرکت مقدم بر ترکیب یا ترکیب مقدم بر حرکت است؟ آیا می‌شود ترکیب بدون حرکت فرض کرد؟ یعنی حرکت بدون توسعه را می‌توان فرض کرد؟ یعنی نظام برای توسعه است. چون توسعه‌ی نبی اکرم (ص) لازم است، نظام ایجاد می‌شود. اگر اشتداد و زیاد شدن رحمت لازم نباشد، توسعه‌ی رحمت بر نبی اکرم (ص) لازم نباشد چرا فاعل‌های دیگر خلق بشوند؟ ما به چه دلیل گفتیم

که فاعل تبعی لازم است؟ چرا فاعل تصرفی لازم است؟ چرا فقط فاعل محوری نباشد؟ چون او می‌خواهد به زبانهای مختلف خدا را بپرستد. چون او قرب بیشتر را می‌خواهد. برای موضوع اولیه قبل از نظام لحاظ کردن، توسعه‌ی نظام باید ضروری بشود، وجود نظام ضروری نمی‌شود الا به توسعه فاعلیت؛ چرا یک فاعل بیشتر ندارد؟ یک موجود درجه ۱ که مورد پسند خداوند است حضرت نبی اکرم (ص) چرا از او خلق شود؟

(س) سؤال را یک قدم بالا ببریم، اساساً چرا خداوند خلق

(ج) برای توسعه خلق کرد، اگر بنا است که رحمت مستمر باشد، توسعه اصل می‌شود؛ نمی‌شود خلق کرد و توسعه اگر نباشد. اگر خلق از سیر رحمت است، اضافه‌ی رحمت هم اصل است؛ یعنی فلسفه‌ی تاریخ شما علت حرکت است، درست است که فاعلیت برای تعریف از حرکت، اصل و مبنا است؛ ولی در تعریف، کیف و مکانیزم حرکت فاعلیت اصل است. ولی برای خود فاعلیت، توسعه اصل است نه قوانین حرکت آن. «رحمت بیشتر»، توسعه در این مرتبه، امکان افاضه‌ی بیشتر است.

(س) یعنی در خود اصل خلقت اضافه مطرح است و رحمت، اصل است.

(ج) اضافه اصل است، اگر اضافه اصل نباشد در خلقت، هیچ دلیلی برای حرکت وجود ندارد. به آن دلیل است که فاعل خلق می‌شود، این اصل است. خداوند احتیاجی ندارد که یک ساکنی را خلق کند بعد سؤال می‌شود چرا برای چه خلق کرد؟ خلقت کرده است که سود برساند نه اینکه سود ببرد برای آن که سر برساند. سود رساندن به معنای توسعه دادن است، ایجاد آرامش بیشتر در فاعل، بیشتر کردن سرور او، «فی ادم السرور و اصبغ الکرامه» سرور دائم که به تعلق به عزّ قدس حاصل می‌شود، سرور زائل نشدنی. همه سرورهائی که منجر به غیر قرب به حق باشد حتماً سرور فانی است. در دعای حضرت سجاد(ع) هم می‌گوییم «واستغفرک من کلّ سرور دون قربک» سروری هم که به قرب باشد دیگ در این دنیا یا آن دنیا فرقی ندارد، نشاطی است که [؟] ندارد دوام سرور بدون توسعه ممکن نیست؛ دوام سرور، دوام توسعه و قرب را می‌خواهد، حرکت در قرب را می‌خواهد، آن وقت اوصاف توسعه همان اوصاف وحدت و کثرت است، یعنی اگر بخواهید بحث را منظم کنیم، اولین بحثی که ما داریم اصل در خلقت فاعل تعلق و قرب به حضرت حق است و این ممکن نیست مگر به اشتداد اگر او را خلق کنند اما او را دور نگهدارند. در هجران به او فشار می‌آید. اما اگر بخواهند او را متقرب کنند باید برایش خلق کنند، وقتی خلق می‌کنند که معنای صلوات خدای متعال بر نبی اکرم(ص) و رحمت در همه مراحل است. مثلاً خلق می‌کنند برای شما یک استکان آب و به شما قدرت می‌دهند که حمد و شکر را بجا بیاورید، از آب بچشید و ببینید در این استکان آب است و برای برطرف کردن نیاز شما را از جانب حضرت حق؛ ملاحظه کنید اگر بنا بود شما را خلق کنند شما نیز تشنه‌ی رحمت بشوید آن وقت آب نیز به ما ندهند، این خلاف غنای مطلق حضرت حق است. اگر نیازمندی را خلق کنند که معدود است و حتماً در او طلبی وجود دارد و طلب را به او ندهند چنین چیزی نمی‌شود.

س) یعنی ساختار هم به توسعه برمی گردد، نمی شود آن را خلق کنند، برای این که او بالا باشد و آن یکی پایین معنا ندارد هر جا فاعلی را خلق می کنند برای این است که او را مقرب کنند.

ج) حتی اشیاء ملحق به فاعل تصرفی می شوند و از این طریق ملحق می شوند. یعنی انرژی یا حظّی از هستی یا قدرتی از فاعلیت (به تعبیر فلسفی) که در این آب است ملحق به قدرت فاعلیت شما و ملحق به تسبیح گفتن شما و انشاء الله تبدیل به قطره اشکی که برای حضرت سید الشهداء(ع) می ریزید می شود و کمال نهایی خودش را این آب پیدا می کند که حامل تعلق به حضرت سید الشهداء(ع) در این منزلت باشد، آن گاه این آب غیر از H_2O است ممکن است اگر آن را تجزیه کنند H_2O به اضافه یک مقدار املاح باشد ولی این قطره اشک در نزد خدا عزیز است، در قیامت آن را می آورند، گناهان گنهکار را در ترازو می گذارند به حدی سنگین می شود که هر چه عبادات را در این کفه ترازو می گذارند باز سنگین تر است، اما وقتی اشک برای حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) را روی عبادت قرار می دهند عبادات سنگین تر می شود. و همه گناهان بخشیده می شود. این مطلب اشک ریختن برای سیدالشهداء در قیامت و در جنت ظهور پیدا می کند آیا این همان آبی است که خورده شد و تبدیل به قطره اشکی شد فاعل تصرفی خودش را به یک عزّت بزرگی رسانید، فاعل تصرفی به این عزّت مقتوم است به هر حال سنگ آهن شمشیر شده و در راه مقاتله با دشمنان خدا به کار گرفته می شود به هر حال خلق که می شود، فاعل تبعی برای فاعل تصرفی البته درباره اشیاء ترکیبات جدیدی که پیدا می کند یعنی منابع جدیدی خلق می شود که از آن این ترانزیستور را درست می کنند این هم یک ترکیبات جدیدی است، در یک مرتبه بالاتر انسان هایی متعلق به به شما خلق می شوند، خدا فرزند نهایی را به شما عطا می کند که در یک منزلت دنباله وجود شما هستند و در یک منزلت دیگر ملحق به یک مقام ولایت هستند، در ولایت جزئی ملحق به پدر و مادرند در ولایت بالاتر ملحق به ولی اجتماعی، و در ولایت بالاتر ملحق به امام عصر(عج) هستند. به هر حال توسعه ای که «ظرفیت، جهت، عاملیت» از اوصاف اصلی آن است، هم در خود فاعل گفته شود نه در فرد، خلق ظرفیت فاعلیت می شود، بعد در درون خودش قبل از ورودش به نظام به صورت تصرفی، قدرت اعمال فاعلیت و جهت گیری دارد و بعد از آن هم با تأیید خدای متعال عامل در اوصاف خودش می شود، یعنی این سه بود برای اصل فاعل قید شده اند عین همین مطلب نیز برای کل جامعه اصل تاریخ است. این سه وصف در توسعه از اوصاف تاریخی هستند.

این سه وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت» اگر وصف توسعه باشند آیا اگر ضرب شوند می توانند معرف همه خصوصیات باشند یا نه؟ چه از اوصاف فردی و چه از اوصاف اجتماعی، به عبارت دیگر اینها اوصاف تاریخی توسعه هستند، مانند قوانین نسبیت که در هر جا حضور دارد، نمی شود جایی رفت که قوانین نسبیت در آنجا نباشد قوانین توسعه در همه مراتب وجود دارد و همه جا آن چیزی که به وسیله آن اندازه گیری می شود قوانین توسعه است.

س) به نظر من قوانین توسعه در اینجا معنای جهت را پیدا کرد، جهت را که می‌خواستیم در نظام ولایت معنا کنیم، به نسبت جهت، زمان و مکان که قبلاً می‌گفتیم اوصاف توسعه اوصاف برای شد.

ج) اوصاف توسعه ربط به خدای متعال را بیان می‌کند. معنی قرب پیدا می‌کند.

س) برای هر مطلبی به آن بر می‌گردد

ج) که در همه چیز هم می‌آید این سه وصف روی هم موضع هر چیزی را نسبت به مقصد و نسبت به محور مشخص می‌کند (معین کننده وزن مخصوص هر شیء است)

س) اینها همه معنای جهتی بود، محور، مقصد، همه معانی جهتی بودند...

و السلام علیکم و رحمه الله

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۰۷/۱۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۰

فهرست

- شمولیت اوصاف توسعه نسبت به سایر اوصاف
- اوصاف توسعه بیانگر علت غائی خلقت
- ربط اشتداد، قرب، توسعه وحدت و کثرت
- ضرورت توسعه برای همه مراتب فاعلیت (محوری، تصرفی، تبعی)
- اوصاف توسعه بیانگر اشتداد قرب هر فاعل در مراحل و مراتب توسعه
- اوصاف توسعه بیانگر تعادل و عدم تعادل در طبقه بندی موضوعات (مراتب فاعلیت)
- معرفی ظرفیت، جهت، عاملیت به عنوان اوصاف توسعه
- مطرح شدن اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت از مرحله «تقوم فاعلها به هم»
- تقوم فاعلیت اولین مرحله پیدایش کیفیت منسوب به خود فاعل
- ظرفیت جدید (پس از تقوم) معرف زمان فاعلیت
- مراتب جدید وحدت و کثرت (پس از تقوم) معرف کمال فاعلیت
- عدم تناظر دیگر اوصاف با اوصاف توسعه
- اوصاف توسعه بیانگر میزان هماهنگی و کارائی ساختار مناسب نسبت به توسعه
- اوصاف توسعه بیانگر میزان هماهنگی و کارائی کل ساختار نسبت به توسعه
- اوصاف توسعه، اوصاف غیر قابل تغییر فاعلیت
- اصلی بودن اوصاف توسعه به علت تناسب آن با فلسفه خلقت (قرب به حضرت حق)
- ضرورت بازگشت سایر قوانین به اوصاف توسعه
- ضرورت و کیفیت تبدیل اوصاف فلسفی به اوصاف عینی به واسطه روش

- شمولیت عناوین فلسفی بر مصادیق (اجزاء و روابط) مختلف
- لزوم دارا بودن روش برای تبدیل اوصاف فلسفی به اوصاف عینی
 - روش معین کننده نسبت هر چیز با هدف (قرب و اشتداد)
 - روش وسیله طبقه بندی نیازها
 - معین شدن اوصاف جزئی اشیاء از طریق ضرب اوصاف ساختاری، و معین شدن اوصاف ساختاری از طریق ضرب اوصاف توسعه
 - کیفیت ضرب اوصاف باید بگونه ای باشد که تشابه اوصاف کمتر باشد
 - لزوم تعیین کارائی اصلی هر فاعل در نظام
 - تعیین طبقه بندی موضوعات (ساختار خاص) بر مبانی مشخص (اسلام یا الحاد) برای رسیدن به اغراض (اخلاق و اهتمام)
 - جدول اخلاق معرف نظام دولتی، اجتماعی و خانواده
 - تعیین افعال بر اساس اغراض تعیین شده

بسم الله الرحمن الرحيم

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحث درباره اوصاف توسعه فاعلیت بود که به یک معنا اگر بخواهیم به لسان مباحث کلامی حوزه، علت غایی برای خلقت بیان کنیم همین اوصاف توسعه است، یعنی ابتهاج و بالا رفتن سرور ممکن نیست مگر به بالا رفتن قرب یعنی اشتداد قرب و اشتداد قرب ممکن نیست، مگر با توسعه «وحدت و کثرت» در ولایت یعنی ربوبیت می شود، عبارت از توسعه، اشتداد، اشتداد قرب، توسعه ی وحدت و کثرت خوب اگر چنین چیزی باشد، آن وقت اوصاف توسعه اوصاف اشتداد فاعلیت است، اشتداد قرب است و نمی تواند خلقت آن جدا از خلقت فاعل باشد. فاعل در هر مرتبه ای که باشد، فاعل در منزلت محوری، تصرفی تبعی بودن باشد برای آن توسعه مطرح است نهایت توسعه تبعی، جزء نظام توسعه یافته تر فاعلیت آن قرار می گیرد به نحو تبعی ابتهاج هم دارد بنحو تبعی، بنابراین هیچ مرتبه ای از نظام فاعلیت نیست که بتوانیم آن را جدا از توسعه تعریف کنیم نهایت آن که باید توجه به یک مطلب دومی داشت، اوصاف توسعه برای عرض-یابی قدر و منزلت هر فاعل در قرب و اشتداد قرب، در جریان توسعه بر حسب مراحل و مراتب، امری ضروری است برای شناختن تعادل و عدم تعادل، که شاید هم قبلاً اینها را جز اوصاف جهت ساز یا مثلاً جهت ذکر می شده نهایت با یک فرقی که بعدها ذکر خواهد شد. در اینجا تو پاورقی عرض می کنیم، اوصاف جهت در قبل به عنوان اوصافی که معرف حقیقی تناسب و عدم تناسب باشد شناخته نمی شود به عنوان اوصافی که زیر ساخت اصولی و ریشه ای طبقه بندی موضوعات و تناسبات داشته ملاحظه نمی شده است ولی در این بحث ما در جدول طبقه بندی موضوعات، نیاز به یک معیار داریم و معیار ما جدول طبقه بندی اوصاف توسعه است یعنی موضوعات را که می خواهیم طبقه بندی کنیم، روابط آن را که می خواهیم طبقه بندی کنیم درحقیقت فاعلیتهای هر منزلت را اعم از «محوری، تصرفی، تبعی» برای طبقه بندی آنها در نظام جایگاه ترتیبی و مراتب آنها را معین کنیم و ساختار نظام را متناسب با مراحل و مراتب توسعه ببینیم، اصولی ترین معیار ما اولاً نظام اوصاف توسعه است، توسعه حکم می کند که آیا این گونه طبقه بندی بین موضوعات و مناسبی را که برای رابطه ها و اوصاف مختلف فاعلیت قرار دادید متناسب با چه مرتبه ای از اشتداد است، متناسب با اشتداد مرحله «الف» یا «ب» در توسعه است، یعنی وحدت و کثرت آن و انسجام آنها هنجاری آن به چه میزان است؟ معنای وحدت و کثرت را که قبلاً گفتیم باز هم اشاره می کنیم آیا با ۱۰ هزار رابطه هر موضوع با موضوعات دیگر ارتباط دارد یا با ۲۰ هزار رابطه، اگر ۲۰ هزار رابطه باشد، طبیعتاً موضوعات هم تعداد اضافه شدند و هم موضوعاً عوض شدند و یک ساختار دیگری غیر از ساختار ۱۰ هزار تایی است.

به هر حال می‌آییم در متن بحث عنوان می‌کنیم یک جدول اوصاف توسعه داریم، در جدول اوصاف توسعه یک ظرفیتی داریم، که می‌گوییم ظرفیت اشتداد قرب، شدت قرب، یک جهت داریم که درخواست فاعل است، قبل از تقوم (فاعل تصرفی) و یک امدادی داریم که عامل می‌شود، این فاعل دارای طلب و درخواست به نسبتی از درخواست آن که متناسب با فاعلیت، فاعل بالاتر و نظام فاعلیت است، هرگز درخواست متقوم که دو فاعل و بالاتر در آن شریک باشند، خالی از «ظرفیت، جهت، عاملیت» نیست، بنابراین تقوم که اولین مرتبه‌ای است که به صورت نظام یا کیفیت محقق می‌شود، زیرا کیفیت اولیه‌ای که در ظرفیت فاعل متعلق به فاعل بالاتر، که فاعلیت کند در فاعلیت او (در توسعه فاعلیت او) جهت اولیه جهت فعل مولا یک طرفه است، اعم از این که فاعل منزلت فاعل محوری و اولین فاعل خلق شده باشد یا سایر منازل و مراتب باشد که به درخواست فاعلهای دیگر خلق شده باشد و چون فاعل خلق شده و تعریف فاعل به فاعلیت برابر با تعلق فاعل به فاعلیت مولا که فاعلیت کند که در توسعه فاعلیت آن می‌باشد. قید توسعه معرف تعریف خود فاعلیت قرار گرفته (که می‌گویید فاعلیت کند در توسعه فاعلیت آن، در توسعه درخواست و تعلق آن این قید معرف قبل از تقوم که تحقق فاعلیت در توسعه فاعل می‌باشد محقق نشده است و لذا کیفیت آن کیفیت ابتدایی به صورت ایجاد فاعل تبعی، با ظرفیت فاعلیت تصرفی، لکن پس از تقوم طبیعتاً دارای کیفیت خاصی است که خود نیز متصرف در آن می‌باشد، البته بنحو تقوم، یعنی سهمیم در «ظرفیت جهت عاملیت در زمان ظرفیت دوم می‌باشد و زمان که جزء به وسیله توسعه و اشتداد قرب تعریف نمی‌شود. در مرتبه دوم زمان متقوم یعنی زمانی که خود فاعل در رخداد آن سهمیم است بوجود آمده و زمان فاعلیت وی خوانده می‌شود، مکان آن نیز در توسعه قابل تعریف است، یعنی اشتداد قرب وی به صورت متقوم، که منشأ پیدایش مراتب به وحدت و کثرت است از طریق اوصاف توسعه تحقق می‌یابد. اکنون آیا بایست اوصاف توسعه را در موضوعات ضرب نمود یا آن که این احتمال نشانگر موضوعیت داشتن چیز دیگری هم عرض توسعه که معنی اشتداد به قرب بود دارد و قابل پذیرش نیست، یعنی اگر هر وصفی در مقابل اوصاف توسعه قرار گیرد و اوصاف توسعه در آن ضرب شود دوئیت را در «هدف، جهت، اشتداد» می‌آورد، در حالی که به دلیل آن که تعلق نهایتاً به محور واحد و از محور به فاعل واحد در همه مراتب منتهی می‌گردد و موضوعیت هیچ وصفی به عنوان وصف متناظر متنازل با توسعه ممکن نیست، بلکه کلیه اوصاف دیگر بایستی، بیان دیگر و عنوان دیگری بر اوصاف توسعه باشند. بنابراین اوصاف توسعه شامل‌ترین معیار و ریشه‌ای‌ترین وسیله است که می‌توان با آن هماهنگی و ناهماهنگی ساختار مناصب، و کارایی‌هایی که در آن مناصب انجام می‌گیرد با آن شناسایی نمود یعنی نه تنها می‌توان کارایی‌ها و ارزش آن را حتی کارائی مناصب را و ارزش آن ارزیابی نمود بلکه بالاتر از آن کارائی کل ساختار را در یک مرحله از «توسعه، وحدت، کثرت با کارایی یا نارسایی آن و عدم توانایی آن نسبت به مرحله بعد و مانع بودن آن نسبت به مرحله بعد مشخص نمود؛ یعنی تغییر ساختارها نیز به وسیله قوانین

توسعه شناخته می‌شود. ساختارها هر چه تغییر کند معنای «ظرفیت، جهت، عاملیت» در آن گسترده‌تر می‌شود نه آنکه تغییر می‌کند، «فاعلیت محوری، تصرفی»، تبعی ممکن است در یک زمان دارای ۱۰ وصف، و در زمان دیگر دارای ۱۰۰ وصف توسعه اوصاف آن، از طریق توسعه ظرفیت، ارتقاء جهت، افزایش کارایی شناخته می‌شود و عدم تعادل یا تعادل آن و یا تعادل و هماهنگی آن به وسیله اوصاف توسعه بایستی قابل ارزیابی باشد. بنابراین حاکم‌ترین اوصاف، اوصاف توسعه است. حالا یک جدول را در مسئله توسعه می‌خواهیم حل کنیم، که آیا وقتی می‌گوییم «جهت، جهت، جهت» یا «جهت، ظرفیت، جهت» یا «ظرفیت، جهت، ظرفیت» یعنی می‌خواهیم در هم ضرب کنیم و ببینیم معنای آنها چه می‌شود که در جلسه آینده مطرح می‌کنیم.

حجت الاسلام صدوق: فی الجمله این بحث که اوصاف توسعه، اوصاف اصلی هستند. به علتی که در جلسه قبل فرمودید که باید متناسب با فلسفه تاریخ آن باشد و هدف از فلسفه تاریخ قرب است و قرب به ما اولین اوصافی که می‌دهد اوصاف توسعه است که استدلال آن تمام است.

ج) همین چندی هم که مثلاً در آن نوار پیدا می‌شود باید این نوار یک جایی در مسئله قرب داشته باشد نمی‌شود بگوییم که قرب یک حرف جداگانه‌ای است الان فعلاً می‌گویند قرب به خدای متعال یک حرف جداگانه است و نوار ضبط صوت قیمت آن چند است یک حرف جداگانه‌ای است. ما می‌گوییم این حتماً باید یک کارایی داشته باشد متناسب با بندگی خدا، یا خدای ناخواسته معصیت یعنی مردم یک انگیزه‌ای برای نوار ساختن داشته باشند. کسی پول بی‌جا برای نوار نمی‌دهد، حتماً غرضی دارد آن غرضی باید یک جایی داشته باشد نمی‌تواند جا نداشته باشد.

س) بحث دوم شما در رابطه با احتمالی بود که اوصاف توسعه در کنار آن موضوعات مطرح شود، دوئیت در هدف و علت خواهد شد.

ج) اگر اوصاف توسعه و موضوعات بخواهد هم عرض باشد اگر هم عرض نباشد تحت اشراف باشد عیبی ندارد شما بگویید که سختی و سستی و الی آخر آهن هست حتماً مقاومت فلزاتی هم است که نسبت آن را تعریف می‌کند، بعد بگویید نسبت ضمناً قوانین فرم دادم به آهن را هم تعریف می‌کند، بعد بگویید نسبت قانون کارایی آن فرم را هم تعریف می‌کند، یعنی بگویید نسبت معرف سرعت اتومبیل ژیان و هواپیما و اختلاف چه چیزی است می‌گوید آهن آن را چگونه بسازید. یعنی تمام قوانین را که شما می‌خواهید در نسبت قابل تعریف است. بعد شما می‌گویید حالا اگر قوانین ریاضیات فیثاغورس را که خیلی پیش از قوانین نسبت بود آن را بیاورم آن هم قابل تعریف است. می‌گویید نسبت یک تئوری است که شامل کلیه کارایی-های قبل را در خود آن و کارایی‌های اضافی را تعریف می‌کند، یعنی قانونی را که شما گفتید هم عرض آن قوانین دیگری نیست را قوانین دیگر نفی نمی‌کند، آنها را تعریف می‌کند.

س) تعریف جدیدی از موضوعات و قوانین می‌دهد؟

ج) شما اگر بگویید با قوانین توسعه تعریف می‌دهم تا بگویی ارزش و قدر این کار یا این چیز یا این منصب برای توسعه اسلام چقدر است و چه جایگاهی دارد، یعنی همه‌ی ساختارها را در توسعه تعریف کنید. که دو قانون شامل داشته باشد، اگر دو قانون شامل شد یکی یکی حکم می‌کند به فرض اینکه دوییت تا آخر تمام باشد دیگری یک حکم می‌کند. حالی که اگر یک قانون باشد، باید وحدت و کثرت، وحدت آن برگردد به قوانین توسعه و کثرت به چیزهایی که چهره‌های مختلف همان است در عین حالی که متقوم به او یک خصوصیتی هم دارد که ما آن خصوصیات را بعدها ذکر خواهیم کرد.

س) یک مطلب سومی که فرمودید سه دسته بندی از اوصاف است «اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارائی» بنا به شامل بودن اوصاف توسعه که حکومت بر اوصاف ساختار می‌کند یعنی نسبت ساختار را معین می‌کند و نسبت ساختار، نسبت کارایی را معین می‌کند حالا یک مقدار نسبت بین اوصاف توسعه و ساختار و نسبت بین اوصاف ساختار و کارایی را واضح‌تر کنید. تعریف مسئله توسعه که «ظرفیت جهت، عاملیت» روشن است.

ج) اوصاف ساختار حتماً باید برگردد به فاعلیت «محوری، تصرفی، تبعی»، کارایی‌ها باید برگردد به شیء یعنی قدر و منزلت شیء را تحویل ما دهد، یعنی عنوان عینی را تحویل ما دهد، باید جلو رویم تا دسته بندی غرضی که ما داریم معلوم شود که مثلاً معنای رهبری سیاسی، ۹ تا قید خورد در امر خانواده الی آخر این آن کاری که می‌خواهد انجام گیرد و باید برای آن کار عنوانین و جدول داشته باشیم، یعنی عناوین فلسفی که یک عناوین زیرساختی داریم که برای توسعه است یک عناوین ساختاری هم داریم که مثل مسائل فلسفی است تا عناوین عینی نشود و شما نگوئیم ۱۰۰ تن یا ۱۰۰ میلیون تن لوله می‌خواهیم یا بگویید نسبتی را که سفارش می‌خواهیم بدهیم، برای این تیر آهن یا سیمان برای کاشی چقدر است این خانه ساخته نمی‌شود شما بگویید چیزهای سختی می‌خواهیم در درجه سختی فلان این نمی‌شود باید گفت مثلاً چوب یا سنگ، باید از اوصاف فلسفی تبدیل به اوصاف عینی کنید اگر اوصاف عینی شد چه وصف کالا یا منصب شود ولی وصف از وصف فلسفی به کارایی درآید یعنی هستی یا عینی شود اگر این‌گونه نشود مدل شما نمی‌تواند کاری انجام دهد، باید معلوم شود که غرض از ولایت اصلی، سیاسی، اخلاقی، اسلامی شکل گرفته خانواده در بخش تخصیص چیست؟ باید گفته شود اگر گفته نشود تا وقتی که کلیت فلسفی داشته باشد و نه قابل تبدیل شدن به ضابطه قانونی است که بگوییم دادگاه خانواده مدنی اگر دو نفر آمدند و گفتند نزاع بر سر این مطلب داریم یک حکم بکن، نه قابل اجرای مقرراتی است که به شکل فلسفی هر کسی ممکن است یک تعریفی از آن داشته باشد، باید شما یک ضابطه‌ی برای تبدیل شدن اوصاف ساختاری و کارائی داشته باشید. به تعبیر دیگر یک ترجمه‌ی لازم داریم که آن ترجمه فلسفه را به زبان عینیت کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: سؤال فرمودید همان مسئله جدول ترجمه (فلسفه به زبان عینیت) بود سؤال این است که روش برای جدول به دست آوردن، عناوین به دست آوردن داد یا باد نفس خود عناوین تبدیل به کلیت شود، اگر عناوین تبدیل به علیت شود از شکل آن عناوینی که ساختار کارائی ها باشد در می آید می شود کلی که شامل باید شود کارهای مختلفی را مثلاً ۱۹ هزار کار را شامل شود یعنی ۱۹ هزار مصداق مختلف را نه مصداق واحد را باید به عنوان فلسفی شود درش ۱۹ هزار تا می پوشاند اگر شما گفتید یک اسمی را یک عنوانی را بیان کن که همه اشیاء را بگیرد هم افعال را بگیرد و هم فاعلها را بگیرد، مناصب فاعلها را مختلف را شامل شود، کارهای مختلف را هم شامل شود کارایی اشیاء مختلف را هم شامل شود این طبیعتاً هیچ یک از خود آنها به شخصه نمی تواند باشد باید یک وصف فلسفی باشد که کلیتش ایجاب بکند که اینها را بگوید اگر گفته شود روش بده که با آن بشود اوصاف فلسفی را ترجمه کرد به اوصاف کاربردی می گوئیم آن روش باید جلو برود تا برسد به مصادیق به مصداقها که رسید تقریباً اسم مصداق برای آن درست نیست چون مصداق، مصداق کلی است که نوعاً در یک وجه مشترک باشند مثل انسان باید برسد به اجزاء تشکیل دهند خود، اگر به اجزاء برسد، به کارایی هایی که به صورت خاصی بخواهد برسد باید روش باشد، نه جدولی که به صورت کلی باین کند، در روش به نظر می آید که مطلب بسیار مهم آن است که صفتی را که به صورت فلسفی بیان می کنید برای فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی، فاعلیت تبعی «خود این صفت در ظرفیتهای مختلف که می آید باید مشخص کند که یک مرتبه ای از کارائی که عبارت آخری آن شیء باشد یعنی باید غرض از شیء را معین کند بنابراین از ضرب اوصاف توسعه، امکان طبقه بندی اوصاف ساختاری پیدا می شود، از ضرب اوصاف ساختاری در هم امکان پیدایش روابط خاص جزئی، تعاریفی پیدا می شود، یک غرضی را برای ما معین می کند که آن غرض از شیء دوم ممکن نیست، آن غرضی را که برای ما مشخص کرد متناسب با مراحل توسعه در طبقه بندی، یعنی متناسب با وقتی که ۱۰۰۰ تا غرض داشته باشیم با وقتی که ۱۰۰۰۰ تا داشته باشیم آن هزارمی از وقتی که هزار تا غرض داشته باشد با آن هزارمی از وقتی که ۱۰۰۰۰ تا باشد فرق می کند، عدد آن وقتی که مجموع آن ده هزارتایی باشد. مثلاً وقتی که بگوئیم عدد هزار می شود قلم آن وقت قلم در وقتی که ۱۰۰۰۰ داشته باشیم می شود قلم خودکار، در حالی که وقتی هزارتایی باشد و ده هزار تایی نباشد قلم است ولی خود کار نیست و قلم نی می شود. چه خصوصیات آن کلاً تحت روابط دیگری معین شده است. مثلاً قلم نی را باید تراشید، مداد را هم باید با یک وسیله ای تراشید ولی قلم خودکار تراشیدن در آن معنا ندارد، می نویسد و هر وقت که تمام شد باید دور انداخت، دیگر تراشیدنی ندارد. در حقیقت آن ماشین که آمده ساجمه ای را زده و برای همیشه آن را تراش زده است، اصلاً تراش در اینجا موضوعیت ندارد. تحت روابط دیگری کارائی نوشتن آن معین می شود، که در روابط ۱۰۰۰۰ تائی نه

هزار تایی که بل تراشیدن تعریف شود. بنابراین ما با طبقه بندی اوصاف فلسفی متناسب با مراحل توسعه اغراض را بتوانیم مشخص کنیم. اغراضی که دارای اوصاف ساختاری خاصی است که اگر طبقه آن در توسعه معین شود شیء خود را به روی آن معرفی می کنند غرض است یعنی هدفی را دارد منظور از اغراضی همان اهداف است چه جوری در کل معنای قرب را می گفتید، در جزء هم معنای قرب در حد یک معنای بسیار بسیار، نازلی، در قرب، هدف را نسبت به خود فاعلیت، در توسعه فاعلیت و در ایجاد آن ذکر می کردید، در اغراض جزئیة متناسب با منزلت خود آن شما قرب را در اینجا مشاهده می کنید، البته شکی ندارد که اگر بخواهیم آن را باز براساس اوصاف توسعه تعریف کنیم غرض های جزئیة هم حتماً، جوهری آن نحوه ای از قرب است ولی تشخیص خاصی را که دارند می گویند مداد برای نوشتن می خواهیم البته نوشتن هم خود آن یک جایگاهی دارد اگر تمام اوصاف را پشت سر هم بنویسید، مثلاً ۲۷ وصف می خورد تا بشود قلم، همه اوصاف را هم بگویید قلم برای نوشتن، نوشتن برای ارتباط، ارتباط برای تصرف فرهنگی است، تصرف فرهنگی برای متناظر با آن ۲۷ وصف می شود. آخر آن چیزی که که در قرب لازم است، ایجاد اشتداد جدیدی، یک قرب جدیدی، یک درخواست و توسعه جدیدی، این هم در «ظرفیت، جهت، عاملیت» جا دارد نه اینکه جا نداشته باشد ولی ابتداً به نظر نمی آید چرا؟ چون شما از یک سیری آن را گذرانید و به اینجا رسیدید. متناسب با غرض باید بتوانیم نیاز را هم طبقه بندی کنیم. وقتی می گوییم متناسب با یک اغراضی، ما اشیاء، کارها، مناصب را لازم داریم، اوصاف غرض می گوییم به یک معنای دیگر می توان گفت اوصاف نیاز در جریان رشد ظرفیت، خواستها و توسعه ظرفیت، پس به چیزی برای رسیدن به یک مطلبی، مقصدی نیازی داریم. آیا می توان گفت اگر نیازها درخواستها را طبقه بندی کنیم می توانیم معرف اوصاف اشیاء باشیم و شیء تحویل دهیم یا نه؟ برای این مطلب باید معنای، ضرب شدن اوصاف توسعه را اول در هر رتبه بتوانیم بنویسیم و تشخیص دهیم از رتبه دیگر یعنی تشابه آنها موجب اجمال نشود، البته وقتی می گوییم «ظرفیت، جهت، ظرفیت» جهت «ظرفیت، عاملیت، ظرفیت» ۹ تا پشت سر هم می گویند ظرفیتها و جهتها با هم شبیه است به نظر می آید که معنای جدیدی را ارائه نمی دهد و اجمال پیدا می کند ولی اگر شما بتوانید وقتی که متناظر با او در ساختار با او وصف می نویسید فرضاً بگویید «ولایت اصلی سیاست اسلامی؟ خیلی راحت تر مطلب روشن می شود.

اگر هنگام ضرب بتوانید اوصاف ساختاری را نسبت به اوصاف کارائی و اغراض و نیازمندیهایی که داریم آنجا هم یک جدول دیگری داشته باشید که ضرب اینها را هم در آنجا از تکرار آن جلوگیری کنید، یعنی هر چه تکرار و تشابه کمتر باشد تشخیص واضح تر می شود. درسته که شما با مقدم و مؤخر ساختن اوصاف می گویند تشابه در کل نیست، یعنی این ۲۷ تا یا ۲۹ تا آخر با کنار دستی آن یکی عقب و جلو است ولی همان تشابهی هم که دارد در بخش بخش آن علت اجمال و عدم سرعت انتقال آن می شود که باید با برای

هر کدام و تعریف داشتن برای کل بتوانیم تعریفهای جدیدی را ارائه دهید، برای تک تک عناوینی که حاصل اینها بدون تکرار و پیدا شدن شباهت و اجمال است. البته یک راه آن این است که احساء کنیم جمیع آن چیزی را که در جامعه وجود دارد و آنها را در دسته بندی خودمان جا دهیم، غرض از میکروفن چیست؟ غرض از آن یکی چیست؟ غرض از وسیله حمل و نقل چیست؟ اینها یک اشکال دارد اگر از این راه وارد شویم.

گاهی یک چیز برای چند غرض و کار از آن می‌آید مثلاً با ضبط صوت هم می‌شود درست ضبط کرد، هم می‌شود پیامهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی شنیدد ضبط کرد. کارایی و اغراض اشیاء را می‌شود در جامعه جمع آوری عینی و حسی با مدل آماری طبقه بندی کرد. یکی اینکه ببینیم بیشترین آمار فروش ضبط صوت به چه کارهایی تخصیص پیدا می‌کند، مثلاً ممکن است به شما بگویند بیشترین کسانی که می‌خرند برای مجالس روضه خوانی و خصوصی می‌خرند. بیشترین را در سال مشخص کنید، مثلاً تعداد ۱۰۰ هزار ضبط صوت در سال بفروش می‌رسد در آمار صادرات این ۱۰۰ هزار تا را پی‌گیری می‌کنید که مصارف اداره آموزش و پرورش، دانشگاه، حسینیه‌ها، نظام حکومتی چقدر است؟ بعد می‌گویید کمیتاً مردم خیلی ضبط صوت مصرف می‌کنند ولی اثر کیفی آن بسیار کم است، یک نوار از حضرت آیت الله خامنه‌ای می‌گیرند یا از رئیس جمهور یا از هیئت دولت می‌گیرند اثر کیفی آن زیاد است. پس ملاحظه می‌شود که در طبقه‌های مختلف، به غرضهای مختلف، کارایی‌های مختلفی دارد. سهم تأثیر کدام یک در توسعه بیشتر و اصلی است؟ کدام یک از آن اگر نباشد جامعه نمی‌تواند رشد کند؟ کدام یکی از آن فرعی و کدام یکی از آن سهم تأثیر تبعی است؟ مثلاً فرض کنید در نظام سیاسی در بخش رهبری آن‌جا سهم تأثیر اصلی را دارد، اگر ضبط نباشد هر ساعت نمی‌شود حضرت آیت الله خامنه‌ای در شبانه روز ۴ بار بروند استادیوم صدا و سیما آنجا و یک نطق را ۴ بار تکرار کنند و در اخبار گذاشته شود و یا ۲ بار این نوار و ویدئو و این تشکیلات برای صدا نوار و برای سیما ویدئو، بزرگترین کارایی که خبر را زنده بگیرد و از حالت گزارشی و خبرنگاری بیرون بیاورد و تأثیر آن روی هماهنگی امور سیاسی بسیار بالا است. می‌گویید عین همین خبر را گوینده رادیو هم گفت: امروز چه دسته از افراد شرف یاب شدند خدمت حضرت آیت الله خامنه‌ای و ایشان هم چه چیزهایی فرمودند ولی می‌گویند اثر آن یک صدم فرمایش ایشان نبود حتی آدمهای تند نویس آن را نوشتند و رادیو گفت مشروح گزارش جلسه امروز در پایان بخش خبری گزارش می‌شود. مشروع که از رو خواندند با عین کلام ایشان زمین تا آسمان اثر آن فرق داشت. ضبط صوت بزرگترین اثر آن (اثر کیفی) او در ایجاد هماهنگی عمومی است ولو تعداد کمی آن خیلی کم باشد بعد می‌گویید می‌ارزد که دانشگاه الکترونیک کشور به عنوان یک نیاز برای رساندن خبر صحبت رهبر یا هماهنگ سازی عمومی بیاید کار کند، برای اینکه کیفیت ضبط صوت را بهتر کند. کس دیگری می‌گوید می‌ارزد برای اینکه درآمد اقتصادی کشور بالا برود، اگر برای شما اصل در

«اقتصاد، سیاست، تولی» باشد، حتماً غرض را که به معنای غرض اصلی از ضبط صوت ذکر می‌کنید فرمایش حضرت آیت الله خامنه‌ای است. پس ضبط صوت در نظام شما دارای یک تعریف و در نظام، کسی که اقتصاد را اصل می‌داند، دارای تعریف و جایگاه دیگری است. بنابراین طبقه بندی موضوعات متناسب با طبقه بندی ساختارها و مبنایی را که ارزش اشیاء را دارد اول برای شاخصه دوم معرفی می‌کند، شاخصه اول چی بود؟ وحدت و کثرت.

شاخصه دوم چیست؟ مبنای این ساختار خاص قرار گرفته بر اساس الهاد یا اسلام، «ولایت، تولی، تصرف»، «ولایت، تولی، تصرف» الهی است یا الهادی، آن وقت بر اساس این مطلب اخلاق و احکام آن در جامعه مشخص می‌شود که اغراض و سیر جریان اغراض بر اساس این مطلب مشخص می‌شود و می‌توان گفت که نسبت تأثیر اصلی کارها در کدام جهت است اگر ضبط صوت را در نظام اسلامی بیاورید، باید کارایی «سیاسی، ولایت، تولی» آن را در توسعه تعلقها ملاحظه کنید. اگر در نظام الهادی ببرید باید ببینید در توسعه شهوت انگیزی چقدر رشد دارد یعنی مال و سرمایه حتی بر شخص ولی حاکمیت دارد، آنجا ولیش هم دنبال ابتهاج به خصلتهای مادی است، حالا یک مثال در پاورقی می‌زنم و به بحث بر می‌گردم. شما ملاحظه بفرمایید یک وقت دسته بندی مناصب حکومتی در سابق بر اساس قومیتها بود، یعنی در هر فامیل هر خانه‌ی که پدر بزرگتر بوده است، هر فامیل یک بزرگتر فامیل داشتند و بعد هرچند تا فامیلی بک بزرگتر، طائفه یا قوم داشتند، از قبیله‌ها اقوامها و از قومها ملتتها نشأت می‌گرفتند، بعد در جریان توسعه ای که پیدا شد حتی در بین کفار، موضوعات اجتماعی اصل شد، مثلاً وزیر راه دارید نیازمندیهای اجتماع طبقه‌بندی شد. در عوض اینکه بگویید قبیله فلان، قوم فلان، با چند قوم یک ملت درست می‌شود، مثلاً قشقایی‌ها، بختیاربها برای هر کدام از آنها یک رئیس که برای اداره جایی معین کنیم و آمدند نیازمندیهای اجتماعی را دسته بندی کردند و حکومت بر اساس مسئله نیازمندیهای اجتماعی. قبلاً هم یک تعاون اجتماعی بود، قبلاً هم مشکلات خانواده را پدر خانواده مسئولش بود و بعد به بزرگتر فامیل و بعد به بزرگتر قبیله و بعد به بزرگتر قوم رجوع می‌کردند و از اقوام هم ملتتها برای حلّ یک مطلب به بزرگترها رجوع می‌کردند، قبلاً هم یک نحوه جامعه و تعاون اجتماعی قومی وجود داشت، بعد تعاون اجتماعی و همکاری اجتماعی شکل آن عوض شد، حالا به دلیل مسئله تخصص بود یا چیز دیگری کاری با آن نداریم. فقط یک غرضی از این مثال داریم، که در قسمت دوم بیان می‌کنیم. حالا وزیر راه و ترابری دارید، وزیر برق و غیره، بر اساس طبقه بندی نیازمندیهای مادی یک جامعه، اغراضی مادی معین شده، همکاریهای مادی هم به صورت سازمان انجام می‌گیرد. ولی نیازمندیهای توسعه روانی بر پایه پرستش خدا، طبقه بندی و مطرح شدن آن به عنوان براساس یک موضوع، مثلاً شما خیلی وضع جامعه تغییر کرده سمینار نماز می‌گذارند که در اول کار می‌گفتن سمینار نماز یعنی چه؟ ولی هنوز اداره نماز نداریم، می‌گویید مگر می‌شود اداره برای نماز درست کرد، می‌گویید مشکلات نماز

گزاردن قابل تعریف است می‌شود، گفت اداره راه، جناب آقای مسئول هواپیمایی که مسئول بخشی از اداره راه هستید، وقتی پروازها را می‌گذارید ساعت اول اذان یا ربع ساعت بعد از اذان صبح فاصله پروازها تا تخلیه وقت آفتاب زدن می‌شود باید کلید پروازها در این فاصله لغو شود، مگر هواپیمای اضطراری و آن هم باید جای نماز در آن مشخص باشد، شرائط تطهیر در آن باشد، قطب نمایی که در اتاق خلبان است در جای نماز گذار هم باشد و معین کند که ما ساعت فلان تا فلان روی خط حرکت می‌کنیم و قبله این است و تا آدم بتواند نماز بخواند یعنی نماز را بهاء دهیم. قطار می‌خواهد به مشهد برود برای نماز صبح ۱۲۰ دقیقه یا نیم ساعت فاصله برای ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر می‌گذارد دستشویی ۱۰ تا است و مدت توقف کم است فاصله واگن‌ها تا به مسجد برسد زیاد است، در اینجا نه طمأنینه، نه حضور و توجهی در نماز است، حالا اگر حداقل ۱۰۰ دستگاه توالی باشد و ۵ تا ۵ تا جلوی هر واگنی قرار گیرد و یک اتاق برای مسجد زمان و ایستادن هم به جای ۲۰ دقیقه، سه ربع باشد و هنگام نماز هم تذکر دهند که مهیا باشید در نماز توجه داشته باشید و از خدا بخواهید که خدایا ما را موفق به زیارت بدار این از نظر ظاهری این بدن شما با وسیله به طرف حرم معصوم حرکت می‌کند، حالا روح شما کجاست. یک تهیی مرتباً ایجاد کنید در سالن قطار تهیی ایجاد کنید در جایگاه‌ها که می‌رسد تهیی ایجاد کنید، یک ساعت به رسیدن به حرکت حضرت طوری صحبت کنید که همه دل کنده حرم باشند برای وارد شدن غسل کردن والی آخر برای اینکه این شخص زائر باشد، یک وقت می‌آیند و مشکلات نماز گذاری را ذکر می‌کنند می‌آیند سراغ مساجد چرا در آن قفل باشد مگر موقع نماز، باید باز باشد که اگر کسی آمد اداره و مشکل برای آن پیدا شد و باید جایی منتظر باشد آیا باید برود در پارک بشیند یا باید به مسجد برود و یا ربّ یا ربّ بگوید گاهی مشکلات ظاهری صحبت می‌شود و گاهی مشکلات اجتماعی به صورت حضور و گاهی مشکلات بالاتر آن که آیا تجلیل از نماز در قلب فرد واقع شده یا نشده اشکالات آن چیست؟ شما برای ورزش سازمان پرورش اندام دارید، برای بهزیستی روانی و توسعه شرح صدر هم سازمان و یا وزارت شرح صدر اجتماعی دارید یا نه؟ آیا شرح صدر که از اعظم موضوعات است آیا قابلیت این را دارد که قابل مطالعه و برنامه و موضع‌گیری و دستورالعمل قرار گیرد و نیاز واقعی مردم به آن است یا نیست؟ برای یک اموری در امور مادی شما شرایط ارتقاء را درست می‌کنید، نیازمندیهای مادی اگر در محور قرار گرفت و تمام تعریفها مادی شد اداراتی که قرار می‌دهید بر این اساس است اگر معنوی شد نمی‌گویند منشی‌های مادی انجام نمی‌گیرد آنها حول اینها انجام می‌گیرد، نه بالعکس. یعنی جامعه می‌تواند نذورات و خیرات و بر و تقوا در آن اصل قرار گیرد؟ کار کند برای پول در آوردن برای نذر و خرج در نذر هم که می‌شود موجب توسعه خود این حالت روحی و ایثار باشد، می‌تواند شخص را مرتباً به گونه‌ای بار بیاورد که حتی از قرض الحسنه هم چشم به پوشاند و بگوید چرا پول به کسی قرض بدهم می‌برم در بانک می‌گذارم. یعنی نیازمندی را می‌شود به دو شکل پرورش داد. بنابراین اگر ما بخواهیم اوصاف را تبدیل کنیم باید

اول به طبقه بندی که داریم برگردانیم جای دستگاه الحاد و اسلام را و محور قرار گرفتن اغراض را در هر یک، داخل ساختار معین کنیم. یک مرتبه، مرتبه قرب است که خود اوصاف توسعه باید ضرب شود و یک مرتبه اوصاف ساختار باید ضرب شود، ساختار و منزلتها که مشخص شد، که طبیعتاً به وسیله دستگاه ظرفیت تعریف می‌شود، یعنی به وسیله اوصاف توسعه تعریف می‌شود مرحله سوم این است که اغراض اسلامی اشیاء در آن یک جایی دارند و کارها در آن یک جا دارند اوصاف شیء، کار، فاعل، منسب باشد یک گونه قرار می‌گیرند که اوصاف التقاطی و الهادی آن گونه ای دیگر قرار می‌گیرد. از جدول طبقه بندی اخلاق شما باید اغراض تعریف شود (البته اخلاق باید در شکل اخلاق اجتماعی هم باشد یعنی اخلاقی باشد که هم نظام دولتی هم نظام اجتماعی و هم نظام خانواده را بتواند تعریف کند یعنی چه؟ یعنی اخلاق خانواده چیست؟ بتواند دانه دانه ذکر کنند و سیر ظرفیت و ارتقاء جهت و بالا رفتن کارائی خانواده را از نظر اخلاقی ذکر کنند و برای نظام اجتماعی و نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی اوقاف باشد، و به صورت بخشهای خصوصی باشد و برای نظام دولتی هم ذکر کنند، هر گاه اغراض معین شد آن وقت افعال بر اساس اغراض و رشد نیازها را می‌توان مشخص کرد در عین حال باید دقت شود که با روشهای دیگری هم می‌توان قبل از بدست آوردن اینها کار کرد یا نه؟ خود همین سیری که در پیدایش جدول داریم چقدر مؤثر است.

(س) منظورتان غیر از روش آماری است

(ج) روش آماری باید همیشه هنگام نمونه گرفتن درست است این روش که الان گفته شد به عنوان احتمال اولیه است، اول از عینیت آمار را بگیریم بعد بیاییم تناسب آن را با احکام و اخلاق بسنجیم (با مدل) بگوئیم اخلاق الهادی ایجاب می‌کند که نقطه تأثیر اصلی برای این دسته از کالاها باشد.

(س) یعنی تعریف جدیدی از کالاهای و نیازهای موجود دهیم.

(ج) یعنی به عبارت دیگر ارزش اینها را از شکل ارزش اقتصادی محض به ارزش در جدول جامعه در جریان توسعه در بیاوریم.

(س) در ساختار الهی در مسیر توسعه.

(ج) یا الهادی در مسیر توسعه که ارزش آن به چه چیزی است آن وقت بر آن اساس کارائی آن را تعریف کنیم، کارآیی اجتماعی آنرا تعریف کنیم یعنی تصرف در کارایی‌ها این احتمال اول است.

(س) قدم بعد که از مدل بخواهیم بیاییم پایین، ساختار جدید را مطرح کنیم و کارائی‌های جدیدی را ایجاد کنیم.

(ج) یعنی اول نیازهای جدیدی برای خودمان محسوس می‌شود که نیاز به شیء داریم بعد نیاز صنعت آن درست می‌شود، تولید و نامگذاری می‌شود، بعد چیزهایی می‌شود که مخصوص دستگاه خودمان مثل جایگاه نماز، مسجد در هواپیما زود متوجه می‌شویم، تعداد زیاد شدن مسجد در ایستگاه قطار را زود متوجه می‌شویم

چرا؟ چون زیاد با آن برخورد کرده‌ایم ولی این که احساء کنیم بدون ارزیابی عینی نمی‌شود همه آن را ذهنی تمام کرد. یعنی تعریف کارائی‌ها، ارزش‌ها باید برگردد. به عبارت دیگر مشتری این ضبط صوت چه کسانی هستند آن چیزی که می‌خواهند چه اثری در توسعه و ساختار دارد، جای او در نظر فلسفی ما چه نمره‌ای را می‌شود به آن داد.

(س) از نظر تمثیلی فضای بحث روشن شد ولی از نظر استدلالی بحث برای ما روشن شد که اوصاف توسعه از نظر استدلالی اصل است.

(ج) اوصافی را هم که پیشنهادی خودتان بود سه دسته غیر از فاعلیت «محوری، تصرفی، تبعی» بفرمایید چه چیزهایی بود.

(س) دوتای آن مشترک است (اوصاف توسعه و ساختار) به جای اوصاف کارایی که اهداف و غرضها و نیازمندیها را مشخص می‌کند «ولایت، تولی، تصرف» را بر اساس آن چیزی که در جدول مدل پیشنهاد داده بودیم. مطرح کردیم.

حضرت تعالی «ولایت، تولی، تصرف» را همان «ولایت محوری» گرفته بودید ولی من اختلافاتی را ذکر کرده بودم که در دسته بندی سوم قرارداد داده بودید. حالا اگر بتوانیم در همین که معرفی فرمودید ارتباط فلسفی آن را هم تمام کنیم، قوت خودش را پیدا می‌کند در رابطه با بحث توسعه که اشاره به معنای غرض از خلقت در اصل استدلال و بعد بحث وحدت و کثرت به عنوان استدلال دوم مطرح شد، یک نسبتی بین اوصاف ساختاری و توسعه است و اوصاف کارایی ساختاری که نسبت بین هم دارند.

ج که باید منطقاً مشخص شود الآن تمثیلاً گفته شد فقط صرف اینکه استبعاد قضیه حلّ شود و این باید چند چیز باشد، جدول عاملیت را که «ظرفیت، جهت، عاملیت» ضرب در «ظرفیت، جهت، عاملیت» شده بود باید در برابر هر کدام معنای آن را داخل همان خانه بنویسیم، معنای اینها چه چیزی است اول تناظر آن را تمام کنیم که آیا متناظر با ساختار می‌تواند منطقاً قرار گیرد، یا نه. بعد از اینکه معنای آن تمام شد و ربط منطق آن بدون تردید انجام گرفت آن وقت یک کار دیگری داریم و آن این است که چرا سه بار در هم ضرب شود باید به نحوه در هم ضرب شدن آن پرداخت.

(س) قبل از وارد شدن به آنجا هم باید به صورت کلی ما ارتباط اوصاف ساختاری و مبنای ولایت را و اوصاف کارایی را بتوانیم نسبت آن را منطقاً تمام کنیم. یعنی در دستگاه فلسفی چرا سه طبقه می‌خورد. اگر این تمام شود از نظر استدلالی ارتباط منطقی آن تمام است. اوصاف توسعه روشن است به خاطر مسئله قرب و اینکه فاعلیت معنای ایجاد خلق را دارد برای خلق به توسعه و اضافه معنا می‌شود اما اوصاف کارایی و اوصاف ساختاری چرا؟ چرا اوصاف دیگری را مطرح نکنیم؟ یا به تعبیر دیگر ربط منطقی این به مبنای نظام ولایت چیست؟

وصلی اللہ علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۰۷/۲۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۱

فهرست

حکومت اوصاف توسعه نسبت به اوصاف ساختار و اوصاف نسبت به اوصاف کارائی

۱ - بیان تمثیلی ارتباط فوق

۱/۱ - تشابه رابطه اوصاف توسعه ساختار، کارائی، با رابطه فاعلیت محوری و تصرفی و تبعی» در اصلی

بودن نسبت تأثیر اوصاف توسعه

۱/۲ - تعیین تغییرات ساختار مناصب به تبع مراحل توسعه

- ایجاد کارائی (نیاز) جدید به تبع تغییر ساختار (منصب اجتماعی)

۲ - بیان منطقی ارتباط فوق

۲/۱ - امکان تولید مفاهیم در سه سطح محوری (توسعه) تصرفی (ساختار) و تبعی (کارائی)

۲/۱/۱ - تصرف در مفاهیم اصولی (توسعه) به معنای: تصرف در زیر بنای یک فلسفه ایجاد وحدت و کثرت

جدید و تغییر نسبیها در جریان توسعه

۲/۱/۲ - ایجاد ساختار جدید مفاهیم، به واسطه تصرف در مفاهیم توسعه

۲/۱/۳ - ایجاد کارائی جدید در مفاهیم به واسطه تغییر ساختار مفاهیم

۲/۲ - تعلق سه سطح مفاهیم به یکدیگر از طریق تعلق فاعلهای موجود آنها به هم

۲/۲/۱ - تولى داشتن فاعل تصرفی که متصرف به کارائی است به فاعل تصرفی متصرف در ساختار

۲/۲/۱/۱ - کم بودن سهم تأثیر فاعل متصرف در کارائی، بر تغییر ساختار

- منحصر بودن تأثیر فاعل متصرف در کارائی بر توسعه کارائی

۲/۲/۱/۲ - عدم تنافی تصرفی بودن فاعل با تبعی بودن فاعلیت آن نسبت به مفاهیم توسعه و ساختار

۲/۲/۱ - تولى داشتن فاعل متصرف در ساختار به فاعل متصرف در توسعه

۳ - قرار داشتن فاعل محوری در منزلت ظرفیت، فاعل تصرفی در منزلت جهت، و فاعل تبعی در منزلت

فاعلیت

۳/۱ - عدم تأثیر فاعل تصرفی در جهت کل نظام

۳/۲ - «جهت» بیانگر حد کیفیت و نقطه شروع پیدایش کیفیت

۴ - اوصاف توسعه منشأ پیدایش موضوعات

۵ - اوصاف توسعه منشأ پیدایش ادبیات و روابط جدید

۵/۱ - تأثیر اوصاف توسعه در ادبیات از طریق تصرف در فعل فاعلها

۵/۲ - تأثیر محوری یا تصرفی یا تبعی هر فاعل در ادبیات، به تبع منزلت آن فاعل

۶ - نمود یافتن «ساختار» در افعال «کارائی» در اشیاء و «توسعه» در ایجاد وحدت و کثرت جدید

- تعریف اشیاء به جریان کیفیت تعلقهای تبعی (کارائی)

بسمه تعالی

بحث این جلسه درباره، سه مرتبه ای که بیان شد، از اوصاف، یک دسته از سه مرتبه ۱ - اوصاف توسعه که حاکم است بر اوصاف ساختاری یا مناصب، و آن هم به نوبه خودش حاکم است بر اوصاف کارآیی.

۲ - حالا آیا ربطی به فلسفه دارد یا خیر؟ ابتدائاً به صورت تمثیلی و تناظر، ربط آنها را عرض می‌کنیم، و بعد این تناظر را به وسیله ربط منطقی نگاه به آن می‌کنیم.

۳ - «با امداد خداوند تبارک و تعالی» براساس منطق نظام ولایت رابطه آنها را ملاحظه می‌کنیم تناظر تمثیلی آن که یک مقدار فقط تشابه منطق را می‌رساند، عرض می‌کنیم، اوصاف توسعه و جدولی که دارند نقش و نسبت آنها به ساختار و اوصاف ساختاری، نقش فاعلیت محوری است که به این نقش صحیح هست بگوییم اصول، این اوصاف اصول حاکم بر ساختار هستند.

یعنی همانطوری که فاعل محوری نسبت به فاعل تصرفی و تبعی در نسبت تأثیر اصل است اوصافی هم که مربوط به توسعه هست همیشه، نسبت، تأثیری آن اصل هست و در حقیقت همان طوری که تولی به ولی محوری، منشأ پیدایش تقوم خواهیم شد تعریف اوصاف ساختار متقوم به اوصاف توسعه هست و به یک معنا، در قسمت چهارم بحث نحوه تولی مفاهیم را خواهیم گفت یعنی افعال فاعل، بعضی از فعلهای او برای فعلهای دیگر محور است و بعضی از میلها و تعلقهای او محور هست برای تعلقهای دیگر، بعضی از تقومها هم محور هست برای تقومهای دیگر، و لذا اوصاف ساختاری هر چند به منزله مناصبی هستند که حاکم بر پیدایش موضوعات و کارآییها هستند ولی تغییرات آنها تحت مراحل توسعه انجام می‌گیرد، یعنی ظرفیت، جهت عاملیت که عوض شد، نظام یک وحدت و کثرت جدیدی پیدا می‌کند، تعداد و روابط و ساختار جدیدی پیدا می‌کند، و موضوعاتی جدیدی که مطرح نبود، مطرح می‌شود معنای آن این است که ساختار، روابط سازنده وضعیت در جریان حرکت، تابعی است از روابط حاکم بر توسعه جریان حرکت، یا روابط ساختار فاعلیت و فعلها نسبت به هم تابعی است از توسعه نظام فاعلیت. وقتی فاعل جدید خلق شد شیء جدید آمد، مثلاً تعداد فاعلها هزار تا بود حالا شد ده هزار تا طبیعتاً یک وحدت و کثرت جدیدی خواهیم داشت، طبیعتاً این است که نظام جدیدی داشته باشد همچنین است حال اوصاف کارآییها در این موضوعاتی که مطرح می‌شوند در مورد این مناصب و ساختار که هویت آنها منسوب به این ساختار است، کارایی شان به وسیله ساختار، نیاز به آنها ایجاد شده، بعد خود آنها ایجاد شدند تا وقتی که این نیاز هم عوض بشود، وقتی هم این نیاز عوض شد آن‌ها نیز به تبع از بین می‌روند. در یکی از جلسات مثال زدم که خیلی از چیزهایی که در قبل بوده الان موضوع اش نیست، چه در لوازم تحریر، چه در لوازم خانگی مثلاً مثل یک لوله های آهنی بود که می‌گذاشتند روی ذغال که وقتی روشن می‌کردند ذغال را می‌گذاشتند روی او لوله را که سریعاً ذغال روشن شود و آتش

بشود. این لوله دیگر موضوعیت ندارد نه می‌شود سر بخاری او را بگذارید، نه روی شופاژ از آن لوله هایی که کسی صنعت ساختن او را بلد باشد تا مثلاً خیال کند به ساختن او شروع کند، مکن است در روستایی هم پیدا کند که مردم هنوز با هیزم و ذغال کار می‌کنند به درد بخورد و حتماً به درد بخورد ولی از اونها اگر کسی یک میلیون یا ده تایی آنها را بیاورد به قیمت مفت هم بدهد، بگردد در خیابان کسی از او نمی‌گیرد مگر یک کسی که تریاکی باشد و برای تریاک بخواهد و الاً چون ملت برای مصرف نیازی به آن ندارند در عین حالی که در قدم یکی از لوازم حتمیه ضروری بود، یعنی اگر کسی او را نداشت و می‌خواست با بادبزن باد بزند وقت می‌گرفت، آن وقت یک ذره نخ یا مقوا آتش گرونی می‌گذاشتند روی ذغال کبریت می‌زدند به او و این لوله را می‌گذاشتند روی او، می‌رفتند و بعد از ۲۰ دقیقه می‌آمدند و آتش مهیا شده بود برای زمستان، خوب طبیعتاً لوله هم گداخته می‌شد و یک سال بیشتر کار نمی‌کرد هر سال اول زمستان خریدن لوله یک چیز طبیعی و عادی بود و ما یحتاج بود ولی الان چنین حرفی نیست و معنا هم ندارد شما بگویید مثلاً ما لوله تولید بکنیم، و همچنین حال سائر قسمت ها که الان اگر بخواهیم مثال بزنیم نمونه های زیادی پیدا می‌کنیم.

پس موضوعات یک کاراییهایی دارند کارایی شان منسوب به منصب اجتماعی آنها است ساختار الگوی مصرف عوض می‌شود الگوی تأمین حرارت عوض می‌شودل ذا چیزهایی که لازم تأمین حرارت قبلی بوده کارایی شان را از دست می‌دهند و شیء دیگری کارایی پیدا می‌کند رها می‌شود به اصطلاح یک معنا قدرتش در ظهور فعلی منحل شده و اصلاً آن موضوعات دیگر وجود ندارند، به آن شکل قبلی. البته می‌شود کسی صحبت کند و بگوید الان از فلسفه اختلاف پتانسیل دماء استفاده می‌شود که مثل قانون تراکم و احتراق گفته شود که شופاژ خونه هم دارای لوله است و لکن این لوله اون لوله او نیست، دیگر آن صنعت نیست، یک تکنولوژی دیگری است، از این قانون استفاده می‌کنند در یک ظرفیتی دیگر ولی ظرفیت خود این قانون که قانون ساختاری است خود این قانون هم همین که بگویید اصلاً از گرم کردن به وسیله سوخت ها مثلاً تبدیل توی گاز و توی شופاژ هست عوض شده اند و می‌گویند وسایل برقی کار می‌کند، یعنی آب از آبشار می‌ریزد دینام هم کار می‌کند، توربین کار می‌کند و نه لوله ای ندارد نه آتشی داره نه گازوئیلی، البته بخواهید بگویید از قانون اختلاف سطح آن وقت استفاده می‌شد حالا هم استفاده می‌شود این دیگه اون اختلاف سطح روی منقل و توی کوره شופاژ نیست راست است مطلب رفته توی اوصافی که حاکم است بر کل، شما می‌توانید مرتباً اوصاف را ببرید بالاتر و موضوعات حتماً عوض شدند موضوعاتی که بهش کار می‌کرد عوض شدند موضوعات همیشه تبعی هستند کارایی شان به تبع چه قوانینی؟ اون قوانین ساختاری که حاکم است خود آن قوانین ساختاری که متصرفند یعنی ایجاد نیاز می‌کنند و با عوض شدن آنها آن نیاز هم ول می‌شود خود آنها وضع شان کجاست؟ وضع قوانین ساختاری؟ آن نها نیز تحت قوانین توسعه تغییر پیدا می‌کنند پس

بنابراین قسمت اول صحبت تناظر این سه جدولی را که ما داریم، جدول اوصاف توسعه، جدول اوصاف ساختار، جدول اوصاف کارایی، به فاعلیت محوری، فاعلیت تصرفی، فاعلیت تبعی، این تناظر به بحث فلسفی نیاز دارد حالا در این حال که تناظر را دارد یک چیزی دیگر را نیز باید دقت بکنیم که خود این بحث کلاً یعنی سه سطح داشتن ادبیات، متناظر با محور تصرفی تبعی - از اوصاف توسعه ساختاری و کارایی - این سه سطح داشتن ادبیات برای چیست؟ ما یک بحث داریم درباره ظرفیت که آیا مکانیسم توسعه اش ظرفیت چگونه است؟ (در موضوعی به نام ادبیات) یک موضوع ادبیات به معنا مفاهمه است یک موضوع ادبیات به معنای نسبیتی است که فاعلیت فعالیت در آن می‌کند یعنی تولید مفهوم می‌کند، اول باید بگوییم تولید مفهوم در سه سطح انجام می‌پذیرد. مفاهیم اصولی یا محوری و مفاهیم ساختاری یا واسطه یا تصرفی، مفاهیم تبعی که در حقیقت اگر بخواهیم این را هم متناظر تفهیم بکنیم می‌گوییم یک چیز اصول زیربنای یک فلسفه است یکی مسائل و احکامش است و یکی قدرت کارایی فلسفه در علوم و مفاهیم کاربردی هست مفاهیمی که کارایی دارد این سه سطح را بر خورد مفاهیم در نسبیت و در فاعلیت ها می‌بینیم، یک نفر هست که می‌آید در مفاهیم اصولی می‌خواهد تغییر ایجاد کند و در جریان توسعه یعنی بالا رفتن ظرفیت، بالا رفتن جهت، بالا رفتن کارایی نظام فاعلیت یک وحدت و کثرت جدیدی پیدا شده که امکان فعالیت جدید و مناصب جدیدی پیدا شده است، در این مناصب جدید باید حتماً نسبیت ها تغییر پیدا کند، فاعل هایی می‌آیند، فاعلیت می‌کنند در توسعه نظام، یعنی توسعه نظام به وسیله فاعلیت ها و به تقاضای فاعلیت ها واقع می‌شود و متقوماً هم واقع می‌شود یک تولی و ولایت انجام می‌گیرد مفاهیم اصولی یا منطقی یا آن چیزی که زیر بنای فلسفه هست در جامعه را تغییر می‌دهد یا زیر بنای نسبیت ها را در جریان توسعه تغییر می‌دهد چرا زیر قوانین نسبیت برای ما ثابت نبود؟ قوانین نسبیت تابع فاعلیت ها بود، تابع اشتداد نظام فاعلیت بود. حالا نظام فاعلیتش اشتداد جدیدی که خواسته ایجاد شده است، البته وضع تولی و ولایت در وضعیت خود افراد مؤثر است. صحیح است بگوییم خود افراد به ولایت چه کسی متولی هستند توسعه به نفع کدام جهت در بخشش و خود اجزاء و افراد واقع میشود، ولی در کل نهایی که نگاه کنید حتماً ساختار جدید مفاهیمی ایجاد می‌شود. به صورت فاعل تبعی متعلق به فاعل تصرفی و متقوم به فاعل محوری و فاعل تصرفی، یعنی فاعلیت ها هم تقوّم دارند هم در تقوّم شان فاعل تبعی تابع، فاعل تصرفی به نسبت متصرف و فاعل محوری در آن اصل است تا مفاهیم جدید به وجود آید مفاهیم جدید که می‌خواهد بیاید نمی‌شود شما بگویید مفاهیم توسعه، ساختار را عوض نکنند، توسعه ظرفیت پیدا بشود ولی ساختار عوض نشود، یا ساختار عوض بشود ولی کارایی ها عوض نشود، باید منتهی بشود به عوض شدن کارایی ها به نحو تبعی و منتهی شود به مفاهیم تصرفی که بین مفاهیم محوری و مفاهیم کارایی واسطه هستند و در عین حال متقوم، این بخش منطقی توضیح بحث در عین حالی که در این قسمت تقریب شد به نظام ولایت. حالا سؤال این است

که آیا مفاهیم یا کارهای یا فاعلیت های تبعی که ایجاد می شود در این روابط آیا تعلق دارند، خود این مفاهیم به عنوان یک موضوع تعلق دارد یک مفهوم به مفهوم آخر؟ می گوییم از طریق تعلقش به فاعل، فاعل در بخش مفاهیم کاربردی خودش متولی هست به ولایت فاعلی که در مفاهیم ساختاری هست، این آقا با ابزاری که در اختیارش هست تولى دارد و لذا صحیح هست بگوییم که این فاعلی که این را ایجاد کرده به تبع آن فاعل انجام داده - متقوماً البته و این مفهوم هم مفهومی است تبعی منتهی به نسبت.

عنایت دارید که به نسبت تبعی بودن آن یعنی چه یعنی این هم تصرفاتی که در کارایی دارد بسیار سهم تأثیر کمتر می باشد تا ساختار را بخواهد زیر و رو کند این کار بر کارایی تصرف می کند ولی در ساختار هرگز تصرف نمی کند در ساختار منزلت آن منزلت تابع است، فاعل فاعلی هست تصرفی ولی منزلت منزلتی هست تبعی نسبت به فاعلی که مفهومی را تولید می کند که آن مفهوم متصرف در خود ساختار می باشد یعنی تصرفات فاعل سوم متصرف در توسعه هست نه اینکه متصرف نباشد ولی نه در توسعه ساختار بلکه در توسعه کارایی ها، بله اگر کارایی و ساختار، ظرفیت، را همه را در نظام کل بیاوریم فاعل آخری هم اسم آن فاعل تصرفی هست. تصرفات جزئی هم می کند ولی اگر بر حسب اصل قرار دادن موضوعاتی که ایجاد می شود روابطی که ایجاد می شود، فاعلهای تبعی که ایجاد می شود بر اساس این موضوع بخواهیم آن را نگاه کنیم بگوییم ایشان چگونه موضوعاتش را می سازد می گویند ایشان تصرف در چوب می کند کهد هم درست می کند ولی بر طبق سفارش، تصرفش در فاعل تبعی واقع می شود، و متصرف است ولی در طرح ساختن کمد دخالتی نمی کند سفارش را پیاده می کند، در این جا منزلت فعلش که ملحق می شود ولو فعل تصرفی هست ولی تصرفی هست تبعی، شما سفارش می دهید به چلوکبابی ۵۰ دست یا ۱۰۰ دست چلوکباب درست کن خصوصیاتش را هم همه را می دهید این ولو تصرف دارد می کند و چیزی را دارد درست می کند ولی طبق سفارش دارد کار می کند ملاحظه فرمودید که چه عرض می کنم محصولش محصولی هست تبعی نسبت به ساختار محصولی فاعل بالاتری که متصرف در ساختار هست طبیعتاً در آن چیزی که به عنوان شیء و کارایی می شود حتماً متصرف هست و لکن متقوم است به کسی که مفاهیم توسعه را دارد اختیار دارد آن فاعلی که در مفاهیم توسعه تصرف می کند در زیر بنای منطق تصرف می کند من باب مثل یک تئورسین می آید با آوردن یک تئوری، اگر تئوری او تئوری شامل باشد یک نحوه حرکت و نسبت متناسب را می آورد هر گاه تئوری دوم، تئوری شاملترین در جریان توسعه نسبت به این بود. که با آمدنش تئوری قبلی از بین رود تحلیل آن از توسعه از بین آن تئوری جدید متصرف است هم در اصل توسعه هم در ساختارش هم در کارائیش، بنابراین به نظر ما می آید که بنابراین نظریه، این اصل اصالت ولایت، توسعه ظرفیت که پیدا بشود در خود نسبت فاعلیت محوری، تصرفی و تبعی در این که پیدا بشود و جهت هم ارتقاء پیدا کند عاملیت هم

ارتقاء پیدا کند عاملیتش در منزلت نسبیت، تغییر نحوه تولى ها و ولایت های اصولی و مسائل و احکامی هست که مطرح می شود (موضوعات ساختاری و کارایی ها) یعنی در حقیقت اگر ما بگیریم که هر مفهومی نسبت به مفهوم دیگر در کوچکترین شکل که مثل یک باصطلاح قطعه از یک قیاس بگیریم یک مفهوم تولى دارد به مفهوم بالاتر یعنی فاعلش تولى دارد به کسی که مفهوم بالاتر را آورده است یعنی مثلاً اگر شما می گوئید العالم متغیر و کل متغیر حادث این که دارید می گوئید کل متغیر حادث فاعلش حادث فاعل اولی تولى دارد به این یکی و آن که تغییر کلی را گفته است

حالا بنابراین بیان ما اوصاف ظرفیت را همیشه لازم داریم که بر اساس اوصاف ظرفیت بتوانیم اوصاف ساختاری را شناسایی کنیم و بر اساس اوصاف ساختاری بتوانیم اوصاف کارایی را شناسایی کنیم. البته روش ربط بین اینها که ما یک بار اوصاف ساختاری را ضرب بکنیم در یکدیگر وحدت و کثرت آن را نگاه کنیم معنایش بنماییم که چرا این طوری معنا می شود و اوصاف ساختاری از آن بیرون می آید. باید انشاء الله تعالی بیشتر ...

آیا اصل آن حال شد یا نه

حجت الاسلام صدوق: تناظر اولیه که فرمودید به نظر آمد که اوصاف توسعه، اوصاف ساختاری، اوصاف کارایی تناظرش با خود ظرفیت، جهت، عاملیت بیشتر بود. از نظر فلسفی تناسب دارد تا اینکه بگوییم اینکه تناظر فلسفیش باید فاعلیت محوری و تصرفی و تبعی باشد این است که هر مرحله نسبت به مرحله دیگر متقوم هست و هر مرحله نسبت به مرحله دیگر شامل و مشمول هستند این تمام هست که مثلاً اوصاف توسعه شمولیت دارد نسبت به اوصاف ساختار، اوصاف ساختار نسبت به اوصاف کارایی ولی از این نمی شود استفاده کرد که بگوییم تناظرش به اوصاف فاعلیت محوری، تصرفی، تبعی هست. به نظر من می آید که در اوصاف توسعه ساختاری کارایی که می فرمایند ظرفیت، جهت، عاملیت، معنا می شود به خاطر این که توضیحی هم که می فرمایید مثلاً فرض کنید اوصاف ساختاری را، مناصب را که می فرمایید بیشتر جهت گیری را نشان میدهد (یعنی کیفیت را) بلکه کیفیت را نشان میدهد و در کارایی اهداف و اغراض و موضوعات را معین می کند یعنی بیشتر همان عاملیت را نشان می دهد.

حجت الاسلام صدوق: البته اوصاف توسعه بایستی جریان در کلی داشته باشند یعنی شما در فاعلیت محوری، تصرفی، تبعی بر روی تک تک آنها ظرفیت، جهت، عاملیت را می بینید. دوم علاوه بر اینکه روی تک تک آنها می بینید روی نسبتشان به هم می بایست ببینید که می شود مجموعه یعنی باید منزلت فاعلیت محوری در مجموعه منزلت ظرفیت باشد. یعنی در ساختار که می آید منزلت فاعلیت تصرفی منزلت جهت باشد یعنی چه؟ یعنی وقتی می گوییم به وسیله فاعلیت تصرفی که در تعلقش تصرف می کند فعل متقوماً پیدا می شود معنای آن این است که سهمیم می باشد در پیدایش ساختاری، چون این ساختار همیشه تقومی

می‌باشد، ساختار حدّ اولیه آن چه چیزی هست؟ حد اولیه آن خود جهت می‌باشد. یعنی جهت تقومی می‌باشد شروع به تقوم از چه زمانی می‌شود؟ از تولی، نحوه تولی است که شروع مناسبات پیدایش کیفیت هست پس بنابراین منزلت ساختاری فاعلیت تصرفی، منزلت جهت نسبت به کل است و منزلت فاعلیت تبعی یعنی تصرف متقوم کجا واقع می‌شود؟ در عاملیت یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت را اگر بخواهیم بیاوریم مفسر جایگاه، نه مفسر خود فاعل، مفسر ساختار حاصل از فعالیت فاعل محوری، تصرفی، تبعی قرار بدهیم. یعنی جایگاه آن را بخواهیم نگاه کنیم آن وقت می‌گوییم تناظراً فاعلیت محوری به ظرفیت اولی تعریف می‌شود و فاعلیت تصرفی به جهت و عاملیت به تبعی البته بسیار فاصله می‌باشد بین این که بخواهیم بگوییم جهت کل، به وسیله متصرف بوجود می‌آید خیر جهت کل به وسیله متصرف به وجود نمی‌آید ولی منزلتاً منزلت جهت می‌باشد. یعنی منزلت متأخر هست همانطوری که جهت همیشه متأخر از ظرفیت می‌باشد، هر چند در ارتقاء جهت - جهت کل - ولایت را اصل هست، ولی منزلتش در تفسیری که از ظرفیت، جهت، عاملیت می‌آیند جهت را به معنای حد کیفیت معرفی می‌کنید، شروع کیفیت را می‌گویید از جهت گیری آغاز می‌شود، به وسیله تولی شروع به جهت می‌شود یعنی حد اولیه تقوم چه زمانی هست؟

فاعل متقوم داریم و لکن فعل متقوم نداریم و قبل از آن که فعل متقوم داشته باشیم، کیفیت نداریم. پس یک مفسر بودن ظرفیت، جهت، عاملیت داریم نسبت به کل موضوعاتی که در سه رتبه پیدا می‌شود به دلیل این که اوصاف توسعه است و شمولی دارد. بنابراین اصل وقتی می‌گویید که خود این سه طبقه از اوصاف متناظر تمثیلی با ولایت، تولی، تصرف هستند هیچ اشکالی ندارد که بلافاصله برگردانده شود و گفته شود اینها به دست آمده از ظرفیت، جهت، عاملیت هستند و خود این تقسیم به سه طبقه و سه دسته از ظرفیت، جهت عاملیت به دست آمده است یعنی اوصاف توسعه منشأ ایجاد ادبیات می‌شود و منشأ پیدایش فرضیه و روابط جدید می‌شود و لکن آیا پس از اوصاف ساختاری یعنی فاعل محوری تصرفی، و تبعی یا قبل از آن. حجت الاسلام صدوق: یعنی منظورتان این است که ارائه ادبیات توسعه از طریق فاعل محوری واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محوری اش در بخش محوری، تصرفی در بخش تصرفی و تبعی هم در بخش تبعی، اوصاف توسعه - اوصاف فاعل و ها فعلها هستند و این افعال یعنی درست کردن نسبتهای ادبی، بخش محوری آن مربوط به فاعل محوری است آن هم به صورت متقوماً باید باشد نه اینکه مجرداً باشد، و بخش تصرفی آن هم برای فاعل تصرفی، به صورت متقوماً نه مجرداً. و سهم تبعی آن هم مربوط به فاعل تبعی در نظام فاعلهای تصرفی یعنی خود نظام اجتماعی به نسبت هر فاعلی تبعی و تصرفی است. و آن که کمترین حد از تصرف را دارد ابزارهای تبعی درست می‌کند، و آن که نسبت تأثیرش بیشتر و تصرفش در

ساختار است ابزارهای ساختاری را درست می‌کند، و آن که کل ولایت فرهنگی را عوض می‌کند و «انقلاب فرهنگی می‌کند» آن در اوصاف توسعه فاعلیت دارد، مثلاً یعنی دیگران متولی به ولایت او هستند در چه چیزی؟ مثلاً فیثاغورث در یک بخش متولی به ولایت او در کمیّات هستند کسانی که با ابزار آن کار می‌کنند. حال یک وقت کسی حدود اولیه او را می‌پذیرد و قوانین اولیه او را هم می‌پذیرد ولی قوانین در داخل دسته ده تایی به نام اعشار درست می‌کند که آن هم یک احکامی برای خودش دارد یعنی ساختار را توسعه داده است و لکن اعداد ده دهی را عوض نکرده درست است که بخش اعشاری، فرمولهای تناسب، و تناسباتی را که درست می‌کنند - تناسبات به یک معنا به ۴ عمل اصلی که فیثاغورس درست کرده بر می‌گردد و لن انصاف مطلب این است که راه را خیلی سریعتر کرده است بر پایه آن احکام توسعه یک سرعتهایی در ساختار درست کرده است و لکن حال کسی که تناسب را درست کرده و فرمولش را آورده آیا می‌توان گفت که ریاضیات ده دهی را عوض کرده است؟

حجت الاسلام صدوق: توسعه را توسعه داده.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه گفته شود ساختار را توسعه داده - بلکه حالا کسی جدول ضرب و تناسبات را در ساختمان ساختن یا بقالی به کار بگیرد او نمی‌تواند ادعا کند که ساختار را توسعه داده است چون او مفاهیم را به کار گرفته است و بعد اگر مفاهیم دیگری بیاید کار او حل شده و عوض می‌شود، پس اوصاف توسعه در رتبه اول چیزی را که تفسیر می‌کند، فاعل توسعه ولایت، تولی، تصرف و فاعلیت محوری، تصرفی، تبعی هستند، اول اینها را توصیف می‌کنند چرا؟ چون در حقیقت خودشان وصف برای توسعه ولایت و توسعه تولی، و تصرف هستند، و به عبارت دیگر، اوصاف توسعه، اوصاف اشتداد چه کسی هستند؟ اشتداد فاعلیت و قبل از آن که اوصاف توسعه فاعلیت باشد نمی‌تواند اوصاف توسعه فعل باشد و ادبیات از قبیل فعل قرار می‌گیرد که پس از فاعلیت می‌باشد، اوصاف توسعه چیست؟ وحدت و کثرت جدید فاعلیت می‌باشد پس شما اول فاعلیت را توسعه بدهید...

حجت الاسلام صدوق: علی کل حال، اینها همه روی هم ضرب می‌شوند یک دفعه می‌گویید فاعل ها، فعل، اشیاء ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گوییم آیا اوصاف توسعه می‌تواند بگوید فاعل ها چگونه می‌توانند توسعه خود ظرفیت را و جهت و عاملیت را پیدا می‌کنند یعنی اوصاف توسعه، توسعه همه مراتب فاعلیت هست می‌گویید بلکه - می‌گویند در ادبیات هم آن را می‌بیند؟ می‌گوییم بلکه در همه جا می‌توان دید گاهی هم می‌گویید نه، آیا مرتباً بدون واسطه منتقل به ادبیات می‌شود و یا به افعال، گفته می‌شود نه، مرتباً آن یک رتبه و اوصاف بالاتری دارد بعد از آن منزلت فاعل ها است و بعد منزلت چیزهایی که تابع آن توسعه

فاعلیت ها بنا است بوجود بیاید، می باشد، و به عبارت دیگر، فعل ها که حاصل فاعل ها هستند تفسیر شان اول به فاعل ها می شود بعد به احکام توسعه، هر چند احکام توسعه در کلشان جاری هستند.

حجت الاسلام صدوق: یعنی از طریق فاعل ها باید تفسیر بشوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعل حتماً توسعه پیدا می کند و فاعل هم ولایتش حتماً توسعه پیدا می کند، یعنی ظرفیت ولایت و نفوذ ولایت، یعنی فاعلیت و نفوذ اراده - نفوذ اراده بسط پیدا می کند اگر نظام بسط یافته باشد و در محدودیت باقی می ماند اگر نظام حدود باشد مثلاً در یک روستای افغانستان و یا ایران در داخل یک دهی می رود مثلاً ۵ خانوار در آن زندگی می کنند و محصولاتشان خیلی ساده دامی یا کشاورزی دارند و چند مدت به چند ی شهر می آیند می گویند ۶ ماه به ۶ ماه یا اصلاً شهر نمی آیند - یا می گویند چرا جاده ندارد، صادرات و واردات شما چیست؟ می گویند صادرات وارداتی ندارد اینجا ۴ تا بره که اضافه می شود به شهر برده می شود و آن چه که لازم است خریداری شده و به دهات آورده شود و تلمبه آب هم ندارد بلکه چشمه ای دارد آب از درونش بیرون می آید پس می گویند در اینجا که دیگر معنا ندارد که ابزار روابط انسانی اش باید چک باشد که نصف شب به بانک بدهند و پول بگیرند اینجا اصلاً با پول کار نمی کنند خواستم این را ذکر کنم که قدرت چرخش اقتصادی در اینجا طبیعی است که پاینتر باشد.

حجت الاسلام صدوق: می توان گفت موضوع توسعه فاعلیت است و فاعلیت ۳ شأ، ولایت و تولی نیابت دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی محوری، تبعی، تصرفی است.

حجت الاسلام صدوق: بعد گفته شود که موضوع ساختار ها افعال هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله - افعال کلاً - یعنی آثار فاعلیت ها و روابطی که به تبع توسعه فاعلیتها ایجاد می شود، آنها هستند.

حجت الاسلام صدوق: و موضوع کارایی ها اشیاء هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بگویند این که موضوع اشیاء همان کارایی می شود و چیز زائد دیگری ندارد.

حجت الاسلام صدوق: می خواهم بگویم که کارایی وقتی نمود عینی پیدا می کند اشیاء می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شیء می شود.

حجت الاسلام صدوق: شما می گویند من از این میکروفون می خواهم که صدا را منتقل کند کارایی منظور

این است، بعد می گویند چه شیء این را منتقل می کند و می گویند «میکروفن»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع توسعه چیزی که توسعه معرف فاعلیت را در مراتب

مختلف معرفی می کند.

حجت الاسلام صدوق: یعنی اینکه وحدت و کثرت فاعلیت عوض شود توسعه واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ای حسن، یعنی وحدت و کثرتش در حقیقت که توسعه پیدا کند، کثرت جدید پیدا کند و وحدت جدید و انسجام جدید پیدا کند.

حجت الاسلام صدوق: یعنی طلب جدید که پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشتداد جدیدی پیدا می‌کند که معرف اشتدادش این اوصاف هستند، برای چه می‌خواهم؟ برای این که ببینیم تعادل در اشتداد هست یا تکاسف در اشتداد هست، می‌گویند تکاسف یعنی چه؟ می‌گوییم شدتی که زوال پذیر است و شدت رذالت هست، تعادل به طرف علّو و تعالی هست اگر ملکوتی است، عدالت در رشد است، اگر عدالت در رشد است حتماً اشتدادش توأم با تعالی و علّو است ولی اگر عدالت نیست و حق مولی را رعایت نمی‌کند متکاسف می‌شود و شدت پیدا می‌کند اما این شدتی و غلظتی که پیدا می‌کند حتماً در نظام عالم زوال پذیر خواهد بود - یعنی نظام عالم توسعه تاریخی این تکاسف را نمی‌پذیرد و تمام کاری که در برنامه ریزی می‌کنید این است که ناهماهنگی و تکاسف را همیشه به تعادل برگردانید و «رعایت»، «وضع کل شی فی موضعه» اینکه گفته می‌شود هر فعلی متناسب انجام گیرد یعنی متناسب با حقانیت انجام بگیرد و متناسب با توسعه مکلوتی انجام گیرد متناسب با حضرت حق جلّت عظمته انجام پذیرد شما در تعادل همین کار را می‌کنید این اوصاف را می‌خواهیم و هدایت و تصرف کنیم در آن و درستش کنیم. پس موضوع جریان توسعه حتماً توسعه فاعلیت نیست، بعد موضوع مرتبه دوم که مرقوم فرمودید.

حجت الاسلام صدوق: ساختارها، افعال می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: و موضوع کارآئی ها هم ایستاده می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ساختارها اولین کیفیتی که به وسیله فعل ها یعنی نظام درست می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: از نمود فعلها، کیفیتها بوجود می‌آید...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظام به وجود می‌آید، ای احسن و ساختار به وجود می‌آید در همه مراتب چه در مراتب عالیّه باشد یا مراتب پایین باشد.

حجت الاسلام صدوق: ... از برخورد افعال هم اشیاء به وجود می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از برخورد افعال هم، حالا ساختار خودش هم

حجت الاسلام صدوق: یعنی فاعل های تبع به تعبیر دیگر ،

.....

موضوع کارایی ها را اشیاء نوشته ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بعد از اینکه ساخار در یک رتبه بوجود آمد ثمره اش فاعل های تبعی هستند که اشیاء حاصل می شود. آیا کارایی ها خود اشیاء نیستند؟

حجت الاسلام صدوق: نه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا اینکه اشیاء متقوم به کارایی ها هستند.

حجت الاسلام صدوق: بله یعنی هم از این طرف آنها به همدگر متقوم هستند و هم از آن طرف متقومند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این حداقل احتمالی است که باید بر روی آن دقت کرد.

حجت الاسلام صدوق: و اینها در همدگر ضرب می شوند آن گونه که فرمودید توسعه افعال داریم و اینگونه نیست که، ظرفیت، جهت و عاملیت، بر همه آنها اشراف دارد همان گونه که می فرمایید اشیاء هم باید ساختار داشته باشد و ساختارها هم باید کارایی داشته باشند یعنی در همدگر ضرب شوند و اینگونه نیست که ضرب نشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تأمل بنده زیاد بر روی کارایی فاصله بین کارایی و شیء است که شیء در تحلیل عمیقش - شیء در ادبیات درست است با کارائی فرق می کند - شیء در ادبیات، به میکروفن کسی کار و فعل و کارایی نمی گوید.

حجت الاسلام صدوق: البته این اشیاء که گفته می شود نه بر اساس تفسیر اصالت شیء، اشیاء بنابر تعریف خودمان در ۳ مرتبه قابل ملاحظه هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشیاء را اگر جریان کیفیت تعلق هایتبعی بگیریم برابر با کارائی ها می شود و لکن اگر شیء ادبی که متجسد است...

حجت الاسلام صدوق: اینها اشیاء خارجی خودشان هم ۳ مرتبه وجودی دارند. و این گونه نیست که فقط یک مرتبه حسی و تجسیدی داشته باشند. بلکه یک جاذبه تعلق یک جهت گیری و کارایی و بعد تجسیدی هم دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و لکن تجسدش به تبع مرحله قبلش است.

حجت الاسلام صدوق: و به تعبیر دیگر ما به دسته فاعلیتهای تبعی داریم فاعلیت های تبعی که اوصاف را نشان میدهند و فاعلیت های تبعی که کیفیات را نشان می دهند و فاعلیت های تبعی که تجسد را نشان میدهند یعنی در خود اشیاء در ۳ مرتبه نمود پیدا می کند اینها هم یک جاذبه ای دارند این جاذبه آنها در اصطکاک با جاذبه های فاعلیت های تصرفی هست و یک اثر تبعی هم دارند و اینگونه نیست که نداشته باشند و دو مرحله دیگر هم تا رسیدن به تجسد دارند و همانطور که راجع به انسان صحبت کردیم هیچ کس فارق از ۳ مرحله وجود نیست که حال اسمش را روح می گذارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: طبیعتاً این هم یک معنای روحی به معنای دیگری بسیار نازلی است.

حجت الاسلام صدوق: که به معنای تعلقی است و روح رها می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت تبعی - هم دارد، حلیمه سعدیه گفت که پیامبر اکرم صلوات الله علیه را وقتی داشتند می‌بردند به هیچ درختی و تلی نرسیدیم الا این که تل صاف و هموار شد و درخت شاخه اش را بالا برد (برای عبور) و سلام می‌گفتند. این اگر هیچ ندارد و فرض هیچ نداشتنش شود این کارهایش یعنی چه؟

حجت الاسلام صدوق: غیر از جاذبه آنها در مرتبه دیگر این ها اسمی دارند یعنی آهن یک اسمی دارد و این اسم در میان اسماء یک جایگاهی دارد و این گونه نیست که نداشته باشد و هیچ تجسدی هم ندارد، حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و متناسب با (تعلقش) هم برایش اسم گذارده اند.

حجت الاسلام صدوق: لغو نبوده

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ای احسن

حجت الاسلام صدوق: انتزاعی و اعتباری نبوده: و ارتباطش هم با مبنایش همین که به فاعلیت توصیف می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شد از اول کار اینکه به ظرفیت، جهت، و عاملیت و سپس به فاعلیت و نهایتاً به نظام ولایت ختم می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: سؤال، ارتباط ظرفیت، جهت، عاملیت با وحدت و کثرت فکر می‌کنم داخل دستور بحث باشد.

هر دو سؤال شما در داخل دستور بحث قرار داده ام با آقای میرباقری بحث میرباقری روی جهت، ظرفیت و عاملیت نیامده است هنوز داخل ملل نشده ولی می‌توانیم ما بحث ظرفیت، جهت و عاملیت در رابطه ریشه بحثهایی که داریم مطرح کنیم.

یک وقت گفته می‌شود اشتداد تعلق - این ربطش با وحدت و کثرت چه می‌تواند باشد چون وحدت و کثرت اوصاف توسعه است در فلسفه آیا کثرت تعلق کثرت ارتباط جهت، وحدت و کثرتش چیست و در عاملیت هم همین گونه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی جزء بحث فلسفی خودمان باشد نه بحث آقای میرباقری.

حجت الاسلام صدوق: بله، چون معنای ظرفیت، جهت، عاملیت را به صورت کاربردی و تمثیلی بپذیرید - در خدمتان هستم...

جلسه ۵

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۱۰/۲۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۲

فهرست

- ۱ - کیفیت تکثیر اوصاف تا ۷۶۰۰ میلیارد
- ۲ - قرار گرفتن سطح اول اوصاف به عنوان «وصف» و سطح بعد آن به عنوان «موصوف»
- ۳ - الحاد و التقاط در عین اختلاف در جهت گیری، در جهت گیری کل نظام منحل هستند
- ۳/۱ - نمود اختلاف در جهت در اختلاف ارزش گذاری
- ۴ - توضیحاتی پیرامون جدول کارائی
- ۴/۱ - مطالعه هر موضوعه به وسیله سه جدول «توسعه، ساختار، کارائی»
- ۲/۴ - جدول کارائی نسبت بین دو جدول دیگر
- ۳/۴ - جدول کارائی بیانگر کمیات و نسبت بین آنها
- ۴/۴ - اشتراک تحلیل اسلام و کفر در یک سطح از جدول و اختلاف آن در سطوح دیگر
- ۵/۴ - عدم قابلیت تکرار اوصاف در جدول کارائی به لحاظ نزدیک شدن به موضوعات متصرف فیه (عینیت)
- ۶/۴ - تبدیل شدن وصف و موصوف به «عنوان و معنوی» در جدول کارائی
- ۱/۶/۴ - لزوم دارا بودن روش برای اسم گذاری بر روی مجموعه ای از اوصاف
- ۷/۴ - تبدیل اوصول فلسفی به روش در جدول کارائی

۵ - برابری ظرفیت مدل با ظرفیت اوصاف توسعه

۱/۵ - جدول توسعه جدول محوری در توصیف فاعل

۱/۲/۵ - جاری بودن اوصاف توسعه در تمام ۷۶۰۰ میلیارد وصف

بسمه تعالی

عنوان جلسه: مکانیزم تولید جدول ۷۶۰۰ میلیاردی

ج) ما سراغ اشکالی که حضرتعالی درباره ضرب شدن و تبدیل به ۷۶۰۰ میلیارد شدن مطرح کردید می-رویم که آیا واقعاً در بعضی از اشکال سطر پایینی هم بالا می‌آید و سطر بالایی هم پایین می‌آید یا نه؟

اگر فرضمان اینگونه باشد که این سطر یعنی سطر اول از ظرفیت که «ظرفیت ظرفیت» می‌باشد یعنی این سه تا که سه تا اینجا هر سه تا هم اینجا جمعاً نه تا می‌شود، باید این سه تای اولی را در یک ماتریس قرار دهیم یعنی یک بار موضوع یا موصوف قرار دهیم و بار دیگر وصف قرار دهیم، یعنی اگر «ولایت و تولی و تصرف» راحتتر بخواهیم فرض کنیم می‌توانیم روی یک جدول یک بار به صورت افقی و یک بار هم به صورت عمودی بنویسیم تا کلمه‌ی ولایت، دارای «ولایت تولی، و ولایت ولایت و ولایت تصرف» شود، عین همین کاری را که ما در مرتبه اول در «ظرفیت، جهت، عاملیت» کردیم و ۲۷ تا بدست آوردیم بتوانیم ۲۷ تا از این سه تای اولی به دست آوریم یعنی ۲۷ تا از ظرفیت یعنی از «ولایت تولی و تصرفی» و ۲۷ تا هم از «اصلی، فرعی و تبعی» و ۲۷ تا هم از «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» به دست آوریم.

حالا ۲۷ تای اولی که «ظرفیت، ظرفیت» بود در ۲۷ تای دومی که «اصلی و فرعی» بود ضرب کنیم؛ یعنی یکی را افقی و یکی را عمودی بنویسیم که ۷۲۹ تا می‌شود و این را در ۲۷ تای «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» که به معنی عاملیت در ظرفیت بود یعنی سطحش، سطح عاملیت در ظرفیت بود، ضرب کنید نتیجه آن ۱۹ هزار تا می‌شود.

این ۱۹ هزار تای اولی که مربوط به نه وصف اول بود کنار بگذاریم و بعد از آن سراغ «نه وصفی که مربوط به «جهت» بود، برویم و با همین فرمول آن را هم تبدیل به ۱۹ هزار تا کنید و بعد سراغ قسمت سوم که عاملیت در کل جدول بود برویم، یعنی ظرفیت که در کل جدولمان نه وصف بود، در سه تا سطر و هر سطری، سه تا افقی، ۱۹ هزار تا شد و جهت در مجموعه‌ی تعاریف هم ۱۹ هزار تا و «عاملیت» هم ۱۹ هزار تا می‌شود. حالا ۱۹ هزار تای اول را در ۱۹ هزار تای دوم ضرب می‌کنیم، یعنی ۱۹ هزار تای دوم را به صورت عمودی می‌نویسیم که موصوف شود و ۱۹ هزار تای اولی را به صورت افقی می‌نویسیم که وصف شود. این ۱۹ ۱۹ که ضرب می‌شود حدود سیصد و هشتاد و سه میلیون می‌شود.

اول آن سریحاً عرض کنم، نوزده هزار چند تا صفر دارد؟ اگر نه را هم صفر حساب کنیم، چهار تا می‌شود و جمع می‌شود، یعنی چهار تا و چهار تا، هشت تا صفر می‌شود، که سیصد و هشتاد و سه میلیون می‌شود. باز کل سیصد و هشتاد و سه میلیون را در ستون افقی بنویسید و عمود آن که موصوفش هست، نوزده هزار تای بعدی قرار دهید که هفت هزار و ششصد میلیارد می‌شود. یعنی چهار تا صفر دوباره به هشت تا صفر اضافه می‌شود که و دوازده تا صفر می‌شود، که دوازده تا صفر هفت هزار و ششصد میلیارد می‌شود.

در اینجا نحوه پایین آمدن اوصاف مشخص است که سطح پایین موصوف شده و آنها وصف شده‌اند، یعنی هرکدام ۲۷ وصف قبول کرده‌اند ولی نه از هر طریق و هر مسیر، بلکه از طریق افقی و عمودی که می‌گوییم به این معناست یعنی هرکدام سیر را از بالا به پایین می‌آوریم. یعنی هیچ یک دانه‌ای نداریم که از پایین به بالا رفته باشد.

(س) علت این که افقی و عمودی از بالا معنی می‌دهد، روشن نیست. (ج) افقی ما در اینجا «ظرفیت، جهت و عاملیت» است اینها وصف چه چیزی هستند؟ وصف این عمودیها هستند. یعنی چه؟ یعنی در اینجا «ظرفیت، جهت و عاملیت» است و زمانی که بخواهیم اینها را بنویسیم، دیگر سرگردان نیستیم که کدام را بالاتر و کدام را پایینتر بنویسیم، می‌گوییم: «ظرفیت این ظرفیت» است، موصوفمان چیست؟ سطح ظرفیت است. «جهت این ظرفیت»، عاملیت این ظرفیت»، موصوف در هر سه تای اینها، ظرفیت است و وصف هم افقی است. پس افقی، وصف شد و عمودی، موصوف شد. از این سیر که پایین می‌آییم هرگاه به رده‌ی بعد برسیم باز هم یک سطح ظرفیت و یک سطح جهت و یک سطح عاملیت دارید. حال «ظرفیتِ ظرفیت» اگر برای خود ظرفیت وصف شود می‌گویید «ظرفیت، ظرفیت ظرفیت» و همچنین اگر جهت ظرفیت برای ظرفیت، وصف شود و اگر عاملیت ظرفیت برای ظرفیت وصف شود، در اینجا وصف در رده‌ی سطح پایین تر برای جهت می‌شود.

(س) این جا سطح، موصوف بوده.

(ج) در اینجا وصف و موصوفش روی هم، برای موصوف آخر وصف می‌شوند. وصف و موصوف قبل، وصف برای سطح بعدی می‌شوند. سیر در اینجا در سیر قیود از بالا به پایین می‌آید و از پایین به بالا بر نمی‌گردد. حالا چند شکل ممکن است یک شکل ممکن است که ...

(س) از بالا به پایینش روشن نیست فقط اینکه جایگاه وصف و موصوفها کجاست روشن است.

(ج) یک زمانی وقتی می‌خواستیم جدول بنویسیم نمی‌دانستیم در این خانه چه چیزی بنویسیم بنویسیم ظرفیت جهت یا جهت ظرفیت.

(س) بله همین طور بود ولی الان منظم شده است.

ج) صحبت این است که اگر همین کار را بخواهیم در اینجا که عناوین مختلف است مختلط نیست بکنیم، یعنی در اینجا درست است که متناظر با «ظرفیت، جهت، عاملیت» است ولی عنوانهایی که در سطر اول دارید، غیر از عنوانهایی است که در سطر دوم دارید.

س) هیچ عنوان مکرری نداریم.

ج) بله. وقتی عنوان مکرر ندارید کاملاً واضح می‌گردد که وقتی می‌گوییم سطح اول، وصف می‌شود و سطح دوم، موصوف می‌شود، یعنی ۲۷ تای اول وصف می‌شود و ۲۷ تای دوم موصوف می‌شود، اینها در ستون عمودی نوشته می‌شود و لذا در کل اینها عمودی و اینها افقی می‌شود.

س) یعنی آخرین سطحمان، سطح موصوفها می‌شود.

ج) احسنت، و بالعکس آن نیست. بالعکس نیست یعنی چه؟ یعنی اینگونه نیست که نظام برنامه تولید یا برنامه ایجاد را وصف برای ولایت قرار دهیم، بلکه ولایت را وصف برای این قرار داده‌ایم. پس از بالا به پایین می‌آییم، یعنی اگر هیچ نظمی نداشت، یعنی افقی و عمودی در ظرفیت نمی‌کردیم، یعنی وصف و موصوف نمی‌کردیم در اول کار به نظر می‌آید که اگر وصف و موصوف نشود بعضی از انحائش رها می‌شود ولی در این-جا همه انحائش آمده ولی با نظم آمده یعنی مثلاً عرض می‌کنم ظرفیت جهت هم داریم ولی جای ظرفیت جهت کجاست؟ جایش سطح دیگر و در خانه دیگری است که رده و منزلتش هم با این خیلی فرق دارد

س) که دو معنی و دو سهم تأثیر دارد.

ج) احسنت! در این جدول هم که بیاییم انحائی را که بخواهیم، پیدا می‌کنیم ولی در یک نظمی پیدا می‌کنیم.

حالا اگر در اینجا بگوییم سطح اول «ظرفیتِ ظرفیت» است این سطح، افقی و عمودی هست و ۲۷ تا شده است. و پایینی هم ۲۷ تا شده است و این ۲۷ تا اولی وصف برای آن موصوفها شده است بعد کل این وصف برای این موصوف شده، بعد دوباره کلّ اینها وصف برای این موصوف شده‌اند و در آخر کار موصوفتان مشخص است و این طوری نیست که موصوف ما جایش قاطی باشد و بالا بیاید و جای این حساب شود یعنی قصدم این است سوالی که حضرتعالی فرمودید که در یک ضربی که می‌کنیم که هر عضو مجموعه‌مان از هفت هزار و ششصد میلیارد، ۲۷ وصف داشته باشد، نظامش بهم می‌ریزد، و می‌گفتید پایین، بالا می‌آید و بالا، پایین می‌رود با این معنی روشن شد که اینگونه نیست بلکه یک نظمی دارد و روی سیری که ترکیب می‌شود، این در هم ریختگی به وجود نمی‌آید.

س) من روی این مطلب هم فکر کردم و آن چیزی که نمی‌توانیم جمعش کنیم یعنی هنوز اشکال در ذهن ماست این است که ما از جهتی باید جهت‌گیری ثابتی در توسعه مفاهیمان داشته باشیم که این مطلب را لازم داریم. یعنی همین طوری که از بیان حضرتعالی استفاده کردیم اگر اوصاف را در سطح افقی قرار

دادیم و موصوفها را در سطح عمودی قرار دادیم نمی‌توانیم بگوییم: حالا یک بار هم موصوفها را در سطح افقی قرار دهیم و وصفها را در سطح عمودی این یعنی روش ندارد ندادند.

(ج) اگر خود چیزی که وصف قرار می‌گیرد، یک بار موصوف قرار بگیرد، این کار را فقط در اولین مرحله می‌توانیم انجام دهیم که ۲۷ تای اولمان تکمیل می‌شود.

(س) در آن جا هم انجام ندادیم!

(ج) نه، در آنجا تکرار کردیم و معنا متناسب، با آن عوض شده و الا فرقی با اینجا همین است که اگر ما در تکرار ...

(س) در آنجا هم تکرار هر کدامش یک معنی دارد و اینطور نیست که مساوی باشد.

(ج) احسن! جایش که عوض می‌شود معنایش هم عوض می‌شود.

(س) یعنی در همان ابتداء وقتی می‌خواهیم جدول نه را درست کنیم می‌نویسیم «ظرفیت، جهت و عاملیت» به تعبیر حضرتعالی در وصف و در سطح افقی یک «ظرفیت، جهت و عاملیتی» در سطح عمودی می‌نویسیم، که این دو ظرفیت، دو معنی دارد نه یک معنی (ج) درست است.

(ج) «ظرفیت ظرفیت» یا «ظرفیت جهت» یا «ظرفیت عاملیت».

(س) بله، در اینجا هم که گفتیم، سه گونه ظرفیت هست و هر کدام سه تا معنی دارد و یک نستی را می‌سازد این است که در مجموع در ۲۷ و چه در هفت هزار ششصد میلیارد که فرمودید، یک جهتگیری ثابتی در پیدایش اوصاف داریم این طوری نیست که بگوییم هر شکلی را هم از این طرفی و هم از آن طرفی می‌شود خواند.

(ج) به عبارت دیگر، اگر ما تکرار را طوری قرار دهیم که جایگاهش معنی داشته باشد یعنی یک وقت می‌گویید جایگاهش معنی نداشته باشد مثلاً عرض می‌کنم، اگر در ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت بیاییم «ظرفیت جهت ظرفیت» را جای «ظرفیت ظرفیت جهت» بگذاریم و این را برگردانیم اینجا خوب جایش به هم می‌خورد و معنایش هم فرق می‌کند و نظام هم پیدا نمی‌کند.

(س) به نظر می‌آید این اشکالی بود که در تعین، در رابطه داشتیم که از هر طرفی که می‌خواستند، می‌توانستند بچرخانند و آن وقت جایگاه و نظام به آن معنی که می‌خواستیم پیدا نمی‌شد (ج) درست است.

چون خود مفهوم، یعنی ربط، بین حدّ و کیفیت، یک مفهوم مشترک داده است بین حد اولیه یعنی، فاعلیّت و کیفیت، یک تعریف می‌داد، اگر به حدّ توجه داشتیم می‌گفت ربط است و وقتی به کیفیت توجه

می‌کردیم با می‌گفت ربط است و قدرت این را نداشت که نظام بدهد ولی الان بر مبنای فاعلیت برای وصف، یک تعریفی می‌کنیم و می‌گوییم انعکاس فاعلیتها، مرز تحویل می‌دهد، یعنی تعریف روشنی می‌دهد.

در هر صورت این از این جهت که ما در آن جلسه هم عرض کردیم یک جهت گیری ثابتی لازم داریم ولی از آن جهت که می‌فرمایید چون این فاعل است می‌تواند به هم بریزد، یعنی ما چگونه می‌توانیم کفّار را مطالعه کنیم در این است که می‌آید وضع خودش را به هم می‌ریزد مثلاً ظرفیت و قرب خودش را می‌خواهد پایین ببرد و عاملیتش را منفی قرار می‌دهد، ما در جهات مختلف باید حقّ تصرّف در آنها داشته باشیم.

(ج) خود کفر باید در جدول تعاریفتان جایی داشته باشد، اگر کفر قابل تعریف نباشد،

(س) بله، اگر بخواهیم میکانیکی از بیرون، او را توصیف کنیم.

(ج) اگر در جدولتان جا داشته باشد بعد بگویید در جریان توسعه، کفر از این مرتبه تبدیل به مرتبه دیگر می‌شود. یعنی چه؟

یعنی در جریان توسعه، شرک خفی در یک جا لقب الحاد پیدا می‌کند و در یک جا شرک جلی لقب الحاد پیدا می‌کند.

(س) در هر صورت این مطلب هنوز برای من جمع نشده که از طرفی ما یک جهت گیری ثابتی لازم داریم،

(ج) یعنی اگر بین «الحاد، التقاط و اسلام» جهت گیری قائل باشید و ثابت هم باشد آن وقت باید شما یکی را پیدا کنید که متناسب با این باشد.

(س) نه در این اشکالی که اینجا پیش آمده بود می‌گویم که می‌گفتیم ۲۷، وصف است و خود منزلتهای

۲۷ وصف هم موضوعیت دارد و این می‌تواند اینجا بیاید و این هم اینجا بیاید.

(ج) یعنی وقتی الحاد را به ۲۷ وصف تعریف می‌کنید یا وقتی که اسلام را به ۲۷ وصف تعریف می‌کنید

فقط می‌گویید ولایتهاشان به اسلامی و الحادی موصوف هستند.

فقط به همین تعریف می‌کنید یا نه؟

(س) نه، در تمام جدول، از بالا به پایین که آمده، اسلام و الحاد و لتقاط در آن سهم تأثیر دارد.

(ج) یعنی شما یک دسته از موضوعاتی که دارید مربوط به الحاد است و این دسته باید وضعیت اخلاق و

احکام و علومشان با التقاط فرق داشته باشد یا می‌خواهید بگویید فرقی ندارد؟

(س) نه کاملاً فرق دارد.

(ج) وقتی فرق می‌کنید، چه نحوه فرقی است؟ فرق در جهت باید برایش معین کنید، یعنی باید بگویید

آنها خدا را حیوانی می‌پرستند هر چند در کل، در جهت الهی منحل هستند یعنی هر چند زوال پذیر

هستند، یعنی چه؟ یعنی تعادلی که ما به اخلاق الهی و در جهت الهی می‌دهیم در جهت آن معکوس است.

یعنی کفار برای مکه چه قیمتی می‌گذارند؟ برای مشهد چه قیمتی می‌گذارند؟

به عنوان سنن اجتماعی که یک اموری در جامعه پدید آمده، این طوری بها می دهند نه به عنوان حقایق اصلی عالم، این وارانه دیدن هست یا نه؟
ج: بله.

ج) پس آنها وارونه بها می دهند نه اینکه موضوعاتش در دستگاهشان نیست! یعنی نرخی که در عینیت دارد یک حرفی است، این جایگاه جدول ماست، روی اینها یک عددهایی می گوئیم و می گوئیم باید به هر چیز یک بهایی بدهند.

آنها بها را وارونه می دهند و شما بها را از این طرفی می دهید یعنی شما یک بهای متعادل می نویسید که آنها این بهای متعادل را نخواهند داد، یعنی این اوصافی که شما در عینیت دارید با چه چیزی او را می شناسید؟ با کمّ می شناسید یا نه؟
ج: بله

ج) کمی که آنها قیمت می گذارند با کمّ شما یک گونه است یا طور دیگر است؟
س) فرق می کند.

ج) اینکه فرق می کند معنایش این است که یک کمّ متعادل دارید و یک کمّ نامتعادل دیگر.
س) بله، یک کمّ متعادل داریم و یک کمّ نامتعادل.

ج) نامتعادل مربوط به ما می شود.

س) ولی الآن ما در منزلت یعنی این اوصاف

ج) یعنی اوصاف توسعه، در نفس توسعه اگر بدون جدول ساختار و بدون جدول کارایی یعنی بدون جدول کمّ، بخواهید نگاه کنید.

س) که اینها قابل تعریف نیست.

ج) احسنت.

این یک مطلب است. بهتر است من سؤال را در بیانی که حضرتعالی کردید مطرح کنم تا ببینم پاسخ سؤال را گرفته ام یا نه.

اول، این جدول، چه جدولی است نسبت به این جدول؟

ج) یک جدولی به نام جدول توسعه داریم.

س) که این جدول توسعه است.

ج) یک جدول هم داریم به نام جدول ساختار که می گوید این جدول توسعه، وصف فاعلیتهایتان می شود و یک جدول دیگری هم داریم که نسبت بین اینها دو تا است معنی نسبت این است که اوصاف فاعلیت را در آنجا می بینیم که با کمّیت با هم هستند، یعنی متحدند. که این جدول کارایی می شود، یعنی سه تا هفت

هزار و ششصد میلیارد را روی هم، مثل سه تا شیشه بیندازید بعد این سه تا را برای چه می‌خواهیم، برای این که به جدول کارایی که برسیم، خیلی سهل می‌شود وقتی که ما می‌بینیم که «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» برابر فاعلیت «محوری محوری محوری» برابر «ولایت ولایت ولایت» است. (ملاحظه فرمودید)

(س) یعنی این جدول کارایی است؟

(ج) احسنت! که حقیقت خارجی این جدول کارایی عین وجود کمیات و نسبت بین کمیات است، نسبت بین کمیات، موضوعات را نتیجه می‌دهد یعنی کم را که ملاحظه می‌کنیم در یک جا می‌گویید کم را در اوصاف نبینید بلکه در مقدار اشیاء ببینید، مثلاً بگویید یک کیلو شیر یا یک کیلو نان و یک جا کمی پایینتر می‌رویم و می‌گوییم بگویید وزن ملکولی نان، وزن ملکولی شیر، حجم مخصوص و وزن مخصوصش را بگویید آن وقت اگر یک ذره از آن را تغییر بدهید دیگر نان، نان نیست. و اگر حجم ملکولی آرد را تغییر بدهید دیگر نمی‌تواند آرد باشد، حجمش با خود وصفش رابطه دارد، اگر یک مقدار پایین‌تر بروید و بگویید می‌خواهم بار الکترونی کم یا زیاد بکنیم یعنی بگویید مجموعه‌ای دارم که یک مجموعه وصف دارد، می‌گوییم یک مجموعه وصف، یک نسبت‌های کمی هستند که اگر آن نسبت‌ها را دست بزنید، وصفها عوض می‌شود. کارایی از آن قبیل است، کارایی، اوصاف کارایی را می‌گوید (یادتان باشد) وقتی حجمش را کم می‌کنید نمی‌تواند کارایی قبل را حفظ کند، اگر بریده از مجموعه ببینید، کارایی او حفظ می‌شود ولی اگر در مجموعه باشد...

(س) در مجموعه هم همین طور است.

(ج) همین که کم شد کارایش هم همراهش کم می‌شود. دیگر آن کارایی سابق را ندارد. اگر این عناوین، عناوینی است که معنوی آنها، کارایی در مجموعه است، دقیقاً مثل اوصافی است که درون حجم ملکولی وجود دارد جریانی است که نسبت‌هایی بین آنها برقرار است و همین که نسبت‌ها را تغییر بدهید، چیزهای دیگر هستند. مثلاً اگر اقتصاد را حاکم گرفتید، چیز بیرون می‌آید و اگر سیاست را حاکم گرفتیم یک چیز دیگر بیرون می‌آید و اگر فرهنگ را حاکم گرفتیم، چیز آخری در می‌آید.

(س) حالا مگر این جدول، مطلوب نیست که هر دو نظام را بخواهد تحلیل کند یا اینکه دیگر آن نحوه را ندارید، یک مطلوبی که هم نظام الهی را بپوشاند و هم نظام،

(ج) این هر دو را می‌پوشاند (درست شد) اینجا که می‌رسد دیگر می‌گویید تا اینجا پیش مشترک است و از اینجا که می‌گویید اخلاق اسلامی، یک سری از کیفیات و یک نظام حساسیتی مطرح می‌شود که حتماً وقتی می‌گویید اخلاق التقاطی، آن حساسیت‌ها نیست بلکه یک حساسیت‌های دیگری است و وقتی می‌گویید اخلاق الحادی یک حساسیت‌های دیگری است، اینها یک معنوی دارند یا نه؟ به عبارت دیگر (مثلاً عرض می‌کنم) وقتی می‌گویید سیاست در اخلاق اسلامی یا فرهنگ در اخلاق اسلامی یا اقتصاد در اخلاق اسلامی، درست است؟

س) به نظر می‌آید اگر به کارایی‌ها برسیم در کارایی‌ها اولین وصفش باید اسلامی و التقاطی و الحادی باشد، که از همان اول جدا کنند.

ج) قبلاً جدا می‌شوند، قبل از این جدا می‌شوند.

س) یعنی باید جزء اوصافی باشد که در کارایی‌ها دو تا نظام را نشان بدهد.

ج) نه، تا اینجا که می‌آیند مرتبه‌ی اجمال نظامها هست برای هر دو مشترک است، آیا ظرفیتها بزرگ یا کوچک است - مثلاً در تعداد نفرات عرض می‌کنم یک بار شروع می‌کنید سر شماری کردن و می‌گویید تعداد نفرات انسانها، ۱۰۰ تا مسلمان و ۱۰۰ تا کافر هستند در اینجا مرتبه، اجمال است البته یادمان نرود که بعدها که به آن وصف اخلاق و اسلام و غیره اضافه کردید می‌گویید کارایی هر یک از اینها برابر با صد تا از آنها هست.

س) قید خودشان را می‌خورند.

ج) بله، یعنی تبیین می‌شود، یعنی وصف تا وقتی به ۲۷ تا نرسد مبین نمی‌شود و نباید بگویید که چطوری هستند؟

س) یعنی بریده دیده‌اند.

ج) احسنت! به ۲۷ تا هم که رسید دسته‌ها جدا شده هستند، دسته‌های اسلامی علیحده هستند که از هفت هزار و ششصد میلیارد حدوداً (نه دقیقاً) دو هزار و پانصد میلیاردش برای اسلامی و دو هزار خورده‌ای میلیارد برای التقاطی و دو هزار و پانصد میلیاردش برای الحادی است.

یعنی يك سوم براي اسلامي و يك سوم براي القاطي و يك سوم براي الحادي است (روشن شد).

س) من این قضایایی که توضیح می‌دهید متوجه می‌شوم ولی ربطش به سوال اولم را متوجه نمی‌شوم.

ج) سؤال جنابعالی این بود که این معکوس شدن، چطوری می‌شود؟ معکوس شدن به معکوس شدن نسبت‌های کمی می‌شود.

س) وقتی در کارایی می‌رسد می‌فرمایید اینطوری می‌شود و در همان اول می‌فرمایید نمی‌شود، آن را دید.

ج) نمی‌شود، آن را دید، نه اینکه نیست، یعنی همین که کاراییها را عوض کردید به عبارت دیگر، حرص است که در کافر شدت پیدا می‌کند اگر نبینیم که حرص حیوانی است و فقط به صورت عشق تعریفش کنیم، ظرفیتی تعریفش کردیم، می‌گوییم: «ظرفیت ظرفیت کافر» مساوی با «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» مسلم شده است یعنی شرح صدر هم در کفر رو هم در اسلام ولی وقتی مبین می‌شود یکی از آنها حرص شدید نسبت به دنیا می‌شود و یکی از آنها حریص علیکم می‌شود حرص برای نجات دادن مردم به طرف آخرت و لقاء رحمة الله

س) شدت در آن قسمت،

(ج) بله، آن شدت، معنا و جایش در جدول توسعه‌ی تاریخیمان از قبیل این است که «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» را جای عاملیت عاملیت بیاورید، لذا آن باید حتماً از بین برود در کل که جلو بروید.

(س) حالا چرا بگوییم جایش را عوض کرده، بگوییم این وقتی در کاراییها می‌آید و قید اسلامی بخورد یک معنی خاصی می‌دهد، یعنی وقتی به سطح جدول کاراییها می‌رسد معلوم می‌شود که چه چیز است. چرا در اینجا عنوان کنیم که جایش عوض می‌شود؟

(ج) دوام تاریخی برای کدام جدولتان هست؟

(س) الهی.

(ج) برای این.

(س) الهیش، یعنی قیدش

(ج) او محو می‌شود یا نه؟ یعنی او مرتباً عوض و محو می‌شود یا نه؟ یعنی به نفع این طرف منحل می‌شود یا نه؟

(ج) بله.

اگر مرتباً منحل می‌شود جدولی که ضامن توسعه مرتبی هست مال او نیست.

(س) یعنی می‌خواهید بفرمایید که جدول توسعه حقیقی...

(ج) برای شماس، شکی ندارم حالا یک بحثی هم در جامعه شناسی برای آقای میرباقری گفتیم که اگر رسیدید استماع بفرمایید.

پس یک سیر از بالا به پایین است و یک سیر هم افقی است اول اینکه نحوه ضربی که می‌شود حتماً نحوه‌ای است که موصوفها، آخرین سطح می‌شود و هفت هزار و ششصد میلیارد شکل هم پیدا می‌کند ولی همانطور که فرمودید توسعه یافتنش روش دارد و بی روش نیست پس هر جا ضربدر هر جا نمی‌شود. البته فرضهای مختلفی دارد که الان،

نباید در جدول کارایی، تکرار دیده شود لذا ما در اول کار مجبور هستیم اصول موضوعمان که ۲۷ تا هست، ۲۷ تا کارایی برای اصول موضوعه بدهیم و نمی‌توانیم تنازل بکنیم یعنی اگر بخواهیم او را تکرار کنیم (عنایت بفرمایید) در حقیقت اعدادی مختلفی که شما در کارایی می‌آورید باید نتیجه‌ی آن، پیدایش وصفهای مختلف باشد، نباید در آنجا تکرار باشد نباید برای این بگوییم «ولایت، تولی و تصرف» را مرتباً در هم ضرب می‌کنیم که بگوییم یکی از شکل‌های ولایت که ضرب در تولی شود، نظامهای اجتماعی یا مثلاً محصولات می‌شود، این فرق را باید داشته باشد، شما از فلسفه پایین می‌آید، برای چه پایین می‌آید؟ می‌خواهید به کثرتی که آن کثرتها، متصرف فیه باشند برسید نباید به چیزهایی برسید که آنها هم مثل اوصاف فلسفیتان، تکرار داشته باشد یعنی بشود با تغییراتی این کار را، انجام دهید نه اینکه اینها را تبدیل به یک چیز نکنید،

تبدیل به یک چیز بکنید، اما در مفاهیم فلسفی تان، بروید همه اینها را تبدیل به فاعلیت بکنید و بگویید ما هیچ چیز از هفت هزار و ششصد میلیارد نداریم که فاعل نباشد می‌گوییم این، آن وقتی است که طرف تبدیل کردن به یک وحدتی می‌روید.

(س) یعنی جهتش به سمت تبدیل کردن به یک فاعلیتی ...

(ج) یعنی اگر به یک حد نرسد قابل تبدیل شدن به نظام متقوم نخواهد بود ولی آیا رسیدن به یک حد در تعریف هر چیز، به معنای این است که آن طرفش را امور متغایر متقوم نداشته باشیم، یعنی تقوم از بین برود؟ اگر بنا نیست تقوم از بین برود باید به یک جدولی که می‌رسید دیگر اصلاً تکرار در کار نباشد و تمام کاری که در آینده داریم و مشکل ترین کارهاست، این است که نظام تعاریف فلسفی‌تان تمام بشود، اگر نظام مفاهیم فلسفیتان تمام شود، ابزار تصرف برای همه کسی، در هر جایی و برای هر کاری که بخواهد بکند دارید. بنابراین ما نیازمند به هفت هزار و ششصد میلیارد، تعریف مجزایی هستیم که نتواند از وصف و موصوف به دست بیاید، عنوان و معنون باشد و السلام، اسم و مسمی باشد اگر در یک جا مجبور شدیم بگوییم ولایت تولی باید بدانیم در اینجا نتوانستیم چیزی را معرفی کنیم.

اگر در یک جا مجبور شدیم بگوییم تولی ولایت، معنایش این است که نتوانستیم در اینجا اسم معین کنیم.

(س) به عنوان یک اصل موضوعه، صحیح است که ما در آخر کار باید برسیم به یک عنوان.

(ج) یعنی شما آخر کار که رسیدید، چطوری اشیائتان از همدیگر قابل تمیز هستند پارچ دارای یک کارایی خاص و لیوان هم دارای یک کارایی خاص است البته می‌شود انسان در بیابان یا جای دیگر گیر کند و در پارچ آب بخورد ولی نقطه‌ی مطلوب این نیست که آدم در پارچ آب بخورد یا ممکن است در یک جا مرتباً لیوان را در یک قابلمه بزنید و شربت را داخل لیوانهای دیگر بریزند! این نقطه مطلوب نیست بلکه فقط مطلوب این است که در منزلت کثرت که می‌رسید، در مجموعه، همه‌ی موصوفهایی را که دارید، دیگر موصوف، معنون باشد نه موصوف، یعنی در آنجایی که شما ۲۷ تا قید پشت سر هم می‌زنید برای جایی است که شما نتوانستید روی مجموعه‌ی ۲۷ تائیتان، یک اسم بگذارید. چطوری در اینجا روی «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» می‌گویید سه تا قید، متناظر با کلمه ولایت است یا می‌گویید «ظرفیت ظرفیت جهت» متناظر با تولی است. یا می‌گویید «ظرفیت ظرفیت عاملیت» متناظر با تبعیت یا تصرف است یا «ظرفیت جهت ظرفیت» متناظر با اصلی است آن وقت مجبور شدیم اول قاعده معرفی کنیم، چون تا قاعده‌مند نشود دیگر این کار را نمی‌شود انجام داد، اگر شما بخواهید این ۲۷ تا را تخمینی معین کنید. با ۲۷ تا دانه، تخمینی می‌شود ولی اگر خواستید تبدیل به هفت هزار و ششصد میلیارد کنید محال است که بشود. حتماً روش لازم دارد (تا اینجا روشن شد) پس جدول سوم یعنی کارایی، نباید سه تا چیز داشته باشد و تکرار شود.

(س) پس چگونه به دست بیاید؟ یعنی با همان تخمینی که می‌فرمایید، چون ۲۷ تاست.

(ج) نه، پس باید دنبال مطلبی باشیم که به دست آمدن چیزی را به ما بدهد که در اول کار، ۲۷ تا تحویل بدهد و در قدم دوم، دویست و چهل و سه تا را تحویل بدهد. اگر ما دویست و چهل و سه تا تعریف داشته باشیم تا سقف نوزده هزار را با سه قید می‌توانیم بیاوریم و اگر پنجاه و چهار هزار و خورده‌ای تعریف داشته باشیم که نوزده هزار تا برای این و نوزده هزار تا برای این و نوزده هزار تا برای این است، تا سقف هفت هزار و ششصد میلیارد را با سه قید می‌توانید بیاورید، تبدیل شدن به اینکه اصلاً قید نداشته باشد، بلکه عنوان و معنوی باشد، مثل عناوین کلی که در اینجا آوردید یعنی عناوین اصولی نه عناوین کلی عناوین اصولی که در اینجا آوردیم نیازمند به این است که روش را کسانی به کار گیرند و تعاریف را تحویل دهند، که ما الان در آن قسمت هفتم، پس بنابراین ما نیازمند به یک روش برای معنی کردن اینها در اول کار هستیم، یعنی معنوها را معرفی کنیم تا بشود روی آن عنوان قرار داد (عنایت دارید)

(س) اینکه یک روش احتیاج هست یک مطلب است ولی الان در مقابل وصف اوصاف توسعه و ساختار، که محور سوممان کاراییها هست،

(ج) یعنی هر چه از کارایی بالاتر بیاییم، تکرار، جواز پیدا می‌کند و هر چه شما به طرف عینیت بیایید دیگر مباحث فلسفی.

(س) البته خود تکرار هم هنوز تمام نشده یعنی این طرفش که ما در نهایت مطلب، باید به یک عناوینی برسیم یک مطلب است و اینکه ما از «ظرفیت ظرفیت ظرفیت»

(ج) این را که می‌فرمایید برسیم، به عنوان اصول موضوعه می‌گویید یا به عنوان یک امری که خودش مستقل است و تمام است.

(س) یعنی وقتی ما می‌گوییم یک شیءای را می‌خواهیم، دیگر نمی‌شود گفت اگر این مقدار از درجه کمیت او را کم کنیم، قند می‌شود و اگر،

(ج) نه، قند را هم نگوئید چون وقتی قند می‌گویید، عنوان را مطرح می‌کنید.

(س) یک چیزی می‌شود!! [با تمسخر و خنده]

(ج) ۲۷ تا قید بزنید تا این را معرفی کنید..

(س) خلاصه بالاجمال بگوییم.

(ج) مثلاً با ۲۷ تا ضریب فنی بگویید: ظرفیت او دو باشد، جهت یک باشد، مثلاً، «عاملیت عاملیت عاملیتش»، دوازده باشد، یک صفحه می‌شود این طوری نوشت، ۲۷ تا نوشت و آن یک صفحه اسم، برای قند باشد و قند را هم معرفی کند. ممکن است چنین چیزی را فرضاً کسی بگوید که ما هر شیءای که داریم با ۲۷ قید تعریف می‌شود ملاحظه فرمودید

ج: بله.

می‌گویم اگر این خواست به ۲۷ وصف تعریف شود و شما نتوانید این را به اینکه، یک مجموعه است تبدیل کنید از اول تا آخرش، یک عنوان روی سر یک مجموعه می‌آید.

(س) آن وقت باید به کارایش معرفی شود. مثلاً می‌گویم: ماشین، نهایت مطلب ۲۷ تا اوصاف دارد بعد می‌گویند می‌تواند بار حمل کند، وسیله نقلیه می‌شود چیزی می‌شود، که هم انسان، هم بار و چیزهای دیگر را جابجا می‌کند می‌فرمایید به چنین نتیجه‌ای برسیم

(ج) احسنت. یعنی مقصد یا کارایی، یا هر چیزی که بتواند خودش را نشان دهد.

(ج) بتواند خودش را معرفی کند، بلند گو، ضبط صوت، ماشین و الی آخر، باید یک چنین چیزی را تمام کنید اگر چنین چیزی نشود جدول شما در پایان به مشکل بر می‌خورد. این تمام است.

(س) بله، تمام بودنش هم این است که قدرت برنامه ریزی و برنامه به ما نمی‌دهد یعنی اگر بخواهیم کنترل کنیم و جامعه را اداره کنیم، نمی‌توانیم بگوییم این را نداشته باشیم و با یک اصول فلسفی و اوصاف فلسفی و یک رقمهای کلی بگوییم می‌توانیم کشور را اداره کنیم.

الان ارتباط فلسفی و ارتباط بحثی‌اش مشکل نیست، ولی به نظر می‌آید هر کس که کار کارشناسی بخواهد بکند این اصل موضوعه‌ی کارش هست، این از این جهت

(ج) درست است، یعنی آن چیزی که الان در جدول برای تنظیم کارها دستتان نیست دقیقاً تبدیل شدن به عناوین است.

(س) در اداره گروه؟ (....: بله) بله همین طور است.

(ج) یعنی شما اصول فلسفی را که بلد هستید باید از این اصول فلسفی درآید فلان کار را انجام دهند.

(س) یعنی معین نشده که فعلش چه چیز است.

(ج) احسنت، کارایش چه چیز است.

(س) عنوان فعلها، عنوان وظیفه‌ها، عنوان عملکردها مشخص نیست الان مبتلا به ما هر چه هست انجام

می‌دهیم

(ج) درست است.

(س) این مطلب روشن است ولی آن قسمت اول که می‌فرمایید هر چه بالاتر بیاید، ضرب را مجاز هستیم روشن نیست.

(ج) هر چه بالاتر بیاید معنایش این است که شما دست از کارآیی عینی برداشته دید و می‌خواهید ببینید کاراییها را در فلسفه‌یتان چطور اندازه گیری می‌کنند.

س) در فلسفه درست است اما در سیر این بحث که در خدمتتان هستیم، بحث مدل که عنوانش هم «اصول استدلالهای روش مدیریت» است در این اصول به نظر می‌آید وقتی می‌گوییم اوصاف توسعه، توسعه یعنی،

ج) یعنی از این اصول باید بگذریم و به کارایی برسیم وقتی به کارایی رسیدیم، دیگر روش می‌شود و اصلاً این اصول در این سطح وجود ندارد.

دیگر وقتی به یک کارشناسی بگوییم برو کار کن نمی‌گوییم «ظرفیت ظرفیت» را ملاحظه کن، عاملیت را هم نمی‌گوییم البته دو کارشناس داریم، یک، کارشناسی است که برای پیدا کردن یک تعریف، کار فرهنگی انجام می‌دهند که این حتماً باید فلسفه و اصول استدلالی را بدانند و نیازی ندارد به اینکه خود فلسفه را بلد باشد

و یک کارشناسی داریم که اصول تبدیل شده به عنوان و ضریب فنی را میداند، می‌گوییم: برو ببین چند دانه مداد تولید شده است.

دیگر اینکه کارایی این مداد کجاست و چه چیز است. و در توسعه، لقب این مداد چیست، در فاعلیت، چه چیز لقب این هست؟ به اینها کاری ندارد بلکه این کارشناس می‌رود سرشماری می‌کند و تعداد تولید مداد را از کارخانه‌های مختلف، صورت برداری کرده و جمع می‌کند و بعد هم از گمرک محموله‌های مداد را بررسی می‌کند که مثلاً چند تن است و یا هر تن‌اش مثلاً چند کارتن بزرگ است و هر کارتن بزرگ چند کارتن کوچک و بعد هر کدام چند دانه جعبه و بسته و باکس است، و چند دانه مداد از خارج می‌آوریم و چند دانه مداد در داخل داریم، بعد می‌گویند در سال؛ ما این مقدار، مداد داریم. بعد می‌گوییم نسبت بین مداد و خودکار و خط کش را بگیر و بگو که کار چگونه است.

این حرفی که ما در آنجا به کسی که کارایی را دستش می‌دهیم می‌زنیم، کاملاً فرق دارد با دانشجویی که می‌گوییم تو ببین مثلاً در خانه یک میلیون و دویست و خورده‌ای هزارم، در جدول چه چیز وجود دارد و عنوانش چیست؟ چه تعریفی دارد، به آن کسی که در پیدا کردن تعاریف کمکمان می‌کند، به باید جدول توسعه را بدهیم، جدول فاعلیت و نحوه ارتباط و روشی که از اینها، بتواند استخراج عنوان بکند، را هم باید بدهیم.

به آن کسی که بخواهد در بازار بگردد، ابداً آنها را نمی‌دهیم، بلکه ضریب فنی و تعداد واسم را می‌دهیم. س) بله، این روشن است. اما در همین سطح دوم، برای این که برای سطح متخصصین کشور معین کنیم، مثلاً تعاریفی را بر اساس یک روشی به ما بدهند، یک اصولی بر آن حاکم است، که الان در خدمتتان هستیم این اصول ارتباط استدلالی مثلاً اوصاف توسعه و ساختار و کارایی، باید نسبتهایش به هم طوری روشن باشد که ارتباطش با فلسفه تمام شده باشد، و الان ما دنبال همین قسمت هستیم، در این قسمت ...

(ج) اول باید بگوییم چه تعریفی لازم داریم، اگر ما اوصاف تکراریمان را مطلقاً حذف کنیم چه تعریفی لازم داریم، با چه روشی می‌گوییم چه تعریفی لازم دارید، کدام خانه را می‌خواهیم، برای ۲۷ تا «اسم» می‌خواهیم، کدام ۲۷ تا؟ این جدول توسعه و جدول ساختار اول مجهول ما را در ضربی که می‌کنیم به ما معرفی می‌کند.

(س) یعنی الان یک ۲۷ تا در اینجا داریم و عین همین ۲۷ تا برای ساختار داریم، که محوری محوری محوری مثلاً....

(ج) ببینید حاج آقا، از این ۲۷ تا، هفت هزار و ششصد میلیاردش مربوط به توسعه را در بیاورید.
(س) این برای من روشن نیست. تا این جایی که ضرب شد روشن بود، اینها کارایی بود که ضرب شد و نشان دادید که هفت هزار و ششصد میلیارد اما برای ...

(ج) عین همین ضرب می‌توانید، این ستون را یعنی این سطح را در خودش ضرب کنید، این را افقی بنویسید و در عمودی تکرار شود، مثل کاری که قبلاً کردیم تا خود این به دست آمده،
(س) اصل این مطلب چه ضرورتی در اوصاف توسعه دارد؟

(ج) ما نیازمند هستیم به اینکه، گفتیم هر موضوع متقومی، ۲۷ تا وصف‌دار و فلسفه شما سقف نهایی تعاریفی که می‌تواند جا بدهد چند تا هست؟ یعنی اگر بنا شود مجموعه چیزهایی که ۲۷ تا وصف دارند، که اینطوری هر مجموعه یک موضوع می‌شود، تحویل بدهید، از این چند تا فرع می‌توان به دست آورد، اگر این اصول موضوع‌تان باشد، در این اصول موضوعه، قدرت استخراج چند فرع وجود دارد؟
(س) هنوز این را از خدمتتان استفاده نکردیم.

(ج) همین روشی را که در این جا به کار گرفتیم هرگاه در این جا نیز به کار بگیریم، موضوعاتی را می‌دهد که هر موضوع ۲۷ تا وصف بیشتر ندارد و مجموعه‌ی تعدادش هم، هفت هزار و ششصد تا می‌شود یا نه؟ یعنی ظرفیت فلسفه‌ی شما در دادن تعاریف چند تا هست؟ یعنی فلسفه‌ی شما منطقی که می‌دهد منطق انتزاعی نیست که بگوید من یک عنوان می‌دهم و مصادیق متعدد با خصوصیات مختلف زیر آن قرار می‌گیرد بلکه می‌گوید من یک چارت بزرگ، یک انبار و مخزن بزرگ معرفی می‌کنم که برای همه‌ی چیزها، تعریف در آن جا دارد و جایگاه تعاریف هم معین است و طبقه بندی مفاهیم را تحویل می‌دهد.

(س) این روشن است، حالا از این طرف که بیائیم اگر همین قانون راه برای ۲۷، یعنی گفتیم سه متقوم، به ما ۲۷ وصف را می‌دهد، اگر از این طرف که گفتیم، توسعه و ساختار و کارایی داریم در اینجا هم بگوییم یک سه متقومی داریم که نسبت بین اینها که بخواهد روشن شود از این طرف هم ۲۷ وصف ...

(ج) نه، ما از نظر توسعه، خود اوصافی را که داشتیم این اوصاف را اوصاف توسعه می‌دانستیم که در پایان، ظرفیت را معین می‌کردند.

(س) سوال حضرتعالی الان نسبت به کل است اینکه الآن می‌فرمایید که ظرفیت فلسفه ما چقدر است این عامتر از بحث توسعه است.

(ج) حالا سوال همین جا هست که ظرفیت فلسفه‌ی ما آیا بیشتر از توسعه‌اش یعنی توسعه خود فلسفه می‌تواند باشد یا نمی‌تواند؟ یعنی آیا خود فلسفه‌یتان دارای ظرفیت هست یا نیست؟

(س) پاسخ این سوال به جا است ولی چرا برابر با توسعه می‌شود؟

(ج) یعنی اوصافی را معرفی کرده که اینها اوصاف توسعه هستند، در توسعه مفاهیم هم، همین صدق می‌کند یا نه؟ یا اینکه توسعه خودش که توسعه مفاهیم است باید با یک منطق دیگر سنجیده شود؟

(س) بله باید با ظرفیت خودش برابر باشد.

اگر برابر باشد، این اوصافی که ما می‌گوییم «ظرفیت، جهت، عاملیت» دیگر این حتی عنوان فاعلیت را ندارد بلکه فقط وحدت و کثرتش را نشان می‌دهد

(س)

(ج) می‌گویید این اصلی ترین امرتان هست که حتی به وسیله توسعه، فاعل محور شناخته می‌شود.

(س) اگر این را یک مقدار توضیح دهید یعنی اوصاف ساختار مطلب اوصاف توسعه شده است.

(ج) یعنی به عبارت دیگر وقتی شما می‌گویید: فاعلی که تعلق به فاعل بالاتر دارد که در توسعه فاعلیتش فاعلیت کند، آیا برای خود فاعلیت، توسعه را اصل قرار می‌دهید یا نه؟

(س) بله، چون اصلاً دستگاهمان بدون اضافه و بدون توسعه امکان ندارد.

(ج) درست است که فاعل، اصل در کیف توسعه است ولی اصل در تعریف فاعل هم توسعه می‌شود. یعنی چه کیفیتی، در چه مرحله‌ای از تاریخ است که باید آنرا توسعه بیان کنیم.

(س) همین طور است چون فاعل مطلق نیست بلکه فاعل مخلوق است.

(ج) احسنت، می‌خواهد رشد کند و توسعه‌ای داشته باشد لذا اوصاف توسعه برای اصل می‌شود، برای معرفی اینکه چه در مرحله ابتدا هست چه در مرحله متوسط یا مرحله آخر هست. درست شد.

(س) بله، این اصل است.

(ج) این تمام شد، اگر این طوری است پس اصلی ترین جدولتان در ضربهایتان، جدول توسعه‌یتان است.

(س) یعنی جدول محوری است.

(ج) بله، جدول محوری است. آیا این جدول محوری شما فقط ۲۷ تا هست یا در تمام اوصاف هفت هزار و سیصد میلیارد یا هر مقدار وصف که پیدا شود جاری است؟

(س) جاری است. و باید در همه جاری باشد.

(ج) آیا ظرفیت دارد یا ندارد؟

(س) این را توضیح دهید؟

(ج) یعنی آیا حدّ یقف دارد یا اینکه می‌شود همین طوری جلو برود؟

(س) خیر، اصلاً توسعه، حدّ دارد اصلاً دستگاه ما بدون حدّ معنی ندارد.

(ج) اگر دستگاهتان بدون حدّ معنی ندارد اولین حدّی که شما در دستگاهتان باید تعریف کنید، باید

بگویید این تئوری تا چه میزان تعریف را می‌تواند در درونش جا بدهد؟

(س) حالا این بر اساس توسعه چطوری می‌توانیم بیان کنیم؟

(ج) خوب، حالا شما موضوع متقوّمتان را بنابر سه‌ای که داشتید - به ۲۷ ختم کردید کلیه چیزهایی که می‌توانید به ۲۷ تمام شود، تعریفش در جدول توسعه‌یتان چند تاست؟ از ضرب کلیه آنها به دست می‌آید، شبیه این کاری که ما در اینجا کردیم، که گفتیم این سطر را ضرب در این سطر بکنید و این سطر را ضرب در این سطر بکنید و این سطر را ضرب در این سطر بکنید و این بخش را ضرب در این بخش بکنید و این مجموعه را ضرب در این بخش بکنید که هفت هزار و ششصد تا می‌شود، حاصل این ضرب وصف و موصوف کردنها، تحویل دادن ظرفیت مجموعه فلسفه یتان هست.

یعنی شما می‌گویید فلسفه‌ی ما دارای این مقدار ظرفیت و بیشتر از این را از نظر توسعه نمی‌تواند تحمل کند. و اگر وقتی رسید که ظرفیت این‌ها را پر کردید و تمام شد، باید سراغ فلسفه دیگری بروید، البته اگر پر شد، باضافه اینکه کثرت جدید پیدا شد و الاّ اگر همین‌ها با نرخ شتابهای مختلف باشد باز می‌تواند جواب بدهید ولی اگر به یک سقفی رسید که در اینجا گفتید دیگر نمی‌تواند تحمل بکند، می‌گوییم اینکه نمی‌تواند تحمل کند به این معنا است که ما یک چیزی را در پایه‌ها نتوانستیم تعریف بدهیم که حالا نمودش پیدا شده و باید بروند و در پایه‌ها شروع به فکر کردن بکنند و ببینند چه اصلی را باید اضافه کنند، (من باب مثل عرض می‌کنم) فرض کنید اگر گفتند که ریاضیات «سه، سه‌ای» سقف آن روی هفت هزار و ششصد میلیارد است و مثلاً سقف ریاضیات «چهار، چهار چهرای» یک عدد خیلی خیلی بزرگ می‌شود، می‌گویند بروید آن را پیدا کنید، دیگر این فلسفه جواب نمی‌دهد.

(س) باید از اصل، فلسفه‌اش عوض شود

(ج) بله. باید عوض شود.

(س) این ضربی را که الان ضرب سوم را مطرح می‌فرمایید که در خود این سطوح بخواهد ضرب شود تا

اینکه تعداد موضوعات برای ما روشن شود، چیست؟

(ج) یعنی اولین اصلی که داریم این است که هیچ موضوعی کمتر یا بیشتر از ۲۷ وصف نباید داشته باشد.

(س) در این حد تمام شد.

ج) اگرچه این شکل است از مجموعه‌ی آن تعدادی که هر کدام ۲۷ تا قید بودند چه طور ۲۰ تا را به دست آوردید؟ برای به دست آوردن خود ۲۷، عدد ۳ را ۳ بار در خودش ضرب کردید شد که ۳^۳، ۲۷ را نتیجه داد. س) فقط فرقی این است که ما در قسمت اول می‌خواستیم اوصاف یک موضوع را به دست بیاوریم، به نظر می‌آید کمترین وصفی برای که یک موضوع او را می‌توان معرفی کند، کمتر از ۲۷ نیست، ولی الآن در توسعه می‌خواهیم، کثرت موضوعات را ملاحظه کنیم.

ج) نه، در آنجا هم یک چیز دیگر اضافه بفرمایید تا مطلب حل شود. در اینجا چرا به ۹ اکتفا نکردید؟ گفتید اگر به ۹ اکتفا کنیم رابطه‌ی بین سطوح قطع است و همین که رابطه بین سطوح را وصل کردید که ۲۷ شد، هر دو صفتان درای ۳ قید شد.

س) بله. مشکل من از نظر ریاضی نیست، یعنی اگر آن سؤالی که خدمتان دارم حل شود، این، به همین شکلی که فرمودید در هم ضرب می‌شود و هفت هزار و ششصد میلیارد به دست می‌آید. سؤال من این است که گفتیم فرق اوصاف توسعه با اوصاف ساختار این است که اوصاف توسعه، خود فاعلیت را مورد مطالعه قرار می‌دهد و اوصاف ساختار، موضوع وحدت و کثرت نظام است. ج) درست است.

س) این فرقی است الان ما می‌خواهیم از خود اوصاف توسعه، وحدت و کثرت موضوعی بدست بیاوریم. ج) ولی در منزلت توسعه، یعنی می‌خواهیم بگوییم در توسعه مثلاً ظرف آبخوری چیست؟ نه اینکه توسعه ما جداگانه و مثلاً ظرف آب خوری و اشیاء عینی ما هم در جای دیگر باشد. س) نه، این را نمی‌خواهیم بگوییم، بلکه می‌خواهیم ببینیم در توسعه، چگونه وحدت و کثرت موضوع شناخته می‌شود. ج) البته با تکرار است.

س) بله، از نظر ریاضی برایم روشن است ولی از نظر تعریفی برایم روشن نیست. ما الان اینجا، در سه سطحش، هر کدام از این «ظرفیت و جهت و عاملیتها»، معنی خاصی دارد که می‌تواند ۹ و بعدش ۲۷ را تحویل بدهد. اگر مساوی باشد - حرف ریاضی که در هم ضرب شود برای ما کفایت نمی‌کند این مثلاً یک موضوع است، الان اگر این بخواهد وحدت و کثرت موضوعات دیگر خودش را نشان بدهد، تعاریفش چیست؟ تعاریف این برای من روشن نیست!

ج) اگر ۲۷ تا روشن باشد، سطح اولش را که در خودش ضرب کنید و ۲۷ تا تحویل بدهد، چه چیزی میشود؟

س) تعاریفش برایم روشن نیست که الان،

ج) تعاریف کارایی از آن می‌خواهید؟

س) نه، تعاریف «وحدت و کثرت موضوع». بگوییم ظرفیت فلسفه‌یمن تا چقدر امتداد موضوعی می‌تواند در توسعه داشته باشد. آیا این را می‌فرمایید؟

ج) اینکه می‌فرمایید روشن نیست برایم تشریح بیشتری بفرمایید. وقتی که ما این سطح اول را در خودش ضرب می‌کنیم چه چیزی رخ می‌دهد؟

س) چون یک موضوع است، برای من روشن نیست که چه چیز را در هم ضرب می‌کنیم! یعنی تعریف عنوانهایی را که می‌خواهیم در هم ضرب کنیم، روشن نیست که ...

ج) یعنی تعریفش، یعنی سطح ظرفیت مجموعه اصول موضوعه‌یمن چه چیز می‌شود؟ اینکه ۲۷ تای اول ظرفیت به دست آمده، اسمش چه چیز است؟ خود این عنوان چه چیز است؟

س) این توسعه فاعل را روشن می‌کند.

ج) آیا یک فاعل را روشن می‌کند؟

س) فاعل هر وقت بخواهد توسعه پیدا کند، چه نظام باشد، چه محور باشد، تصرفی باشد یا تبعی هر جای نظام باشد....

ج) می‌خواهید بگویید این رویش [؟] می‌شود

س) بله، این توسعه او را می‌تواند توصیف کند.

ج) یعنی توسعه نیافته‌ی آن آیا این ۲۷ تا را دارد یا ندارد؟

س) توسعه نیافته؟

ج) بله، یعنی فاعل، هنوز بچه است و توسعه نیافته است ولایت پیدا نکرده است، بزرگ هم که بشود می‌گوید ۲۷ تا روی آن هست. می‌گویید برای یک مرحله‌ی تاریخی هست برای مرحله بعدش هم می‌گویید هست، چیزی را تحویل نمی‌دهد.

س) یعنی می‌توانیم بخوانیم، همانطوری که می‌گویید چیزی را تحویل نمی‌دهد.

ج) اگر چیزی را تحویل ندهد معنایش این است که این معرف موضوع نیست، بلکه این پایه توسعه را معرفی می‌کند و اگر پایه‌ی را معرفی می‌کند باید از او چیزهایی که متناظر با موضوعات شود، در بیاورد. یعنی فرق بین اصول موضوعه و تعاریف اصولی و اصول تعاریف را باید جدا کنید. در خود توسعه هم باید بگویید این مدلی که شما دارید اصول موضوع کارتان است.

س) آیا اصول تعاریفتان است؟

ج) نه، اصول تعاریف در مرتبه بعد است.

بلکه اصول موضوعه یعنی اصول پذیرفته شده از طرف فلسفه‌یمن در توسعه می‌باشد.

س) بله.

ج) بعد باید زیاد شود و به این حدّ نماند (مثلاً به فرض محال، پنجاه و خورده‌ای هزار تا یا دویست و چهل و سه تا (فرضاً) بشود در سطح اول که مجبور باشیم او را کوچک کنیم، یعنی اگر بخواهیم به نحو کامل باشد باید به نوزده هزار برسانید،

بعد می‌گویید شما ا و را در اصول تعاریف بیاورید، اصول موضوعه علیحده است و با تعاریف اصولی تفاوت دارد.

تعاریف اصولی، تعاریفی است که در ابتدای هر علم باید بشود و این غیر از اصول تعاریفی است که به وسیله او باید علوم تعریف شود و غیر از آن است که بخواهد اصول موضعه‌تان باشد و بخواهد اصل تعریف شدن‌تان با او سروکار پیدا کند.

به هر حال این سطح به تنهایی، اصول موضوعه‌ی توسعه‌ی‌تان است که خودش شخصه چیزی را نمی‌تواند معرفی کند جز یک چیز که یک ریشه‌ای را تحویل بدهد که بر اساس او کار کنید، که البته در عینیت می‌گویید این چه کار است؟

می‌گوییم: برابر با محور کل عالم است ملاحظه فرمودید ،

س) بله.

این یعنی چه؟ یعنی همه‌ی آنها در هر سطحی که پیدا شود با قرب و بعدی که دارند تعلق به این تعریف دارند.

والسلام

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۱۰/۲۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۳

عنوان جلسه: اوصاف ۲۷ گانه - توسعه موضوعات

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: همان طور که قبلاً مطرح شد سطحی که در «ولایت و تولی و تصرف» داریم در خودش افقی و عمودی نوشته و ضرب می شود و در نتیجه «۲۷ تا» می شود یعنی هر یک از «ولایت و تولی و تصرف»، در هم وصف و موصوف قرار می گیرند عین این کار نسبت به سطح دوم مستقلاً انجام می گیرد ولی نسبت به دو سطر با هم انجام نمی گیرد. یعنی چه؟ یعنی وقتی از بالا در پایین ضرب می کنیم و می گوئیم حاصل ضرب «ولایت، تولی، تصرف» که ۲۷ تا هست به صورت سطح بنویسید و «اصلی و فرعی و تبعی» را به صورت ستون بنویسید و بالائی ها در پایین ها ضرب شود، «اصلی و فرعی و تبعی» موصوف قرار می گیرد و دیگر وصف قرار نمی گیرد روی هم، هر دو با هم، برای «سیاست و فرهنگ و اقتصاد» که ۲۷ تا شده وصف قرار می گیرند (این مطلب روشن شد یا نه؟)

حجت الاسلام صدوق: من علتش را منتقل نمی شوم.

ج) این یک طرفه شدن است، یعنی از بالا به پایین هست ولی از پایین به بالا نیست.

س) اگر محبت بفرمایید در بحث «ظرفیت، جهت، عاملیت» که ضرب می کردیم، همین جدولی که الان هست علتش را بفرمایید برای این که من روی آن بحث تمثیلاً ممحض تر هستم.

ج) یک سطر و یک ستون داریم،

س) اگر بشود ما دانه، دانه این ها را تعریف کنیم تا روشن شود، الان من «ظرفیت، جهت، عاملیت» را در یک سطح،

ج) در یک سطر، نه سطح، در یک سطر نوشتیم، یعنی افقی نوشتیم.

س) معنی این چیست؟

(ج) معنی افقی نوشتن این است که وقتی عمودی را سطوح مختلف می‌دانیم، این عمودی در چند سطحی که می‌شود، موصوف‌ها می‌شود ولی سطرمان یا افقی‌مان وصف نسبت به موصوف می‌شود. یعنی اگر ما موصوف را اصلی بگیریم و وصف را فرعی بگیریم، ستون ما همیشه موصوف‌های ما یا اصلی-های ما هست و سطح ما که در سطوح مختلف ضرب می‌شود همیشه وصف‌های ما یا فرعی‌های ما هستند این تمام شد؟

(س) چند سؤال خدمتتان عرض کنم، اگر توسعه، توسعه‌ی یک فاعل است، وقتی می‌گوییم «ظرفیت، جهت، عاملیت» در سطر، نه در سطح یعنی به صورت افقی، به تعبیر دیگر وصف نه موصوف، فرعی، نه اصلی، مسائل را فرمودید، این نسبت‌هایی است که اوصاف یک فاعل به هم دارند، مثلاً فرض کنید می‌گوییم یک جسم، حجم و وزن و نقطه‌ی انجماد دارد. وقتی که اوصاف این را به هم می‌سنجیم، این نسبت اوصاف این (جسم) به هم می‌شود که به یک نسبت مثل اینکه او را از وزن و حجم عالم بریده‌ایم این «ظرفیت، جهت، عاملیت» را می‌گوییم فرعی است به نظر می‌آید این باشد که برای یک فاعل می‌گوییم این وحدت و کثرتی که دارد، که اراده‌اش نافذ در فاعلهای تبعی است، نمی‌تواند نسبتی به قرب و بعد این نداشته باشد و قرب و بعد این هم نمی‌تواند نسبتی به عاملیت این نداشته باشد - فاعلیت تبعی ای که می‌کند - این به نحو اجمالی در سطر، بعنوان وصف اما وقتی این می‌خواهد حرکت کند یعنی می‌خواهد توسعه پیدا کند، سه سطح از شکل‌گیری وضعیت خود را طی می‌کند (... درست است) که آن سه سطح، سطحی است که ظرفیت این شکل پیدا می‌کند بعد به فاعلیت خودش می‌خواهد سهم در قرب و بعد خودش داشته باشد و سطح سومش هم ورودش به نظام است که می‌فرمایند این دیگر سطح اوصاف نیست بلکه سطح اصلی حرکت است، سطح موصوفی این است (... درست است) که وقتی به شکل موضوعی می‌شود او را نشان داد. این جمع‌بندی است که من از افقی و عمودی داشتم، اگر درست است سؤال دیگری کنم.

(ج) در صورتی که تا اینجا باید هر یک از موصوف، دارای یک وصف شد؛ یعنی نتوانسته همه‌ی منازل را در خودش جمع کند، یعنی چه؟ یعنی ظرفیت او فقط یک وصف پیدا کرده بنام «ظرفیت» و ظرفیت او یک وصف علیحده پیدا کرده به نام «جهت» ظرفیت او یک وصف هم به نام «عاملیت» پیدا کرده ولی ظرفیت او «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» نشده،

(س) یعنی به سه نرسیده

(ج) بله. با اینکه سه وصف داریم و حداقلش این است که اگر بنا است یکی هم تکرار شود باید طوری باشد که نسبت‌ها حفظ شود؛ یعنی در آنجا صحیح است بگوییم ظرفیت اول نسبت به ظرفیت دوم یک نسبت دارد نه سه نسبت، یک نسبت بین دو چیز است، یعنی در اینجا دو قید می‌بینیم یا نه؟ این دو قید فرقی با جایی

که یک سطح را نگاه کنیم چه چیز است؟ دو فرق دارد یکی اینکه در آنجا سه موضوع هست. «ظرفیت، جهت، عاملیت» و در اینجا دو موضوع.

فرق دیگر اینکه در آنجا «سه» تا نسبت می‌تواند حضور داشته باشد ولی در اینجا دو تا نسبت؛ یعنی عملاً عدول از مبنا شده.

(س) چرا دو تا نسبت است یعنی دو تا نسبتش چیست؟

ج یعنی ظرفیتِ ظرفیت

(س) که یک نسبت می‌شود.

(ج) یک نسبت بین دو خصوصیت، یک وصف داریم و یک موصوف، دو تا خصوصیت باید فرض شود که،

(س) دو تا موضوع و یک نسبت است.

(ج) درست است، در حالی که حداقل باید سه تا موضوع داشته باشیم که در سطح سوم درست می‌شود

یعنی «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» می‌شود.

سه تا موضوع که داشته باشید معنایش این است که سه تا نسبیّت در جای خودش هم دارید.

(س) یعنی این را هم که می‌خواهید نشان دهید این طور می‌فرمایید که در دو تا سطح «ظرفیت» یک

موضع ما است و «ظرفیت» هم یک موضوع که اینجا تکرار شده و موضوع سوم ما هم «ظرفیتِ ظرفیت»

است و بعدش می‌شود یک نسبت بین آن دید.

(ج) یعنی سه نسبت هم، در عین حال.

(س) یعنی می‌شماریم، یک نسبت و دو نسبت و سه نسبت

(ج) بله.

(س) این در روش است که به نظرم می‌آید اگر حقیقت مطلب جا نیفتد خود این روش هم،

(ج) خوب اشکال را بفرمایید.

(س) اشکال خاصی نداشتیم، یک تبیینی که خود حضرتعالی هم در جلسه قبل فرمودید که ما ۸۱ وصف

انتزاعی داریم ولی

(...: درست است) تا حالا ما استفاده کردیم که ۲۷ وصف داریم،

(ج) اگر هر یک فنجان، باکس و یک جعبه‌ای را یکی حساب کنید، ۲۷ تا از این داریم، شما ۲۷ تا ربط

دارید، به ۲۷ ربط تعریف می‌شود ولی هرگز هیچ ربطی را به یک وصف، موصوف نمی‌دانید، دارای یک بعد

نیست، سه بعد دارد. به عبارت دیگر یک مجموعه را از بسیط‌ها نمی‌سازید که بگوییم ظرفیت تنها را ۲۷ بار

تکرار کنید یا اینکه هر چند بار که می‌خواهید اسمش را بگذارید، ۲۷ باری که دارید در هر خانه یک دانه

(چیز) باشد یک منتجه است نه یک دانه. یعنی این را که شما می‌گویید، از حاصل اینها که اوصاف فلسفی-مان هست باید یک منتجه بیاید، البته گونه‌های منتجه‌ها، با حفظ اختلافشان ۲۷ تا می‌شود. (س) اگر این را یک بار به همین بیان که فرمودید مرور کنیم ما اگر در سطح افقی که فرمودید وصف و فرعی هست، سه تا نسبت ببینیم یعنی،

(ج) یعنی در مرتبه اجمال می‌گوییم سه تا ولی در مرحله تفصیل نمی‌پذیریم که سه تا باشد. (س) بله. در نسبت خودش، ظرفیت یک نسبتی به جهت و یک نسبتی هم به عاملیت دارد که دو تا نسبت می‌شود و ظرفیت یک نسبتی هم به جهت دارد این سه نسبت می‌شود یعنی یک خط بین این دو تا یک خط هم بین این دو تا و یک خط هم بین این دو، که حضور سه نسبت می‌شود. آن وقت در سطوح هم «ظرفیت، جهت، عاملیت» در آنجا هم «ظرفیت، جهت، عاملیت» داریم که در هر کدامش باز سه تا نسبت قابل ملاحظه است...

(ج) یعنی اگر بر رأس زوایای مثلث ما بنویسیم: «ظرفیت، جهت، عاملیت» تا هر عضو به دو عضو دیگر هم مربوط باشد، سه تا ضلع خواهیم داشت، همان‌گونه که سه تا زاویه خواهیم داشت. (س) حالا این سه تا را می‌خواهیم معرفی کنیم. یکی در مرتبه‌ی اجمالی خود فاعلیت و یکی سطوحش است و یکی تقوّمش به مولی است. این برداشت درست است؟ که در هر سطحی ۲۷ وصف، ۲۷ انتزاعی، به تعبیر حضرتعالی به دست می‌آید که جمعی ۸۱ می‌شود.

(ج) اینجا می‌گویند «ظرفیت»، اینجا هم می‌گویند «جهت» و در اینجا هم می‌گویید «عاملیت» این در مرتبه اول،

(س) در مرتبه‌ی دومش به نظرم می‌آید تقوّمش به مولی است. یعنی فعل او هم «ظرفیت جهت عاملیت» دارد هیچ فاعلی را به تنهایی نمی‌توانیم ببینیم، هر فاعلی تعلّق به فاعل بالاتر دارد تنها نیست. و فاعلیت او هم «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد و نمی‌تواند بی نسبت از «ظرفیت و جهت و عاملیت» این باشد. (ج) این هم فاعلیت خودش شد، لذا «ظرفیت ظرفیت» «عاملیت عاملیت» «جهت جهت» شد.

(س) سطح سوم ما این است که ظرفیت این فاعل می‌خواهد شکل بگیرد، درست است در مرتبه‌ی اجمال گفتیم ظرفیتی دارد اما توصیف نکردیم که چگونه شکل می‌گیرد؟ (ج) یعنی در مرحله‌ی «عاملیت» متقوّماً ظرفیت جدید پیدا شود.

(س) بله. و بعد در سطح دوم، درست است که می‌گوییم وقتی او خلق می‌شود یک قرب و بعدی دارد ولی فاعلیت این را در قرب و بعدش بنحو مستقل نگفتیم که چه کار می‌خواهد بکند. و بعد هم نگفتیم ورودش به نظام هم چه نحوی است (...: درست است) این هم «ظرفیت، جهت، عاملیت» سوم می‌شود که در هر سه سطح - اگر سطح بگیریم - یک «ظرفیت، جهت، عاملیت» داریم این نه تا و در هر سطحی ۲۷ تا می‌شود

یعنی وقتی ضربدر سطوح می‌شود یک «ظرفیت، جهت، عاملیت» هم مال سطوح داریم، و یک «ظرفیت، جهت، عاملیت» هم خود سطوح دارد. نمی‌دانم مطلب را توانستم منتقل کنم یا نه؟

(ج) شما دنبال این هستید که ببینید ۸۱ چگونه از سه درست می‌شود؟

(س) وقتی من دقت کردم دیدیم در هر سطحی ۲۷ تا داریم نه ۹ تا یعنی سوال برای من ایجاد شد که آیا ۸۱ است یا ۲۷ و چرا نسبت انتزاعی بودن به او داده شده؟ دو تا سؤال دارم، یکی اینکه در هر سطحی ما ۹ وصف نداریم بلکه ۲۷ تا داریم و بعد در نهایت به نظر نمی‌آید اینها عینی نباشند! چرا می‌گوییم انتزاعی هستند؟

(ج) برای اینکه اگر آنها را عینی بگیرید فرض اینکه هر وصفی را مستقل بگیرید، قابل لحاظ شده. یعنی اینجا اگر شما گفتید این سه تا هست معنایش این است که او را انتزاعی دیدید و اگر گفتید در این یک خانه نمی‌تواند سه تا باشد، یک مجموعه فاعلیتی است که مجموعه‌ی فاعلیتی به لحاظ انتزاع ۳ هست قابلیت خلق ندارد جز یک مجموعه، یک رابطه اگر این را گفتید.

(س) یعنی یک نسبت است.

(ج) بله. یک نسبت است البته این نسبت به تحلیل عقلی است، می‌گویید این تحلیل به چه درد می‌خورد؟ می‌گویم اگر این تحلیل را نکنی نمی‌توانی اسم روی آن بگذاری، یعنی تفاوت این با این، که این هم باز «منزلت جهت، ظرفیت، جهت ظرفیت ظرفیت». باز منزلت جهت، نسبت به این دو تا منزلت ظرفیتی است و لکن به این تحلیل می‌توانید قدرت پیدا کنید که اسم اینها را بگذارید، می‌گوید: حالا اگر اسم بگذارم چه فایده‌ای دارد؟ می‌گویم: یک تحلیلی دارید نسبت به ۲۷، مثلاً یا یک مجموعه‌ی بزرگتر که می‌گوی یک شیء دارای چند رابطه است؟ بعد چه خاصیتی دارد؟ خاصیتش این است که کمترین خصوصیت این موضوع در مجموعه اگر عوض شود می‌توانی بگویی معنایش عوض شد، جایش عوض شد. چطوری می‌توانم کمترین خصوصیتش را بشناسم؟ به عوض شدن روابط درونی‌اش، روابط درونی‌اش در خصوصیات هر کدام از آنها که منتجه‌ی او هستند حین عوض شدن چه تغییراتی می‌کند؟ اگر گفتیم خصوصیات هر ربط سه هست، اگر گفتیم هر ربط به ۳ خصوصیت متقوم قابل ارزیابی است در یک مجموعه‌ی از ارتباطات که سازنده‌ی یک موضوع در یک نظام تعاریف می‌باشد یک نظام بزرگ تعاریفی که دارید، تعاریف یک نظام فلسفی شما است، هر فلسفی‌ای یک نظام تعاریف می‌تواند داشته باشد. این تعاریفی که عینی است یا نه؟ می‌گوییم عینی است. می‌گویید اگر عینی است باید واحد اولیه اش بسیط نباشد و هر گاه می‌گویید: این اصل سه تا هست معنایش این است که واحد اولیه را بسیط فرض می‌کنید و اگر گفتیم ۳ تا یک ربط می‌شود، یعنی قابلیت ایجاد یک تکی، ندارد، معنایش این است که شما ابتدائاً تقوم را در خود یک ربط آورده‌اید، علاوه بر اینکه در مجموعه

هم - در یک موضوع - ارتباطات با هم متقوم هستند، علاوه بر این که مجموعه‌ی یک موضوع هم در کل نظام تعاریفتان متقوماً حضور دارند.

(س) بله. وقتی مجموعه‌نگری و تقوم بر اساس فاعلیت، اصل باشد.

(ج) بعد نمی‌توانیم بگوییم [؟] مجبور هستید ۲۷ نتیجه یا ربط داشته باشید که تحلیل فلسفی شما درباره‌ی او این است که اینها سه خصوصیت متقوم که قابلیت تجزیه از هم به هیچ وجه ندارند....

(س) یعنی انتزاع نه به آن تعریفی که می‌گویند، بلکه به معنای امتداد وجودی سه وصف، که یک نسبت را ایجاد می‌کند.

(ج) که اگر ما احیاناً آن را منتزع حقیقی بکنیم دیگر او اصلاً نیست. جهتی که بدون این دو ظرفیت باشد اصلاً نیست یا ظرفیتی که بدون دو تای دیگرش باشد اصلاً در خارج وجودی ندارد.

(س) یعنی اگر بخواهد چیزی باشد حتماً همراه با عاملیت است یعنی اگر این نیست، این و اگر این نیست، این، یعنی چیزی که اینها را از هم ببریم و بگوییم بساطت،

(ج) اگر به این شکل باشد نمی‌تواند، این را شما در پایه‌های فلسفی‌تان پی‌ریزی می‌کنید و به تحلیل فلسفی می‌گویید که اساس این است. ولی در آنجایی که می‌خواهید موضوع را شناسایی بکنید باید اینها را متقوم ببینید، غیر متقوم نمی‌توانید ببینید.

(س) این بحثی را که در جلسه‌ی قبل می‌فرمودید در رابطه با وصف و موصوف که می‌توانند وصف و موصوف هم قرار بگیرند. این از چند اصل موضوعه‌ای است که ما داریم یکی اینکه مجموعه‌نگری اصل است.

(ج) یعنی اگر تقوم مثلاً اگر نظام به معنای دیگر اصل نباشد هیچ کدام از این تعاریف درست نیست.

(س) دوم اینکه تقوم معنی حقیقی‌اش را در مجموعه داشته باشد.

(ج) یعنی هر جا که آمدم آن امرمان را رها نکنیم یعنی یک یک جا نگوییم.

(س) یعنی هماهنگ صحبت کنیم.

و اصل سوم این است که حقیقت وصف غیر از یک نحوه‌ی فاعلیت است، نه اینکه وصف یک چیزی است

(ج) یعنی فاعلی هست و فاعلیتی دارد.

(س) یعنی؛ مثلاً می‌گوییم یک نحوه‌ی نفوذ اراده‌ی این در کثرات خودش، یک نحوه‌ی شدت برای این

ایجاد می‌کند، این یک نحوه فاعلیت می‌شود.

(ج) و باید آن فاعلیت‌ها هم خودش فاعل ایجاد شود، یعنی هیچ جا نداریم که فاعلیتی ایجاد بشود که

فاعلی ایجاد نشده باشد.

(س) بله. یعنی در دامنه‌ی شدت نفوذ فاعلیت، این در فاعلیت تبعی خاصی است که به او تعلق دارند این

از عملکرد فاعل معنای ظرفیتی می‌دهد.

وقتی آرایش این را عوض می‌کند، می‌گوییم: باز یک نحوه‌ی نفوذ اراده دیگری است که معنی جهت را می‌دهد و وقتی می‌خواهد عاملیت بکند، یعنی مطلب خودش را یعنی نحوه‌ی آرایش خودش را بخواهد تحقق بدهد.

(ج) هماهنگ با آرایش دیگری بکند که خودش هم در او سهیم باشد.

(س) بله. این معنای عاملیتش می‌شود. پس سه منزلت از فاعلیت، این اوصاف دیگر اوصاف بریده نمی‌شوند که ما بخواهیم بگوییم وصفی است و موصوف که حالا قرمزی مال سیب است یا نه، قرمزی چیزی است، صورتی است که آن دستگاه انتزاع کرده و حالا می‌خواهد نسبت بدهد!! در مجموع این اصول به ما اجازه نمی‌دهد که انتزاع یا بریده کردن،

(ج) منفصل دیدن، به صورت اصالت شیء نمی‌توانید.

(ج) ... و وقتی نکرد، این چند تا اصل به ما اجازه می‌دهد چیزی که وصف شده است چون فاعل است مورد تصرف فاعل قرار بگیرد پس هم می‌تواند موصوف واقع شود و هم وصف، به این معنی که هم می‌تواند اصلی شود و هم فرعی

(ج) اصلی برای پایین تر و فرعی برای بالاتر مثل نظام ولایت ...

(س) بله. نسبیّتش متناسب با نسبیت فاعلیت است. واقعاً این ادراک و این ارتکازات مسئله را خیلی راحت تر می‌کند، یعنی آرام، آرام فرد احساس می‌کند که قدرت اداره پیدا می‌کند و با آن مفاهیم نمی‌شود قدرت اداره پیدا کرد. حالا برای اینکه باز این مطلب روشن تر شود یک بار دیگر مرور کنیم.

فرمودید «ظرفیت، جهت، عاملیت» سه تا نسبت در اینجا ملاحظه کردیم (یک بار دیگر من این را بکشم) «ظرفیت، جهت، عاملیت» این نسبت ۱، این نسبت ۲، و این هم نسبت ۳ و عین همین را هم برای مولی داریم (این برای فاعل و این هم برای مولی) بعد می‌گوییم سطوح یعنی سه سطح - این دیگر از این طرف می‌آید، رو به پایین که می‌خواهد یک گردش و حرکتی داشته باشد حرکتش ۳ سطح دارد که هر کدام «ظرفیت، جهت، عاملیت»

(ج) یعنی مراحل توسعه، توسعه یک موضوع.

(س) یعنی؛ مراحل توسعه، یا رفتن به طرف توسعه، یعنی؛ رفتن به طرف ورود به نظام

(ج) بله. البته در نظام هم که هست عین همین حرکت را مکرراً دارد، یعنی مراتب توسعه است می‌توانیم توسعه است.

(س) بله. حال بگوییم: این اولین مرحله‌اش، اما این سیکل را می‌خواهد از این طرف طی کند نمی‌تواند در هر سطحی «ظرفیت و جهت و عاملیتی» رانداشته باشد یعنی نمی‌توانیم بگوییم: ظرفیت محض را ببیند.

پس در عین حالی که از این طرف حرکت می‌کند یک حرکتی هم از این طرف دارد که برای منتجه این دو تا بهتر است یک فلسفی از این طرف بکشیم که بگوییم برای ورود به نظامش با دو محور حرکت می‌کند. پس یک «ظرفیت، جهت، عاملیتی» هم در سطح افقی پیدا می‌کند که این ۳ و این ۳. یک ۹ تا هم در اینجا پیدا می‌شود. ۹ تا و ۹ تا هم در اینجا ۸۱ می‌شود (این از نظر ۸۱ وصف بودنش)

(ج) یعنی حضرتعالی می‌فرماید الان یک حرکتی دارد،

(س) یعنی این دو تا را به نظر می‌آید در ۲ مرحله انتزاع کردیم، و این حرکت را می‌بینیم.

(ج) انتزاع که کردیم، بفرمائید: (. . .: اجمالی دیدیم) بله. بگوئید از فلسفه که می‌آییم، اصول فلسفه‌ی او را پی‌ریزی کردیم، که این "ظرفیت و جهت عاملیت" است این سه تا روی هم چه کار می‌کنند؟ (س) سه تا نسبت درونی را نشان می‌دهد.

(ج) درست است، ابتدائی، اجمالی،

(س) برای مولی هم همینطور است، چون بریده از اصولی نیست، یعنی اگر می‌گوییم تعلقی دارد تعلقش به فاعلی است، نمی‌خواهیم فاعلیت را مجرد معنی کنیم، (...: درست است) پس دو فاعل کاملاً ملاحظه می‌شود، در قدمهای اول هم باید همین دو تا باشد تا وقتی به توسعه می‌رسد فاعل سوم دیده شود، یعنی؛ آخر کار فاعل مادون را می‌توانیم ببینیم، یعنی ساختار تمام می‌شود،

(ج) درست است. آن وقت می‌گویند عین همین «ظرفیت، جهت، عاملیت» را که شیء دارد به تصرفی که مولی کرده و او را ایجاد کرده، عین این را مولی چه چیز دارد؟

(س) مولی در تحقق این، وقتی می‌خواهد این را ایجاد کند، فعلش، یک «ظرفیت، جهت و عاملیت» دارد

...

(ج) فعل مولی در ایجاد این، یک «ظرفیت و جهت و عاملیت» دارد که این به نحو تبع نسبت به او عمل خواهد کرد.

(س) حالا همه‌ی حرفهایی که زدیم وقتی بخواهد شکل حرکت بگیرد، در این دو تا حرکت معنی می‌شود.

(ج) خوب، ضربدر این، ۹ تا نتیجه می‌شود که ۹ تا ضربدر ۳ مرتبه، ۲۷ می‌شود.

(س) ولی حرکت فقط از این طرف نیست، یعنی در خود سطح هم، حرکت همیشه پیدا می‌شود یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» مثلاً فرض کنید می‌خواهیم بگوییم: مولی می‌خواهد ظرفیت این را شکل دهد، این [؟] مولی که شد ۹ تا وصف. در سطح شکل‌گیری ظرفیت این، یک مرحله‌ی «ظرفیت، جهت، عاملیتی» را طی می‌کند یعنی در خود سطح، شکل‌گیری ظرفیت این گونه نیست که یک دفعه واقع شود، یعنی نمی‌شود بگوییم: فاعلی را خلق کرد و تمام شد.

(ج) یعنی می‌خواهید بگویید: در مراحل توسعه‌اش هم عین همین وجود دارد. هیچ جای مراحل شکل گیری «ظرفیت، جهت و عاملیت» نیست که حضور مولی و فعل مولی نباشد ولو به نحو تبعی، یعنی این نسبت به او فاعلیت تبعی باشد، از این موضع و منزلت - و نسبت به یک کار دیگرش تصرفی باشد.

(س) بله. همین طور است، یعنی مثلاً وقتی می‌گوییم این فاعل تصرفی است و جهت را مستقلاً خودش تعیین می‌کند به معنی این نیست که،

(ج) به معنی این نیست که تبعی‌اش اصلاً وجود ندارد.

(س) یعنی مولایش در اینجا، فاعلیت تبعی برای این دارد و این طور نیست که نداشته باشد، چون مخلوق است اصلاً اگر قیوم این نباشد - در یک سطوحی - و برای همان اعلام جهتش، حفظش نکند، معنی ندارد که بگوییم: این فاعلیت می‌کند. در عین حال تکلیف برای این تمام می‌شود و ترکیب دو فاعلیت هم هست. این طور نیست که،

(ج) یعنی متقوماً در حقیقت به طرف جهت می‌آید ولو اینکه از نظر قدرتی که دارد - در جهت گیرش مستقل باشد.

(س) بله. یعنی در کیفیت مستقل است و در اصل قدرتش متقوم.

(ج) بله. درست است پس متقوماً یک «ظرفیت و جهت و عاملیتی» دارد که می‌فرمایند ۹ تا می‌شود و متقوماً هم جهتی دارد، متقوماً هم عاملیتی دارد و متقوماً هم اینها در هم ضرب می‌شود عیبی ندارد، درست است. آن وقت بعدش شما این را اضافه می‌کنید که،

(س) اکنون ۸۱ وصف را در جدول می‌توانیم ببینیم؟

(ج) ۸۱ وصف را یادمان خورد که می‌گویید: آیا این اوصافی را که گفتید، اوصافی بریده از هم هستند یا نفس اوصاف به هم متقوم هستند و متوجه‌ها هستند؟

(س) اصلاً در هیچ منزلتی تقوم رها نمی‌شود.

(ج) اگر تقوم رها نمی‌شود آن وقت باید سه تا وصف بکنید [...] اگر تقوم هیچ جا رها نمی‌شود حالا ضربتان درست شده - ۸۱ - بعد باید سه تا سه تا آنرا تبدیل به یک ربط بکنید.

(س) چون تحلیل عقلی ما از ابتدا تا آخر این است و حقیقت خارجی آن اگر بساطت اصل نباشد یعنی یک وصف مستقل در،

(ج) یعنی به عبارت دیگر آن چه را که شما فرمودید که دقت خوبی هم بود، به تحلیل عقلی مطلب را تمام کردید ولی آنچه که به تحلیل عقلی، تمام می‌شود برمی‌گردد و تبدیل می‌شود به ملاحظه‌ی عینی و وقتی بخواهد برای عینیّت ملاحظه شود باید تعیین داشته باشید که حالا باید مجموعه‌ها را درست کنید که مجموعه‌ها می‌شود که قاعدتاً این معنای «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» هم همان چیزی است که شما در آنجا

به صورت دیگر اشاره کردید، یعنی شما می‌گویید: این ظرفیت هست، یعنی به یک نحو، مثلاً ظرفیت فعلی مولی هست، برای ظرفیت جهت گیری یا برای ظرفیت عاملیت، این ظرفیت فعل مولی در ظرفیت عاملیت این ظرفیتی که این داشت - ملاحظه فرمودید.

(س) فقط در این جدول به نظر می‌آید تبدیل به ۸۱ نمی‌شود به این شکل که حضرتعالی ضرب کردید.

(ج) چرا؟

(س) برای اینکه در آخر کار، آن ورق،

(ج) شما ۲۷ تا سه تایی دارید، این جدولتان هست، این ۳ تا در اینجا - مگر ۲۷ تا ۳ تا ندارید! خوب ۸۱ می‌شود.

یعنی در ۲۷ خانه نشسته‌اند و متقوم هستند روشن شد آن وقت ۲۷ تا رفتن، اختلافشان در عین حال واضح است. یعنی شما خانه تکراری هم اصلاً ندارید.

حالا عین همین را، اگر هر موضوع شمادر نظام خواست «۲۷ تا» خانه این طوری داشته باشد، آن وقت باید. آن نحوه‌ای که عرض کردم الان چطوری هر خانه شما سه تا قید دارد ولی بنا شد یک موضوعتان ۲۷ تا جعبه داشته باشد که در هر جعبه سه عضو وجود دارد، حالا اگر نظامتان خواست برای هر موضوعش ۲۷ تا جعبه داشته باشد، چگونه باید ضرب کنیم تا به این برسیم که هر موضوع ۲۷ تا جعبه داشته باشد؟

(س) آن مشکلی ندارد، اینکه سقف نظام از نظر موضوعات کجا هست، عین همین را که در اینجا گفتیم نسبت به هر موضوعی نمی‌تواند، نباشد.

(ج) اما همین که گفتید نسبت به هر موضوعی نمی‌تواند نباشد، یعنی اصل موضوع ما شد، یعنی در قدم اول منطق ما شکل گرفت، یعنی منطق ما موضوعات ۲۷ جعبه ای یا ۲۷ رابطه‌ای شد که هر رابطه‌ای دارای ۳ بعد است، یا هر جعبه‌ای دارای ۳ عضو است. اگر این طوری شد می‌گوییم نظاممان از نظر سقف چقدر تعداد موضوعات می‌تواند بپذیرد؟

(س) این سؤال را جواب بفرمایید که چرا ما سطح یعنی عمودیمان را به موصوف معرفی کردیم؟ یعنی چرا سطح افقی را وصف می‌گویید، چون قرار شد هر سطحی برای هم بتواند وصف و موصوف قرار بگیرد، چون فاعل است، یعنی مورد تصرف می‌تواند واقع شود و در عین حال خودش هم اوصاف به فاعلیت تعریف می‌شود برای یک طرفه کردنش اگر محبت بفرمایید این را توضیح دهید ممنوع می‌شوم.

(ج) اول ما ببینیم تقدم و تأخری در بین این اوصاف هست یا نه؟ می‌گویید همیشه ظرفیت باید مقدم ملاحظه شود و اگر یک جا هم ظرفیت مؤخر شد، چیز دیگری که قرار داده منزلتاً، منزلت ظرفیت است، یعنی چه؟ یعنی در اینجایی هم که می‌گویید: «عاملیت ظرفیت» این عاملیت اول منزلتش، منزلت ظرفیت است، «عاملیت ظرفیت عاملیت و این عاملیت» آخر منزلتش، «منزلت عاملیت» است و لکن منزلت این

«ظرفیت، منزلت» است جهت و منزلت عاملیت هم منزلت «ظرفیت» است. یک چنین چیزی یعنی یک نحوه‌ی تقدیمی چه از این طرفی و چه از آن طرفی. یعنی چه افقی و چه عمودی دارای یک مراتبی شدیم. (س) یعنی همین چیزی که الان در اینجا گفتیم، این حرکت، مقدم بر این حرکت است، حرکت به سمت توسعه،

(ج) اول کاری به اینکه کدام حرکت مقدم است نداریم، اول اینکه آیا نسبت‌ها به هم‌دیگر یک اختلاف منزلتی دارند یا نه؟ ما باید این را در آنچه که برای کل مثلاً ۷۶۰۰ میلیارد طراحی می‌کنیم، حفظ کنیم. (س) بله. تا آخر باید حفظ شود.

(ج) اگر این بخواهد حفظ شود باید یکی از ستونی یا افقی اصلی باشد و دیگری فرع. خوب تمام شد اگر یکی باید اصل باشد باید در خود آن اصل یک بخش نسبت به بخش‌های دیگر اصل باشد یعنی مثلاً هم باید در افقی بگوییم «ظرفیت» اصل است در جهت و جهت اصل است در عاملیت و هم از این طرف باید بگوییم: «ظرفیت» اصل است در «جهت» و «جهت» اصل است در «عاملیت»

(س) همان‌طور که فرمودید سطر نسبت به سطح فرعی است و این مهم است که،

(ج) کدام اصلی و کدام فرعی.

هم باید در درون هر سطحی معنی تقدم و تأخر را بتوانیم از نظر رتبه مشخص کنیم و هم باید در سطوح نسبت به هم.

فعلاً در اینجا عمودی معرف چه چیز است؟ عمودی در اینجا معرف سطوح ما است.

(س) سطوحی که به سمت توسعه می‌رود.

(ج) بله. سطوحی که به سمت توسعه می‌رود یعنی مراحل تغییر

(س) یعنی «تغییر»، «تغییرِ تغییر»، «تغییرِ تغییرِ تغییر»

(ج) احسنت، سطرمان معرف اوصاف هر سطح است، البته شما می‌توانید قرار بگذارید و بگویید: مثلاً - من توصیف‌ها را، سطوح از این طرف قرار می‌دهم و این طرف اوصاف را قرار می‌دهم. ولی فقط یک مشکل برای شما ایجاد می‌کند و آن این است که هر چند در «۹» تایش چیزی را کم و زیاد نمی‌کند ولی وقتی که روی جدول طبقه بندی تعاریفتان می‌آیید،

(س) حاج آقا این‌ها عوض می‌شود. اگر از این طرف آوردیم این «ظرفیت ظرفیت» در اینجا کاملاً ظرفیت جهت می‌شود و «جهت ظرفیت» نمی‌شود.

(ج) یعنی این طرف می‌شود.

(س) بله

(ج) ... این سطح این طرفی را می‌شود این طرف نشود ولی وقتی بنویسیم معنایش،

(س) یعنی جای خانه ها عوض می شود .

(ج) یعنی این سه تا خانه ای که این طرف داریم از این طرفی می شود (ملاحظه فرمودید چه عرض می کنیم)

(س) بله. خوب می خواهیم بگوییم این اثر دارد.

(ج) حالا این اثری که دارد، اولین چیزی را که باید ملاحظه کنیم این است که سطرها نسبت به هم دارند و این مقدم بر این، و این هم مقدم بر این است.

و در سطرها هم، این سطح مقدم بر این سطح و این سطح هم مقدم بر این سطح، حالا اگر جای سطر و سطح را عوض کنیم، به صورت قراردادی می شود چنین کاری را کرد و لکن کاری که شما مشغول آن هستید، ضعیف می شود. یعنی چه؟ یعنی می شود این ۲۷ تایی که در کارایی داریم ما از این طرفی بنویسیم. (س) به نظرم می آید حاج آقا منطقاً این را باید در همین جا روشنش کنید، یعنی؛ دقیقاً ۲۷ خانه ای که می نویسیم باید بالای سر هر خانه یک شماره باشد، یعنی؛ باید بتوانیم بنویسیم ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - و تا به ۲۷ برسد که هیچ کدام،

(ج) یا از نظر نگارشش می گوید یا،

(س) نه از نظر نگارش، حقیقت،

(ج) حقیقتش وقتی حفظ می شود که اگر بنا شد شما یک طرف را - مثلاً - مراحل یا سطوح بگذارید، تا آخر کار همین را حفظ کنید و یک طرف هم اگر نباشد اوصاف آنها بگذارید یعنی فرعی قرار بدهید این را هم تا آخر حفظ کنید و مراتب بین اینها را هم قبول داشته باشید،

(س) به نظر تان می آید در همین قدم اول باید برای آن استدلال شود؟

(ج) ببینید یک وقت می گوید برای خود هنر نگارش، باید استدلال شود نه نگارش یک وقت می گوید خود مفهوم جوهره استدلال مفهوم به این برمی گردد که : هیچ سطری نیست که در درون خودش تقدم و تأخری نداشته باشد و هیچ سطحی هم نیست که در درون خودش سطوح، مراحل مقدم و مؤخر نداشته باشد و همیشه باید بخش «مراحل»، اصل قرار گیرد و بخش «اوصاف» فرع قرار بگیرد چون می خواهد حرکت را در توسعه نشان بدهد و توسعه بدون حرکت نمی شود. بنابراین، آن که مراحل را نشان می دهد همیشه اصل است و آن که سطح را نشان می دهد فرع است. در درون خود اینها هم اصلی و فرعی هست، شما می توانید از نظر نگارش بگویید من می خواهم به جای اینکه از این طرف بنویسم، از آن طرفی بنویسیم.

اگر نزاع بر سر صرف نگارش باشد که یعنی؛ یک علامتگذاری باشد شما می توانید علامتگذاری برای سطح و سطر را برای افقی و عمودی، هر گونه علامتی را که بخواهید، بنویسید ولی اگر صحبت سر علامت نباشد و بر سر نسبت باشد،

(س) کدام نسبت شامل بر نسبت‌های دیگر،

(ج) نسبت‌های توسعه شامل نسبت‌های ارضی است آن وقت تقدیمی که ریشه فلسفی دارد این است هک همیشه حرکت زمانی بر حرکت مکانی مقدم است.

(س) که - تقریباً - افقی زمانی و آن طرف مکانی، آن وقت نسبت به آن دو تای دیگر که ما تبدیل به «۸۱ وصف» می‌کنیم در آنجا هم حتماً فعل مولی مقدم بر فعل عبد است، آن وقت نسبت بین این در جدول، چون تا این را منطقی نکنیم، آن ۲۷ تا را به صورت شماره نمی‌توانیم بنویسیم. ممکن است بشود یک بخش از ۲۷ تا را به خاطر این تقدم و تأخرهایی که الان استدلالش را فرمودید، معین کنیم ولی تمام آن را نمی‌شود، پس باید بتوانیم نسبت بین - یک افقی و عمودی در اینجا داریم و یک افقی و عمودی هم در اینجا - این دو تا را هم باید بتوانیم معین کنیم.

(ج) یعنی این افقی و عمودی‌ای که دارید، وقتی شما می‌گویید: این ظرفیت فعل مولی همیشه بر ظرفیت فعل عبد مقدم است چون ظرفیت فعل عبد تعلق به ظرفیت فعل مولی دارد، در اینجا «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» چه چیز است؟ آیا «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» ظرفیت فعل مولی نیست؟

(ج) ظرفیت اول که ظرفیت فعل مولی است و ظرفیت دوم که ظرفیت فاعلیت است و ظرفیت سوم، سطح ظرفیت، یعنی؛ ظرفیتی است که در سطح شکل می‌گیرد الان سه چیز داریم، مولی نسبت به فاعل روشن است، آن وقت نسبت اینها به خود سطوح، تقدم و تأخرش معلوم است.

(ج) مثلاً می‌گوییم ما یک عاملیتی داریم در اینجا «عاملیت عاملیت عاملیت» آیا این «عاملیت»، ظرفیتی دارد یا ندارد؟ حتماً ظرفیتی دارد، «ظرفیت عاملیت» حتماً خواهید داشت، «ظرفیت عاملیت عاملیت» این «ظرفیت عاملیت عاملیت» آیا این ظرفیت، تبعی از این ظرفیت هست؟

(س) بله. اینها روشن است، فقط در قسمت اول، اولیش را که حل کنیم بقیه‌ی آن هم حل می‌شود، یعنی در همین اولی، که آیا این ظرفیت اولی را «ظرفیت فعل» مولی بگیریم یا ظرفیت خود سطر - سطر مراحل توسعه - بگیریم؟

این ظرفیتهای وسط روشن است، ظرفیتی است که فاعلیت می‌کند و مال موضوع است - فقط این مطلب می‌ماند که استدلال تقدم و تأخر این چیست؟ که سطح حرکت فاعلیت این یا فعل مولی در توسعه‌ی اول نوشته شود؟

(ج) فعلی مولی، وصف اصلیش فعل مولی است.

(س) پس اول فعل مولی باید باشد، چون در نظام که می‌آید فعل مولی شامل است.

(ج) بله. یعنی هر متولی، از راه تولی به او رشد پیدا می‌کند.

(س) پس ظرفیت اول، فعل مولی است و ظرفیت دوم، ظرفیت خود فاعل و ظرفیت سوم، ظرفیت سطح می‌شود.

(ج) که باصطلاح ظرفیت تقوم می‌شود.

(ج) پس در معنی کردن، در رابطه با تقوم این نسبت‌ها، باید این مطلب رعایت شود، یعنی آن طوری که فرمودید که ما اینها را بیاییم از این طرف بنویسیم

(ج) مگر این که به عنوان علامت قرار بدهید - مثلاً عرض می‌کنم - بگویید از این طرفی کاغذ را بلند می‌کنیم و از این طرفی می‌نویسیم خوب این نوشتن است و می‌شود این کار را کرد و لکن نسبت را نمی‌شود این طوری کرد. در نسبت، هر کجا هستید باید یک گونه نسبت حاکم باشد.

(س) این روشن شد، حالا اگر در رابطه با آن ۲۷ وصف سال هر موضوعی را،

(ج) حالا آیا هر موضوعی که در نظام فلسفی‌تان این است که هیچ موضوعی خالی از ۲۷ رابطه‌ای که هر رابطه دارای سه بعد است و ابعاد هیچ رابطه‌ای را نمی‌شود تجزیه کرد، اگر تجزیه کنید - اصلاً - آن رابطه دیگر نیست.

(س) گرچه در خود آن ابعاد هم اختلاف وجود دارد.

(ج) اختلاف دارند، از نظر فلسفی هم قابل تحلیل و شناسایی هستند ولی از نظر تحقق، متقوم هستند و لذا - چون متقومند - قابل تجزیه نیستند. عین ابعادی هم که درباره اشیاء می‌گویید به تحلیل فلسفی عیبی ندارد طول را از حجم انتزاع کنید ولی نمی‌شود طول بریده از حجم یا وزن تحقق پیدا کند، اگر تعریف‌تان، تعریف نسبت به خارج است باید حتماً ابعاد سه گانه را داشته باشد.

(س) حالا بر می‌گردیم روی این که آیا ما در ضربی که می‌کنیم یعنی چگونه می‌توان معین کرد نظامی را که آن نظام دارای حدّ موضوعات هست.

(ج) حدّ موضوعاتش همین قاعده‌ای را که در شکل کوچکش رعایت فرمودید همین قاعده را در بزرگتر شدن نظام، یعنی در آنجا هم افق و عمود، سطح و سطر درست کنیم و بعد بگویید ما سه موضوع اصلی داریم و سه تا موضوع فرعی، از هر یک دفعه‌ای که شما در هم ضرب بکنید می‌توانید چند موضوع بدست بیاورید، یعنی اگر تعدادی موضوعات را افق و عمود بکنید، تعداد موضوعات را باید باندازی جلو ببرید که تناسب ۲۷ خانه‌ای حفظ شود (خوب عنایت بفرمایید) ما در یک طرف سه تا ۲۷ تا نوشته‌ایم و سه تا ۲۷ تا هم در طرف دیگر نوشته‌ایم، از ضرب اینها چند موضوع به دست می‌آید؟ و هر موضوع ما دارای چند قید است؟

(س) یعنی می‌توانیم بگوییم در منزلت اول، متناظر با همین جدول «ظرفیت، جهت، عاملیت‌مان» ما ۲۷ موضوعی داریم که در خانه آن سه موضوع است مثل همین جایی که می‌فرمایید. این در قدم اول یعنی می‌توانیم بگوییم در سطح اولش «۸۱» موضوع است.

(ج) در سطح اولش ۲۷ ضربدر ۳ می‌شود و ۲۷ موضوع می‌شود.

(س) یعنی متناسب با این جدول بیشتر از «۸۱ موضوع» مقتوم نداریم.

(ج) بله. حالا این اختلافی که در این موضوعات پدید می‌شود، چند اختلاف است (خوب عنایت کنید) هر گاه ۲۷ ضربدر ۳ شد، یعنی آیا می‌توانید بگویید تمام خانه‌ها در تمام خصوصیات یا بعضی از خصوصیات اختلاف پیدا کرده یا نه؟ در سه خصوصیتشان اختلاف پیدا کرده، چون می‌گویید در سه تا ضربش کردیم، شما سطران را از این طرف نوشته‌اید. فرض شده این طرف ۲۷ موضوع. و این طرف هم ۳ سطح از موضوعات را دارد.

(س) چرا این طرف ۲۷ موضوع! در اینجا هم بگوییم سه تا موضوع، مثل «ظرفیت، جهت عاملیت» از صفر شروع کنیم، مثلاً بگوییم: سه تا موضوع.

(ج) عیبی ندارد، می‌گوییم سه تا موضوع.

(س) مثل خود این جدول به جای وصف و بجای ظرفیت می‌گوییم موضوع اول، موضوع دوم، موضوع سوم. که این اصلی است و این فرعی، یا محوری است، اختلافی دارند.

(ج) حالا هر چه می‌خواهد باشد (الف، ب، ج) مثلاً سه موضوع در این طرف هم می‌فرمایید: سه موضوع

(س) سه سطح از موضوع، در اینجا به نظر می‌آید کاملاً در اوصاف ساختاری است، «محوری، تصرفی، تبعی» بگوییم...

(ج) خیلی خوب، اگر این سه سطح از اینجا و سه سطح هم از اینجا باشد، سؤال مهم ما این است که چند موضوع خواهید داشت؟

(س) عین همان، ۸۱ موضوع متقوم، که هر سه تایش قابل انفکاک از هم نیست و ۲۷ خانه را در نظام نشان می‌دهد.

(ج) اول اینکه این «سه، سه تا»، «نه» تا را بدست نمی‌دهد؟ پس این نه تا.

نه موضوع قیدش یعنی اختلافاتش چند تاست؟ دو تا این روشن است یا نه؟
(س) بله. اختلاف‌هایش به دو قید است.

(ج) پس اختلاف به دو قید است، حال اگر اختلاف‌ها به ۲۷ قید برسد،

(س) چرا به سه قید، نمی‌فرمایید؟

(ج) چون موضوع ما، موضوع ۲۷ تایی است و می‌خواهد در جمیع خصوصیاتش مختلف باشد تا سقف ظرفیتان پر شود.

(س) یعنی بگوییم هر موضوعی که دارای ۲۷ تا هست در مقابلش هیچ خانه‌ای برابر با این نیست؟

(ج) نه، نگویید هیچ خانه‌ای بلکه بگویید ظرفیت کل فلسفیتان چقدر است؟ ممکن است خیلی موضوعاتی داشته باشد که با کناریش فقط یک اختلاف داشته باشند ولی اگر بگویید: ظرفیت کل چقدر است؟ این فلسفه چند موضوع می‌تواند تعریف کند؟ آیا،

(س) به جمیع مراتب اختلاف

(ج) احسنست، آیا ظرفیت فلسفه، به تغییر بعضی از اوصاف است غیر از مشابه را که در بعضی مختلف است، نمی‌پوشاند؟ یا گسترش فلسفه به تمام اجزاء تعریف شده‌ی موضوع است؟ ... (به جای اجزاء، روابط) به تمام روابط تعریف شده موضوع است؟

می‌گویید به تمام اجزاء می‌گویم اگر به تمام اجزاء است باید به «دو اختلاف» نشان ندهید بلکه با ۲۷ اختلاف نشان بدهید اگر ۲۷ موضوعی که ۲۷ اختلاف باشد،

(س) و موضوع فعلاً

(ج) فعلاً ۹ داریم با ۲ اختلاف یعنی هرکدامش دو قید است. (...: بله)

حال باید این دو ۲۷ شود. می‌شود سه بتوان ۳۲۷ در هر ضربی که می‌شود،

(س) چرا نه بتوان ۲۷ نشود؟ نه موضوع شده!

(ج) ۹ در اینجا موضوع شده و دو تا به دست آوردیم، نه یکی. یکمان سه بوده. اگر سه،

(س) اگر سه موضوع داشته باشیم یک قید می‌شود.

(ج) بله. سه یک قید می‌شود.

و اگر سه ضربدر سه شود، دو قید می‌شود. و اگر سه ضربدر سه دیگر شود، سه قید می‌شود و اگر ضربدر

سه دیگر شود همین طور ادامه دارد تا ۲۷.

(س) پس سه بتوان ۲۷، سه بتوان ۲۷ موضوع می‌شود ظرفیت فلسفیمان.

(ج) احسنست. آن وقت سه بتوان ۲۷، ۷۶۰ میلیارد می‌شود.

(س) سؤالی خدمتتان عرض کنم، شکل موضوعات الان سیرش به طرف پایین است (...:بله) لازم ازم

نیست ما بگوییم تا ۲۷ موضوع می‌رسد و سقفش بسته می‌شود بعد دوباره ... یعنی چون موضوعات توسعه موضوعیش روی ظرفیت فلسفه رفت.

(ج) بله، ظرفیت فلسفه هست و لکن می‌خواهم ...

(س) بله. سؤالی که در اول در ذهنم بود، باید این موضوعات اول به سقف ۲۷ برود و بعد،

(ج) تعریف خود موضوع شود، یعنی موضوع چیست؟

(س) بله. بعد پایین رود،

(ج) بله. بعد آن وقت موضوع چیست؟ و بعدش نظام موضوعاتان چیست؟

(س) بله. می‌خواهم بگویم تغییر عمده سوالی که اینجا واقع شد، ظرفیت فلسفه نسبت به موضوعات مورد سؤال قرار گرفت و گرنه در سطح اول که به درد ما نمی‌خورد.

(ج) یعنی اگر شما فقط اصول موضوعه‌ی تعریف موضوعات را بشناسید - به فرض عرض می‌کنم - و بگویید اصول موضوعیمان این است که ۲۷ تا باشد. می‌گوییم: خوب، حال ۲۷ تا را به دست آورید، بعد با این چه موضوعی را اندازه می‌گیرید؟ می‌گویید: نسبت به چه موضوعاتی؟ می‌گوییم: نسبت به جمیع موضوعاتی که در فلسفه‌یتان جا می‌گیرد، چقدر است؟ چون جایگاهش در نسبتش به موضوعات تعریف می‌شود.

(س) بله. همین نکته جدیدی که موضوعات دارند این که جایگاه یک موضوع نسبت به موضوعات دیگر باید معلوم شود.

(ج) بله. شما می‌گویید که جایگاهش را معین کنم چون می‌خواهید برای او تعریف بدهید که کارایی این چه چیز است. جایگاهش را که بخواهید در کارایی دیگر معین کنید، باید موضوعات کنارش را ببینید، این طرف و آن طرفش هم ببینید و آن وقت بگویید، ظرفیتتان چقدر است که می‌تواند سطح بالا و سطح پایین و [؟] را ببیند.

این هم معلوم شد که در این ضربی که می‌کنیم، اگر مراحل را در خود موضوعات، رعایت نکنیم، آن اشکالی پیدا می‌شود که حضرتعالی اشاره کردید که گفتید جابجایی انجام می‌گیرد، یعنی اشکالی که یک برگه‌ای بود که تنظیم شده بود ... حرکت در توسعه‌ای که این دارد یک نظم بر آن حاکم باشد - ملاحظه فرمودید - دیگر آن اشکال نمی‌شود که در پایین، پایین هست، جایش را عوض کنیم الان نظم که پیدا کرد که عرض کردم در سطح افقی و عمودی در موضوعات مکانی و زمانی در آخر کار که ۶۷۰۰ خورده میلیارد موضوع را می‌دهد همه را هم وزن و هم سطح تعریف نمی‌کنیم، یک چیزهایی وزنش خیلی زیاد است و یک چیزهایی وزنش کمتر است، بلکه به صورت یک نظام تعریف می‌کنیم.

(س) یعنی ۲۷ وصف توسعه را یک وقت می‌شود او را بریده دید و یک وقت می‌شود متقوماً در نظام دید. (ج) احسنت. در نظام که متقوم ببینید شرط متقوم دیدنش همین است که روش در توسعه اش را به ۲۷ اختلاف در ۲۷ موضوع بتوانید ببینید.

(س) که الان باید را این روش در موضوعات در خدمتتان استفاده کنیم. یعنی جدول محور نظام است. (ج) جدول محور نظام است که به عبارت دیگر به او اصول موضوعه می‌گوییم، یعنی احکام اولیه‌ای که برای شناسایی یک موضوع داریم و پایگاه روشمان است و نقش او در فلسفه باید نظیر نقش فاعلیت محوری در کلیه تعاریف باشد یعنی چه؟ یعنی صحت و جایگاه کلیه تعاریف باید بر اساس این تمام شود. مثل فاعل محوری در نظام تعاریف محوری می‌شود.

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۱۱/۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۴

فهرست

۱ - توضیحاتی پیرامون اوصاف توسعه

۱/۱ - توسعه وصف جدا نشدنی فاعل

۲/۱ - قدرت توصیف همه موضوعات با اوصاف توسعه

۳/۱ - اصل بودن اوصاف توسعه در تعریف موضوع (نسبت به اوصاف ساختار و کارائی)

۱/۳/۱ - امکان تعریف فاعل به واسطه فاعلهای ایجاد شده توسط

۲/۳/۱ - اصل بودن توسعه در توصیف فاعل در نظام فاعلیت

۲ - وصف قرار گرفتن اوصاف توسعه برای اوصاف ساختار و بالعکس

۱/۲ - تألیف حاصل قید و مقید ساختن (ضرب) اوصاف توسعه و ساختار نسبت

۲/۲ - وجود متناظر و متحتتد اوصاف توسعه و اوصاف ساختار

۳/۲ - صحیح نبودن جمع و ضرب اوصاف توسعه و ساختار، بلکه ایجاد وحدت موضوع

۱/۳/۲ - ۹ قیدی شدن هر یک از خانه های ۲۷ گانه جدول به واسطه تقدم و تأخر نداشتن اوصاف توسعه

ساختار نسبت به هم

۱/۳/۲ - ۲۴۳ قید جمع قیود موجود در یک موضوع ۲۷ رابطه ای

اصل بحث (۲) شکل توسعه یافتن کثرت در مدل

۱ - از سه قید هر وصف یکی در منزلت ظرفیت، یکی در منزلت جهت و یکی در منزلت عاملیت است

۲ - از مجموع ۲۷ وصف، ۹ وصف ظرفیتی، ۹ وصف جهتی و ۹ وصف عاملیتی است.

۳ - وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف برای هم شیوه کثرت یافتن اوصاف

۱/۳ - صحت یک طریق از طرفی که می توان ۷۶۰۰ میلیارد میلیارد وصف را بدست آورد.

۲/۳ - تولی وصف به موصوف علت موصوف قرار گرفتن اوصاف اصلی و وصف قرار گرفتن اوصاف فرعی

بسمه تعالی

حجت الاسلام صدوق: این که «ظرفیت، جهت، عاملیت» اصول عامی هستند که ما برای مطالعه‌ی هر موضوع در توسعه، احتیاج به ۲۷ وصف داریم. بعد فرمودید: ما اگر بتوانیم دو موضوع را در کنار هم قرار بدهیم، یعنی اگر بخواهیم بگوییم ظرفیت توسعه‌ی موضوعات در فلسفه‌مان چقدر هست؟ اگر موضوعات را در کنار هم قرار بدهیم در هم اثر می‌کنند؛ یعنی متقوم به هم هستند و فروضی را که می‌توانند داشته باشند، فروض هر کدام از این دو موضوع می‌توانند از یک تا ۲۷ اختلاف داشته باشند، در جمیع جوانب می‌توانند با هم اختلاف داشته باشند. بعد توسعه‌ی این به ۲۷ به توان ۳ را فرمودید که در فلسفه ما می‌تواند ظرفیت فروض موضوعات باشد، این استفاده‌ای بود که ما از خدمتتان داشتیم، قبل از اینکه وارد این بحث شویم روشن شد که ما ظرفیت فلسفه را از خود جدول ۲۷ گرفتیم، یعنی جدول ۲۷ محور شد، علاوه بر این که محور توسعه اوصاف شد محور توسعه‌ی موضوعات هم شد، سؤالی که در این زمینه مطرح است این است که ما ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی را که به دست آوردیم، حضرت‌عالی می‌فرمایید این را سه بار تکرار می‌کنیم: ۱- اوصاف توسعه، ۲- اوصاف ساختار و ۳- اوصاف کارایی، به نظر می‌آید که اگر ظرفیت فلسفه تا ۷۶۰۰ میلیارد است، تا همین جا کفایت می‌کند و دیگر احتیاجی به ۳ بار تکرار شدن نیست، چون این جدول، جدول موضوعات است که از اوصاف بودن خارج شده و معین می‌کند که ما ۷۶۰۰ میلیارد موضوع بیشتر نداریم. در این صورت نسبت اوصاف ساختار و اوصاف کارایی به این مبهم است، که چرا ۷۶۰۰ میلیارد ۳ بار تکرار می‌شود!؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم. بحث درباره‌ی اوصاف توسعه است. ابتدائاً جایگاه توسعه را ببینیم کجا بود، این را گفته بودیم به معنای این که فاعلی که به فاعل بالاتر تعلق داشته باشد، که در توسعه‌ی فاعلیت او فاعلیت کند؛ یعنی توسعه را صفت لاینفک خود فاعل دانستیم. اگر بخواهیم بگوییم، فاعل به فاعل بالاتر تعلق دارد؛ یعنی فرض کنیم فاعل یک نظامی دارد، که حین ایجاد یک وصفه‌هایی برای این فاعل، ایجاد شده؛ یعنی فاعل‌هایی ایجاد شده که به واسطه‌ی آن‌ها تقاضایی دارد؛ یعنی فاعلهایی را در ارتباط به مولا، ایجاد می‌کند، پس از این که فاعلهایی را ایجاد کرد، ثمره‌اش این می‌شود که مولا فاعلهای دیگری را دوباره ایجاد می‌کند، که این فاعل‌ها متعلق به او هستند، و این هم یک فاعلیت و هماهنگی داشته باشند؛ یعنی به وسیله یک فاعلهایی هماهنگی مجدد را ایجاد کند، وصف توسعه را نمی‌توانیم از ایجاد کردن‌ها حذف نماییم.

حالا اگر بخواهیم تحلیل دقیقی از این تعلق به فاعل بالاتر که ایجاد کردن یک نحوه فاعل هست که در توسعه فاعلیت او فاعلیت بکند، داشته باشیم، اگر این سیری که ایجادها پشت سر هم دارد، از ایجادهای

منسوب به فاعلهای تصرفی در مراتب مختلف آن گرفته چه درمراحلی که هماهنگ می‌کند؛ یعنی فاعلهایی را که به واسطه ایجاد آنها مجموعه، هماهنگ می‌شود و ترکیب پیدا می‌شود. عاملیت و ایجاد می‌کند چه آن موقعی که تقاضا دارد، قبل از آن یک دسته فاعلیتها را ایجاد می‌کند و چه آن وقتی که ظرفیت دارد که بالطبع برای او یک دسته فاعلیتهایی ایجاد شده است، اگر این‌ها را نشناخته باشیم، موضوع را نشناخته‌ایم و این که می‌گوییم موضوع را نشناخته‌ایم؛ یعنی چه چیز موضوع را نشناخته ایم؟! ساختار آن را در بین موضوعات نشناخته‌ایم.

ممکن است بگویید ساختار هم با معین شدن ۷۶۰۰ میلیارد تحت پوشش قرار گرفته و شناسایی خواهد شد، البته این حرف درستی است؛ یعنی اوصاف توسعه‌ی کل نظام، از جزئی‌ترین عضو نظام تا بزرگ‌ترین عضو نظام را می‌پوشاند. بنابراین آیا به تنهایی با اوصاف توسعه می‌توانیم همه‌ی موضوعات را ملاحظه کنیم؟! بله می‌توانیم و لکن به صورت اجمالی. چرا؟! زیرا ما در تعریف حرکت که به فاعلیت برگشتیم، تصمیماتی را که می‌بینیم، تقسیماتی است که در آن موجب بودن، برای کیفیت اخذ شده است، ولی درباره‌ی «ظرفیت، جهت، عاملیت» که صحبت می‌کنیم، اگر فاعل [؟ ۸/۱۳] و دخالت ندهیم، اگر معمای «ظرفیت؛ جهت، عاملیت» در مبنای اصالت فاعلیت تعریف نمی‌کنیم.

(ج) [؟ ۸-۳۴] موضوع اصلی در نظام تعاریف اوصاف توسعه است، از یک طرف هم اوصاف ساختار را موضوع اصلی قرار می‌دهیم، در جای دیگر هم اوصاف ساختار را موضوع اصلی قرار می‌دهیم [؟ ۹-۱] موضوع اصلی را کارایی قرار می‌دهیم. حالا شما سوال می‌کنید که نمی‌شود سه تا اصل داشته باشیم. یکی از اینها باید اصلی باشد، دیگری اوصاف ساختاری به عنوان اوصاف متصرف در تاریخ فلسفه‌مان به صورت فرعی ببینیم. و اوصاف توسعه را محور تعریف توسعه اصل است، اگر فاعلیت بخواهد معرفی بشود از طریق این کیفیت که او ایجاد می‌کند، تعریف می‌شود؛ یعنی نسبت آن با فاعلهای دیگر به وسیله‌ی فاعلیتش معین می‌شود. پس مبداء کیفیت به وسیله آن چیزی که خودش ایجاد می‌کند تعریف می‌شود [؟ ۱-۱۱]

در پیدایش تعاریف نظام توسعه اصل است. ولی آیا این اصل به تنهایی کارساز است؟ یا این که یک فرع و تبعی هم دارد که متقوم به آنها باید باشد. که خود این‌ها برای وضوح در تصرف باید به شئی برسند. لکن قبل از شئی هم یک دسته بندی دیگری لازم است، در بین اوصاف توسعه برای فاعل هم اصلی فرض شده بود؛ یعنی خود فاعلیت تعریف می‌شود به این که به فاعل بالاتر که فاعلیت در توسعه فاعلیتش نماید. تعلق داشته باشد پس توسعه در تعریف خود فاعل هم اصل می‌شد. در اینجا هم در نظام فاعلیت و نظام فلسفی نیز اصل می‌شود. و یک فرعی هم دارد که آن نیز جدا نیست که بگوییم دو تا شد، یعنی دو تا ۷۶۰۰ میلیارد شد. این تعریف متقوم است به او است و آن متقوم به این است؛ یعنی در حقیقت «ظرفیت، جهت، عاملیت» باید در همه سطوح «محور، متصرف و تابع» مشاهده شوند. در همه سطوح هم در سطح ظرفیت،

هم در سطح جهت و هم در سطح عاملیت، و بالعکس باید در «ظرفیت، جهت، عاملیت» هم «محور، متصرف و تابع» را مشاهده کنیم. آیا معنای این حرف این است که باید دوباره ضرب بشود؟! خیر. برای این که ما در این جا نمی‌خواهیم دو چیز را در کنار هم تألیف کرده و قید و مقید بسازیم. منظور این است که هم این وصف آن است، خیلی تفاوت دارد که بگوییم ساختار فاعلیت، وصف ظرفیت «محور، متصرف و تابع» تا است، این که بگوییم نه ساختار وصف نیست بلکه به صورت تألیفی ضرب می‌شوند با «ظرفیت، جهت، عاملیت»، اگر بنا باشد که تقوم به گونه‌ای ملاحظه شود که هر دوی اینها در هم وجود داشته باشند، آیا در این صورت می‌شود گفت 7×7 مثلاً ۴۹ میلیارد؟ یا مثلاً بگوییم هفت هزارو ششصد و خورده‌ای است که بایستی ضرب در هفت و نیم میلیارد می‌شود یا خیر؟

ظاهراً این گونه به ذهن می‌آید که هر جا ظرفیت هست در همان جا هم متناظراً و متحداً فاعلیت محوری وجود دارد؛ یعنی در آن جا که می‌نویسیم ظرفیت ظرفیت ظرفیت «صحیح است که بنویسیم «محوری محوری محوری» نه این که نسبت بین ظرفیت و محور را با هم ضرب کنیم، معنایش این نیست که به تعداد هر یک از آنها تکرار کنیم؛ یعنی لازم نیست محور را سه بار تکرار کنیم، مثلاً «محوری محوری ظرفیت، محوری محوری جهت و محوری محوری عاملیت» بلکه مثال «ظرفیت ظرفیت ظرفیت»، یک «محوری محوری محوری» داریم.

س) استدلال این مطلب روشن نیست. به این جهت که ما در حال حاضر حاکم بر «ظرفیت، جهت، عاملیت» که اوصاف توسعه است، سه وصف دیگر به نام ...

ج) چرا می‌گویید حاکم، اگر ما گفتیم فاعلی که ...

س) بله آن که ولایت توتلی تصرف مبدأ پیدایش همه اوصاف که در توسعه ...

ج) فاعلی که نسبت به فاعل دیگر و به فاعلیت فاعل دیگر فاعلیت می‌کند که در توسعه فاعلیتش فاعلیت کند. مگر از همین جا توسعه پیدا نشد؟! ...

س) ما بر این اساس «ظرفیت، جهت، عاملیت» را معنا کردیم.

ج) یعنی اگر توسعه بر این اساس پیدا شده که گفتیم فاعلی در یک موضوعی که آن موضوع نسبتش به فاعل بالاتر است فاعلیت می‌کند، پس فاعل به فاعلیت فاعل بالاتر نسبت دارد، موضوع تصرفش هم همین نسبتها است. این کار را برای چه می‌کند؟ برای این که در توسعه فاعلیتش فاعلیت کند. پس نمی‌توانیم بگوییم چیزی را حاکم بر توسعه می‌کنیم.

س) غرض من این است که بر اساس «ولایت، توتلی، تصرفی» که در همین معنی تعلق یک فاعل به فاعل بالاتر که در توسعه تصرف کند.

(ج) همین که معنای ولایت هست، ولایت و توسعه از یکدیگر جدا نیستند، ولایت؛ یعنی سرپرستی، ربوبیت، بدون این که مربوب رشد کند، موضوعاً است. اساساً موضوع و محور پرورش توسعه است.

(س) این یک مطلب ولی سؤال این است که اوصاف ساختار از کجا به دست می‌آید؟

(ج) پس بنابراین آن چیزی که در نظام تعاریف ما اصل است، پرورش و ربوبیت است. این برابر با توسعه است. «اشتداد، قرب، ابتهاج».

(س) بنابر استنباط بنده ادعای حضرت‌عالی قبلاً این بود که از همین معنای توسعه، اوصاف ساختار و کارایی بدست می‌آید به علت حکومتش و محور بودنش. ولی در حال حاضر این طور متوجه شدم که می‌فرمایید اوصاف ساختار ضرب در اوصاف توسعه نمی‌شود بلکه جمع می‌شود.

(ج) جمع هم صحیح نیست زیرا جمع نیز تکرار واحد، باید دو تا بشود؛ یعنی اگر بنا باشد جمع شود سه تا وصف ساختار داریم «محوری، متصرف، تابع» سه تا دیگر هم داریم «ظرفیت، جهت، عاملیت» جمع این‌ها ۶ تا می‌شود، ضرب می‌شود ۹ تا این‌ها وحدت آنها هم یکی است و ۳ تا می‌شود. ما ادعای جمع یا ضرب در این جا نداریم، ادعای ما این است می‌گوییم «اوصاف ساختار، اوصاف توسعه، اوصاف کارایی» اگر متقوم باشند باید یک چیز را برسانند؛ یعنی همان گونه که می‌گویید «جهت، ظرفیت، عاملیت» وقتی مجرد هستند، قابلیت پیدایش ندارند و یکی را می‌رسانند و یک رابطه برابر است با «ظرفیت، جهت، عاملیت» و بعد می‌گویید این یک رابطه باید در یک مجموعه ۲۷ تایی متقوماً قابل مشاهده باشد! در این جا هم عرض می‌کنیم این سه وصفی را که داریم، نه فقط در هم ضرب نمی‌شود (تا $3 \times 3 \times 3 \times 3$ بشود ۲۷) جمع نیز نمی‌شوند؛ یعنی همان جایی که ظرفیت دارید همان جا فاعل محوری است نه این که فاعل محوری به عنوان یک قید برای ظرفیت باشد. اگر آنها را در هم ضرب کنید معنایش این است که بپذیریم در بعضی جاها «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» باشد، ولی در مقابل آن «محوری محوری محوری» نباشد، احیاناً «جهت جهت جهت» باشد یا «عاملیت عاملیت عاملیت» باشد. چون اگر ما ضربشان کنیم، آنها نیز در هم ضرب می‌شوند، اگر ما از هر کدام از این سه تا، سه تا ۲۷ تا درست کنیم؛ یعنی از ۳ تای ظرفیت، ۳ بار در خودش ضرب کنیم که بشود یک ۲۷ تا و یک ۲۷ تای دیگر هم از ساختار درست کنیم و یک ۲۷ تای دیگر هم از کارایی، حالا این ۳ تا ۲۷ تا را که بخواهیم در هم ضرب کنیم نتیجه این می‌شود که «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» گاهی جلوی «محوری محوری محوری» قرار می‌گیرد و گاهی جلوی «تبعی، تبعی، تبعی» و یا «جهت، جهت، جهت» یعنی ۱۹ هزار شکل پیدا می‌کند که در این اشکال می‌توانید ظرفیت را در مقابل «محوری، محوری، محوری» و «تصرفی، تصرفی، تصرفی» و «تبعی، تبعی، تبعی». نه این که همیشه متناظر باشند و بشود گفت «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» برابر است با «محوری، محوری، محوری» چنین معنایی از ضرب کردن به دست نمی‌آید.

حالا فرق بین این دو معنا را عرض می‌کنیم. وقتی که شما می‌گویید «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» معنی «محوری، محوری، محوری» بودن را می‌دهد.

س: مثلاً در یک نسبیت دیگر مانند ساختار [نیز به این شکل است].

این معنایش این است که اگر این اوصاف به هم متقوم هستند باید فرضاً اگر «ولایت، ولایت، ولایت» داشتیم با «محوری، محوری، محوری» با «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» هر سه در یک جا هستند؛ یعنی در یک خانه از جدول هستند، در یک خانه بودنشان به این معنا است که به یک منتهی تبدیل می‌شوند، به نحوی که تقدم و تأخری نیز ندارند که بشود آن‌ها را از هم جدای کرد و مفسر هم نیز هستند.

س) یعنی خانه‌های جدول در آخر ۹ قید می‌شود؟

ج) یعنی خانه‌های جدول شما آیا باید ۹ قید داشته باشد؟ البته از دسته قیدهایی که ذکر شد، که اگر قرار شد در آخر داخل هفت هزار و چندی میلیارد ببریم و بگوییم هر خانه‌ای با ۸۱ قید ظرفیتی و ۸۱ قید ساختاری و ۸۱ قید کارایی که ۲۴۳ می‌باشد.

س) چرا می‌گویید ۸۱؟

ج) برای این که «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» را در خانه اول ۲۷ آوردید و به عنوان یک رابطه آوردید، ۲۷ رابطه آن که حاصل شود در این صورت ۸۱ رابطه می‌شود، آیا این مطلب روشن هست.

س) بله.

ج) در ۲۷ تایی که در سطح اول توسعه مشاهده می‌شود ۲۷ تا ۳ تایی هست. یعنی ۸۱ قید برای هر موضوع وجود دارد، قید توسعه در یک موضوع، آیا این کاملاً واضح است؟

س) بله.

وقتی به هفت هزار و اندی میلیارد می‌رسد؛ یعنی همین را باید به اندازه‌ای ضرب کنیم که هر موضوعی برابر با همین قیود، قید داشته باشد؛ یعنی ۲۷ رابطه که با ۸۱ قید توسعه در یک موضوع ترسیم می‌شود. باید عین آن را ۲۷ رابطه هم که با ۸۱ قید ساختار در یک موضوع ترسیم می‌شود داشته باشیم، همچنین ۲۷ رابطه که با ۸۱ قید کارایی در یک موضوع ترسیم شود لازم است. جمع قیود هر موضوع ۲۴۳ تا می‌باشد، آیا این مطلب روشن هست؟

س) چرا جمع زدید؟

ج) اگر بخواهیم وحدت داشته باشیم باید یا جمع کنیم یا ضرب انجام دهیم، اگر جمع کنیم، ۲۴۳ تا می‌شود و اگر بخواهیم ضرب کنیم باید ۸۱*۸۱*۸۱ باشد

عرض ما این است که اگر بنا شد وحدت داشته باشد؛ یعنی فاعلیت به فاعل دیگر تعلق دارد که در توسعه او فاعلیت کند، آن جایی هست که توسعه و فاعلیت و کارایی آن را ذکر کردیم؛ یعنی به اصطلاح با آوردن

این سه تا وحدت ۹ موضوع را تمام کردیم، چون که گفته شد فاعل چیست؟ گفتید فاعل در تعلقش به فاعل بالاتر فاعلیت می‌کند، که فاعل بالاتر در توسعه فاعلیتش، فاعلیت کند. آیا در این مطلب اوصاف توسعه وجود ندارد؟ یا اوصاف فاعلیت وجود ندارد؛ یعنی آیا اگر گفته شد فاعلیت می‌کند به معنای ایجاد فاعل کردن نیست؟ آیا معنای آن یک فاعل متعلق و فاعل متعلق نیست؟! آیا معنای آن توسعه زمانی و مکانی در خود آن نیست؟

حالا آیا اوصاف فلسفی نه اوصاف موضوعی، متقوم به هم هستند؟ معنای تقوم آنها این است که سه تای آنها را به یک وحدت برسانیم، نه به صورت جمع و نه به صورت ضرب، می‌توانیم برسانیم.

س) یعنی در ابتدا می‌گوییم وصف توسعه و وصف ساختار و وصف کارایی قابل انفکاک از هم نیستند. (ج) مثلاً ضبط صوت هم در جریان توسعه ساخته شده است. هم ملحق به یک فاعلی هست (برای مثال مربوط به یک شرکت یا سازمان) و هم کارایی آن در همان جا تمام شده است، آیا روشن شد؟ که این سه تا معنای جمعی و معنای ضربی نمی‌توانند پیدا کنند. و توسعه‌های آنها مانند مثالی که زدیم در مورد سه تا شیشه است، از این جهت مثال شیشه را می‌زنم که وقتی شیشه‌ها بر روی هم قرار می‌گیرند، فاصله آنها کمتر ملاحظه می‌شود، مثالی که از شیشه زده می‌شود، چون از سیلیس نور عبور می‌کند، بنابراین اگر از سه تا شیشه نور عبور دهید به نظر می‌آید که با یک شیشه عبور دهید فرق نکند. ملاحظه می‌فرمایید که چه عرض می‌کنم.

س) سؤال بنده در این قسمت نیست، بلکه سؤال در توسعه هست که یک «ظرفیت، جهت، عاملیتی» است و بعد برای این که این سه عامل تبدیل به ۲۷ شود، می‌گوییم سه تای متقوم به ۲۷ تا تبدیل شد، این یک مطلب است و بعد ۲۷ را که هم خواستیم نشان دهیم گفته شد در هر یک خانه از ۲۷ سه وصفی هست که این‌ها از هم قابل انفکاک نیستند؛ یعنی وقتی می‌گوییم «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» این سه وصف جدا شدنی نیست، جدا کردن آن برابر با دچار اصالت شیء شدن است. در آخر کار وقتی جمع بندی می‌کنیم، این مطلب را می‌گوییم. یعنی می‌گوییم؛ اگر اوصاف بخواهند متقوم دیده شود هم قابل انفکاک از هم نیستند و هم در یک سیر به ۲۷ تبدیل شدند. حالا اگر ما همین بحث را متناظر در «توسعه، ساختار، کارایی» قرار دهیم که از بعد دیگری به فاعلیت نگاه کنیم که از تنها بعد توسعه نیست، بلکه اگر بخواهیم وحدت موضوعی آن را از جهت «توسعه، ساختار و کارایی» ملاحظه کنیم، در آنجا هم بایستی همین سیر را به پیمایید؛ یعنی بایستگی بگوییم سه متقوم تبدیل به ۲۷ می‌شود و در آخر سر هم نتیجه‌ای که تحویل می‌دهد اوصاف «توسعه، ساختار و کارایی» از هم قابل انفکاک نمی‌باشد.

در این جا به نظر می‌آید همان مطلب بایستی تکرار شود، که بشود «توسعه، توسعه، توسعه» همین طور که در اینجا گفتیم «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» در یک جای دیگر هم «ساختار، ساختار، ساختار» در جای

دیگر «کارایی، کارایی، کارایی» را پیدا نکنیم، البته به عنوان آخر بحث مطلب شما را قبول می‌کنیم اما این که اینها چگونه تبدیل به یک نظام شدند، روشن نیست!

(ج) این که چگونه تبدیل به نظام می‌شوند، سؤال دیگری است.

یک سؤال این بود که آیا اینها قیودی هستند که با هم جمع می‌شوند یا این که با هم ضرب می‌شوند؟ این یک سؤال دیگر است.

(س) همین مطلب اگر از نظر کیفی روشن نشود، ما وارد بحث آن نمی‌توانیم بشویم.

(ج) یک سوال این هست که کثرت اینها چه طوری می‌شود یک سؤال هم درباره این است که وحدت آنها چه طوری می‌شود، آیا وحدت آنها از راه جمع یا ضرب یا اتحاد آنها با هم است؟!

(س) این روشن است، در آخر کار بایستی برسد به این که نه جمع و نه ضرب است! بلکه وحدت موضوع هست، ما نمی‌توانیم بگوییم یک موضوعی داریم که در توسعه ملاحظه می‌شود و یک موضوعات دیگری هست که در ساختار مطرح می‌شود. و یک موضوعات دسته سوّمی هم هست که در کارایی مطرح می‌شود.

(ج) هر چند این سه تا را در سه دستگاهی که درست می‌کنیم، بگوییم اینها را قید هم قرار دهید، مثل دانه‌های تسبیح، ۸۱ دانه از این رده و ۸۱ دانه هم از رده دوّم که ساختیم، برداریم و سرنخ کنیم، ۸۱ دانه هم از رده سوّم سرنخ کنیم. یک تسبیح ۲۴۳ دانه‌ای درست کنیم، یا این که یک تسبیح (۸۱ ضرب در ۸۱ ضرب در ۸۱) درست کنیم مراد ما هیچ کدام از این ها نیست؟! پس موضوع دیگری داریم که تقدم دارد بر موضوع دوّم، این که نحوه‌ی توسعه یافتن کثرت در مدلتان از نظر استدلال فلسفی چیست؟

نحوه‌ای که، حالا چرا می‌گویید یک بار برای ظرفیت، و یکبار برای ساختار و یک بار هم برای کارایی، باید انجام دهیم؟ این دو تا، موضوع اصلی صحبت است!

موضوع اول این که «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» را که ملاحظه می‌فرمایید در این جا در چند شکل و در چند سطح می‌شود ملاحظه کنید در یک سطح زیر ظرفیت اول بنویسیم ظرفیت، و بعد هم زیر ظرفیت دوّم بنویسیم جهت، زیر ظرفیت سوّم بنویسیم عاملیت، و نتیجه بگیریم یک رابطه، خالی از «ظرفیت، جهت، عاملیت» نیست، ولی منزلت این یک رابطه، در ۲۷ رابطه مشخص می‌شود؛ یعنی در عین حالی که این ۳ تای متقوم «ظرفیت، جهت، عاملیت» داریم، ولی این سه تا از یک وصف در یک مجموعه ۲۷ تایی ساخته شده است؟ یعنی مثلاً اگر بگویید سه تا ظرف لازم هست، که این سه ظرف را هم از آهن ساخته‌اند، از این که این سه ظرف آهنی، روی هم قرار داده شده است، هر چند جنس آن با جنس چیزی که هست؛ یعنی ظرفیتی که هست، تناسب آن به یک نحو است و ظرفیت دوّم تناسب جهتی دارد. تناسب سوّم، عاملیتی هست!

(س) مظروف‌های آنها فرق می‌کند!

(ج) خیر. بفرمایید فرم ظرفها فرق دارد، به طوری که یکی از آنها تمام کننده‌ی جهت است و یکی از آنها ظرفیت و دیگری هم عاملیت را تمام می‌کند. ملاحظه بفرمایید «ظرفیت، جهت، عاملیت»، روی هم، ولی در جایگاهی قرار گرفته‌اند که نسبت به مجموعه، نقش «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» را دارند، ولی در مجموعه ۲۷ تایی که ۹ تای آن نقش ظرفیتی دارد، نهایت یکی از آنها «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» هست و یکی دیگر از آنها «ظرفیت، ظرفیت، جهت» هست و یکی از آنها هم «ظرفیت، ظرفیت، عاملیت» هست، یکی هم «ظرفیت، جهت، ظرفیت» است و الی آخر منزلت و ۹ تا ربط دیگر هم، منزلت جهت است، دیگری ۹ تای دیگر منزلت، منزلت عاملیت است، هر چند این‌ها در ۲۷ که قرار گرفتند، متقوم هستند؛ یعنی معنای این‌ها معنی یک موضوع از هم بریده، که با هم جمع بشوند نیست؛ یعنی متقوم هستند.

(س) یعنی همان صحبتی که در سه می‌گفتیم، نسبت به سطوح هم می‌گوییم.

(ج) با ۲۷ تا ربط یک موضوع متقوم به ما تحویل می‌دهد، که نمی‌تواند هیچ یک از رابطه‌های آنها جدا شود، اگر جدا شد دیگر آن موضوع فلسفی را نداریم. حالا این موضوع فلسفی در چه رتبه‌ای هست، این موضوع فلسفی در عین حالی که کلاً اوصاف ظرفیت، معنی ظرفیتی را در کل فلسفه ما دارند، در عین حال این اصول موضوعه، معنی ظرفیتی نسبت به توسعه خود این «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» دارد، یعنی چه؟ یعنی در ۷ هزار و ششصد میلیارادی که داریم، موضوعی که محور قرار می‌گیرد، موضوعی داریم که ۲۷ تای آنها فقط ظرفیت هست، تا آخر کار که برویم همین طور هست. همین طور که در اینجا ظرفیت، ظرفیت داریم در آنجا نیز موضوعی داریم که فقط ۸۱ ظرفیت هست.

(س) یعنی می‌فرمایید آن موضوعات را هم به دو دسته «ظرفیت، جهت، عاملیت» دسته‌بندی می‌کنیم.

(ج) می‌گوییم در مرحله‌ی ظرفیت و در اوصاف توسعه، در همه آنها هست، یعنی این ستون در خودش ضرب می‌شود. بعد، از آن یک قید گرفته می‌شود، به فرض ظرفیت گرفته می‌شود. برای مثال این ستونهای جدول، جدا جدا در هم ضرب و بعد هم، همه‌ی ستونها بر روی هم ضرب می‌شوند؛ یعنی اگر یک سطح از جدول را یک بگذاریم، یک بار در خود آن ضرب می‌شود، بعد حاصل ضرب آن ضرب در حاصل ضرب ستون دوم می‌شود. آیا روشن هست.

(س) خیر. چیزی که در جلسه قبل اثبات کردیم، برای ظرفیت فلسفه، که برای تبیین همین مطلب

فرمودید.

(ج) مثال ساده‌ی آن در «ولایت، تولی، تصرف» مطرح است و آن اوصاف با همدیگر فرق دارد و به اصطلاح مخلوط در ذهن نمی‌شود و من راحت‌تر می‌توانم آن را عرض کنم. عرض کردم بر نحوه‌ی ضرب «ولایت، تولی، تصرف» را به صورت سطر می‌نویسم و به صورت ستون هم می‌نویسم و در هم ضرب می‌کنیم با این

کار چه گونه می‌شود؟ با این کار شما مقید شده به «ولایت، تولی و تصرف» خواهید داشت و به العکس، آیا این مطلب برای شما روشن هست، یا خیر.

(ج) در جلسه قبل فرمودید اوصاف کارایی بایستی به موضوعات برسد؛ یعنی سطح آخر باید به موضوعات برسد و بالعکس واقع نمی‌شود.

(ج) یک نحوه‌ی ضرب کردن هست، که بایستی تمام شود و این نحوه‌ی ضرب کردن هم درون جدول تولید و هم ساختار و هم کارایی هست.

(س) ثابت بایستی باشد نه متغیر.

(ج) بایستی که روش داشته باشد، و روش آن را در یک سطر می‌نویسم «ولایت، تولی، تصرف»، به صورت افقی، در یک سطر عمودی هم «ولایت، تولی، تصرف» می‌نویسم، این‌ها را در هم ضرب کردیم معنای آن است که یک سطر آن معنی وصف و یک سطر آن معنی موصوف داشته باشد، که عین همین مطلب را در جمله مراعات کرده‌ایم. که گفتم ظرفیت سطر اول به عنوان وصف و عین همین را هم به عنوان موصوف در هم دیگر ضرب می‌کنیم، که یک ۲۷ تا بدست می‌آید؛ یعنی ۲۷ تا سه تایی که ۸۱ می‌شود.

(س) این اصل موضوعی که در ضرب داریم حرف درستی است ولی تطبیق آن چگونه است؟

(ج) این را به عنوان «ب» این را به عنوان «ج» قرار می‌دهیم، این مطلب عین «ولایت، تولی، تصرف» یک بار به صورت سطر نوشته می‌شود یک بار به صورت ستون نوشته می‌شود.

(س) این ۲۷۸ می‌شود؟

(ج) این که در هم ضرب می‌شود، ۲۷ تا سه تایی می‌شود، که ۸۱ می‌شود، بعد برای سطر دوم هم عین همین کار را می‌کنیم

(س) برای «ب» که فرمودید

(ج) خیر، برای این سطر است. «ظرفیت، جهت، ظرفیت» و «ظرفیت، جهت ظرفیت» و «ظرفیت، جهت، جهت» و «ظرفیت، جهت، عاملیت».

(س) این برای هر کدام از این ۹ تا، یک ۲۷ تا می‌شود؟

(ج) برای هر کدام از این ۹ تا، یک ۸۱ می‌شود که ۲۷ تا سه تایی هست.

(س) برای خود این سه تای اول که بخواهیم در همین ظرفیت حساب بکنیم.

(ج) این را هیچ گاه به صورت تک حساب نمی‌کنیم، بلکه یک رابطه می‌گیریم و از اول «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» تا آخرش یک رابطه هست، که اسمش را رابطه «الف» می‌گذاریم، یک رابطه‌ی دیگر را هم «ب» می‌نامیم، که «ظرفیت، ظرفیت، جهت» می‌باشد و یک رابطه‌ی دیگر را هم «ج» می‌نامیم که «ظرفیت، ظرفیت، عاملیت» می‌باشد.

(س) پس برای سطر دارید می‌فرمایید»

(ج) این سطرمان هست، عین خود این سطر را در خودش ضرب می‌کنیم که حاصلش ۲۷ تا می‌شود؛ یعنی حاصل یک ۲۷ تا است که برابر ۸۱ قید است، این سطرمان هم دوباره ۲۷ تا است که برابر با ۸۱ قید است، این سطر دیگر هم برابر با ۲۷ تا است که برابر با ۸۱ قید می‌باشد، بعد عین این عملی را که در یک سطر انجام دادیم، در این ۳ تا ۲۷ تا انجام می‌دهیم؛ یعنی ۲۷ اول را به صورت سطر می‌نویسیم و ۲۷ دوم را به صورت عمود می‌نویسیم، تا بالایی‌ها را برای پایینی‌ها وصف قرار بدهیم. بعد اگر ما بخواهیم همان کاری که در سطر و ستون کردن و وصف و موصوف درست کردن انجام بدهیم و کل «ولایت، تولی، تصرف» را بخواهیم برای «اصلی، فرعی، تبعی» وصف قرار بدهیم.

(س) اصل فرعی و تبعی فعلاً در بحث دیگری است و در این جریان نیست.

(ج) این مطلب را برای این که شما وصف و موصوف دادن را به ذهن بیاورید، ذکر کردم، ما نیازمند به وصف و موصوف کردن هستیم، به خاطر این مطلب نیازمند هستیم که یک بار خود این سطرها را به صورت؛ یعنی یک نه قید را ...

(س) البته خود این که این کار را می‌کنیم، تا به ۲۷ وصف و ۸۱ تبدیل شود، من برای روشن است، منتها اصل این کار به خاطر چیست؟

(ج) این کار یک سیر دارد که اگر بتوانیم تا آخر عناوین اصولی که از نظر فلسفی داریم انجام دهیم، دیگر هیچ شکلی از طرف بالا به پایین باقی نمی‌ماند، مگر این که آنها را آورده باشیم.

(س) یعنی آن ۷۶۰۰ میلیارد موضوعی که می‌فرمایید، روش بدست آوردن اوصاف از این طریق می‌باشد؟

(ج) بله. احسنت. یعنی هر گاه این را برای اینها وصف قرار بدهیم. عین این است که در ولایت برای «اصلی، فرعی، تبعی» وصف قرار داده باشیم.

(س) استدلالی که در جلسه‌ی قبل داشتیم این بود که هرگاه دو موضوع را در نظر بگیریم فرض می‌کنیم کل این صفحه، یک موضوع می‌شود، یک ۲۷ تایی عین همین کنار این باشد....

(ج) و در این یکی مختلف باشد، جمیع اختلافات را می‌گفتیم، حالا یک قدم قوی‌تر از آن را بحث می‌کنیم، اختلافات درست است، منتها آیا هر گونه اختلافی را می‌خواهیم، یا اختلافی که در یک روش خاص به آن برسیم، ما از پایین هم می‌توانیم وصف و موصوف بکنیم، آن وقت بر عکس در می‌آید؛ یعنی ما هرگاه به جای این که ضرب را از بالا شروع بکنیم ... آن طریقی که به دست آوردیم درست بود و ظرفیت فلسفه‌مان ۷۶۰۰ میلیارد می‌شود.

(س) می‌خواهم بگویم آن یک روش داشت

(ج) خیر. در آن روش ذکر نکردیم.

(س) چرا؟

(ج) یعنی عین این روش یا یک روش دیگری را ذکر کردیم؟

(س) ما آنجا، روی این بحث داشتیم که برای پیدایش موضوعات، نه اوصاف، تقوم موضوعات سهم تأثیر وصفها را در همدیگر نشان می‌دهد. از این طریق

(ج) این بحث که الان هم وجود دارد، که تقوم باید ۲۷ تا رابطه باشد

(س) در مقابل ۲۷ رابطه دیگر

(ج) بله. در مقابل ۲۷ رابطه‌ی دیگر باشد. و باید اختلاف هم داشته باشند، منتها راه رسیدن به آنها چیست؟ آیا هر نوعی، ضربی است، شما برای به دست آوردن ۷۶۰۰ میلیارد...

(س) یعنی می‌خواهم بگویم ما در جلسه قبل از همین طریق ۷۶۰۰ میلیارد را به دست آورده‌ایم

(ج) بله. می‌شود درست کرد، بیش از ۱۰ نوع می‌شود آن را به دست آورد؛ یعنی ظرفیت فلسفه شما یک نوع برای به دست آوردن ندارد و منتها یک نوعش صحیح هست؛ یعنی مثلاً شما این سه تا را بگیرید و بگویید «ولایت، اصلی، سیاست» را ضرب در خودش می‌کنیم، بعد در مرتبه بعد «احکام، التقاطی، شکل پذیر» را ضرب در خودش بکنید، بعد بگویید آن ۲۷ را ضرب در این ۲۷ تا می‌کنیم؛ یعنی از روی قطر جدول می‌آید انجام می‌دهید بعد بگویید این سه تا (منابع طبیعی، مدیریت خانواده، برنامه تخصیص) را ضرب در خودش بکنیم این هم می‌شود ۲۷ تا، بعد بگویید برای بار سوم ضرب بکنیم، نوزده هزار تا از این به دست می‌آید، نوزده هزار تا هم از این طرف و نوزده هزار تا از طرف دیگر درست کنید. شما می‌توانید به اشکال مختلفی این نوزده هزار تایی را در هم ضرب کنید، اصلاً شما می‌توانید بگویید این ستون را، این ۹ تا را، در خودشان ضرب می‌کنیم و «سه به سه، سه به سه، سه به سه» وصف و موصوف می‌کنیم پایین می‌آوریم.

(س) حالا اگر بخواهیم یک روش واحد در توسعه موضوعات بدهیم؟

(ج) شما در همان توسعه موضوعات می‌گویید این غلط در می‌آید، چون آن چیزهایی که در جدولمان حاکم هست، باید حکومتش را تا آخر کار حفظ کنیم.

(س) در این جا که ما ۲۷ رانشان دادیم، حکومت کل این‌ها که یک ظرفیت و یک جهت و یک عاملیت هست نسبت به این که درون این، اختلافهای دیگر دارند؛ یعنی دو سه تا سطرشان روشن است؛ یعنی از شامل به درون که می‌رویم سطوح روشن است اما از ابتدا هم اگر بخواهیم شروع بکنیم، می‌توانیم بگوییم این یک، ۲، ۴؛ یعنی می‌توانیم عدد بگذاریم...

(ج) خیر، من می‌خواهم بگویم کاملاً روشن است؛ یعنی اگر ۲۷ تایی این سطر را می‌نویسید، بعد ۲۷ تایی سطر دوم را هم می‌نویسید، بعد ۲۷ تایی سطر سوم را می‌نویسید.

(س) خیر، هنوز به آنجا نرسیدیم، بلکه در اصل این بیاییم که چگونه می‌شود که «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» بر ۲۶ تایی دیگر حکومت دارد، چون باید این مطلب روشن شود، باید بگوییم این شماره‌ی یک ماست، باید علت را معلوم کنیم تا بعداً همین را جریان بدهیم.

(ج) علت این که ما می‌گوییم این را وقتی می‌خواهید ضرب بکنید؛ یعنی وصف قرار بدهید و موصوف آن را هم عین خودش قرار بدهید، ما می‌خواهیم بگوییم این سه تایی اولی نسبت به سه تایی دومی و سه تایی سوّمی، وقتی در ستون قرار می‌گیرند، آیا اوصاف اولین رتبه‌ی شما مقدم قرار می‌گیرد یا این که مقدم قرار نمی‌گیرد؛ یعنی اگر شما می‌آمدید و وارونه می‌نوشتید؛ یعنی می‌نوشتید «ظرفیت، ظرفیت، عاملیت» این سطر اوّل‌تان بود، و سطر دوّم‌تان هم «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» بود و سطح سوم‌تان هم «ظرفیت، جهت، ظرفیت» بود، آیا ۲۷ تایی که تحویل می‌داد فرقی می‌کرد یا نه؟

(س) بله فرق می‌کند.

(ج) فرقی این است که هرگاه از بالا به پایین سیر بکنید و روشی برای حفظ کردن بالا به پایین بدهید.

(س) در نوشتن این‌ها در آن جدول ۹ تایی شما این رعایت شده است؟

(ج) در جدول ۹ تایی هم می‌بینید بزرگ شدنش دفعی نیست لذا رعایت شده است.

(س) یعنی اگر الان بتوانیم یک تطبیقی بر آن مقدماتی که طی کردیم و تا به اینجا رسیدیم، بکنیم، شامل و مضمولی این سریع روشن می‌شود.

(ج) این «ظرفیت، جهت، عاملیت» و این جا هم «ظرفیت، جهت، عاملیت» است، این‌ها خیلی با هم فرق می‌کند، وقتی می‌خواهید وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت» را در سطر بنویسید، اولین جمله‌تان ظرفیت باشد و دومی جهت، سوّمی عاملیت باشد، ولی بیایید یک کار برعکس بکنید و بگویید در ستون، عاملیت را بالا می‌نویسم.

(س) این روشن است که ترتیب «ظرفیت، جهت، عاملیت» درست است، ولی این جا می‌توانیم «ظرفیتِ ظرفیت» و یا «ظرفیتِ ظرفیت» باز این هم دو معنا دارد.

(ج) یعنی می‌خواهم عرض کنم که این «ظرفیتِ ظرفیت» این که شما می‌گویید دو معنا دارد، مثلاً جایی را که «جهتِ ظرفیت»، «عاملیتِ ظرفیت»، حالا اگر بر عکس کنید این چه معنایی می‌دهد.

(س) یعنی دو گونه می‌شود نوشت، یک وقت می‌نویسیم «ظرفیتِ ظرفیت، جهتِ ظرفیت، عاملیتِ ظرفیت» و یک وقت هم ممکن است بنویسیم «ظرفیتِ ظرفیت، ظرفیتِ جهت، ظرفیتِ عاملیت».

(س) پس شما «ظرفیتِ جهت» را سؤال می‌کنید که آن جایش در جدول هست. (س) خیر می‌خواهم بگویم اگر این را اصل قرار دادیم تا آخر هم همین حفظ می‌شود

ج) خیر. فرق این دو را می‌خواهم حساب کنم، این جا ما «ظرفیتِ جهت» را در جدول داریم، که شما می‌گویید، ولی چه فرقی دارد با این که اینجا قرارش می‌دادیم.

س) در اینجا باید استدلال فلسفی بیاورید.

ج) بله. استدلال فلسفی می‌آوریم، چه فرقی بین این که «ظرفیتِ جهت» را در سطح دوم بنویسیم، با این که «ظرفیتِ جهت» را در سطح اول بنویسیم، وجود دارد هرگاه چنین کاری را بکنیم در این صورت باید بپذیرید که موصوف ما سطر است و وصف و اصلی و فرعی را در آن رعایت نکنیم؛ یعنی شما برای پیدایش نظام «اصلی و فرعی» یا «متصرف و تبعی» را قائل هستید. یا می‌گویید که اینها باشد یا نباشد فرقی ندارد، اگر بگویید حتماً اصلی و فرعی؛ یعنی یک فاعل متعلق به فاعل بالاتر داریم، اگر بگویید جهت همیشه تعلق به ظرفیت دارد و عاملیت تعلق به؛ یعنی اینها هم باید فاعل باشند؛ یعنی جهت هم باید ایجاد یک دسته‌ایی از فاعل باشد و باید یک نحوه تولی به این داشته باشد. اگر این گونه هست پس شما باید حتماً یک روش از این دو روش را انتخاب بکنید، یا بگویید ما موصوفها را؛ یعنی اصلی‌ها را، سطر قرار می‌دهیم. و عمودی‌ها را تابع قرار می‌دهیم علت این که این را اصل قرار دادیم ما می‌خواهیم این را بزرگ بکنیم و سطوحی را حاکم و سطوحی را محکوم قرار بدهیم، به نظر می‌رسد سیر ترتیبی در تولی به وسیله سیر عمودی بیشتر مشخص می‌شود تا سیر افقی، در هر نموداری به وسیله سیر افقی همیشه هم عرضها را نشان می‌دهند و سیر عمودی برای نشان دادن قدرت از بالا به پایین می‌باشد.

س) چرا سیر قدرت را به موصوفها می‌فرمایید؟

ج) موصوفهایتان مگر فاعلها اصلی نیستند و مگر وصفها فاعل تبعی نیستند، وصف و موصوف نسبت به هم متقومند ولی نه این که اصلی و فرعی نداشته باشند یکی از آنها تولی مکانی و دیگری تولی زمانی دارد.

س) از نظر ادبی چرا تقدم و تناظر را رعایت می‌کنیم.

ج) چون همیشه ما باید به واسطه یک علائمی معنای تقدم و تأخر را حتماً در نوشته‌مان بیاوریم؛ یعنی می‌توانیم در نوشته بگوییم که هیچ گونه نظامی نداشته باشد، خوب اگر نظام نداشته باشد یک کلمه هم ساخته نمی‌شود، تا شما به آن فاعل بگویید، خود ظرفیت هم یک نظامی دارد، اول حرف «ظ» بعد «ر» بعد «ف» «ی» بعد «ت» ... شما در هیچ کجا نمی‌توانید بگویید که من کلمه و جمله و مقاله و نظام را رعایت نمی‌کنم، این نظام ابتدایی ترین مسئله‌اش این است که باید اصلی و فرعی داشته باشد، هیچ فرقی ندارد که شما قرار بگذارید که البته ابتدائاً می‌گوییم فرقی ندارد و الاً بعدها خیلی فرق می‌کند) از این طرف نوشته بشود، مانند علم ریاضی، ولی سطر اول این خوانده می‌شود و سطر دوم این و سطر سوم این خوانده می‌شود یعنی وقتی ما می‌خواهیم سطوح را ملاحظه بکنیم در همه نمودارها چیزی را بالاتر قرار می‌دهند، چیزی را کنارش هم افق و هم عرض با او قرار دادند؛ یعنی به عبارت دیگر سطح، همیشه هم عرض را نشان می‌دهد،

به خلاف عمود که همیشه در طول را نشان می‌دهد. این ابتدائاً از نظر قرارداد است و لکن از نظر فلسفی وجود وصف و موصوف بودنش است که شما حتماً باید یک طرف را اصلی قرار بدهید و به یک طرف هم تولی داشته باشید بعد کل جدولتان به این تولی پیدا می‌کند، و وقتی آن را بیاورید در ۲۷ تا، مجبورید بگویید همه به این تولی پیدا می‌کند. آیا تا این جا روشن شد؟

س) بله.

و صلی الله علیه و آله و سلم

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۱۱/۱۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۵

فهرست

- ۱ - سیر مطالب لازم به بررسی در بحث کمیت
- ۱/۱ - ضرورت بحث کم اولین مطلب لازم بررسی در بحث کمیت
- ۲/۱ - تعیین جایگاه بحث کم در مبانی استدلالی دومین مطلب لازم به بررسی در بحث کمیت
- ۳/۱ - اثبات اصول کمی بر مبنای ولایت سومین مطلب لازم به بررسی در بحث کمیت
- ۲ - بررسی ضرورت بحث کمیت
- ۱/۲ - عدم امکان «ایجاد و تعریف کیفیت» در صورت حذف تناسب (کمیت)
- ۲/۲ - حذف خصوصیت در صورت مطلق ساختن کیفیت (حذف تناسب) در درون یا بیرون
- ۱/۲/۲ - بازگشتن اختلاف خصوصیات به اختلاف نسبت
- ۲/۲/۲ - اختلاف نسبت نتیجه نظام دارای کیفیات
- ۳/۲/۲ - تساوی نسبت به معنای تساوی در تعلق و قرب و بعد
- ۳/۲ - تقوم اختلاف کیفیت (اوصاف) و اختلاف کمیت (تناسبات)
- ۱/۳/۲ - کم توصیف قانونی کیف، و کیف توصیف آثار کم است
- ۲/۳/۲ - ایجاد کم (وزن) و کیف (جنس) در وزن ملکولی اشیاء
- ۴/۲ - تعریف نسبتها به «فاعلهای تبعی»
- نسبت به معنای ربط (فاعل تبعی) بین دو فاعل که یکی به دیگری متعلق است
- ۵/۲ - معیار گرفتن کل (وحدت) برای سنجش نسبتهای درونی
- ۱/۵/۲ - معیار قرار نگرفتن یک نسبت برای سنجش بقیه نسبتها
- ۲/۵/۲ - وحدت (یک) حاصل مجموعه تناسبات

- ۳/۵/۲ - تقوم تناسبات و وحدت (یک)
- ۶/۲ - ضرورت کم به واسطه ضروری بودن اشتداد
- ۱/۶/۲ - اشتداد و حاصل کثرت تناسبات (کمیات)
- ۲/۶/۲ - توسعه اوصاف حاصل کثرت تناسبات
- ۷/۲ - ضرورت کم به واسطه ضروری بودن تصرف و تولی فاعل تصرفی
- ۱/۷/۲ - جدا نبود تولی و تصرف فاعل تصرفی از تناسباتی (کمیات)
- ۲/۷/۲ - عدم امکان تصرفات یک سال برای فاعل تصرفی
- ۳/۷/۲ - پذیرش تناسبات در تولی، و ایجاد آن در تصرف
- ۳ - کمیت (ریاضیات) حاصل برخورد فاعلها
- ۱/۳ - نسبت بین تولی و ولایت معین کننده منزلت فاعل در ایجاد نسبت
- ۲/۳ - ایجاد «تناسبات ریاضی» (و نه اعداد مساوی) به واسطه تصرفات فاعل تصرفی
- ۳/۳ - امکان پیدایش تناسبات ریاضی در نظام فاعلیت
- ۴/۳ - پذیرش مقیاس انتزاعی به عنوان الفبای ریاضی نه ادبیات ریاضی
- ۱/۴/۳ - تفاوت الفبا و ادبیات
- ۲/۴/۳ - درت رجمه دو زبان مفاهیم و تناسبات مورد مفاهمه است نه معانی حروف

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعوذ بالله صحبت در مورد فلسفه کمّ نسبت به «مدل» است یعنی اصل بحث ما بحث مدل است و سپس می‌خواهیم ببینیم که اولاً چه نیازی به وجود کمّ است؟ یعنی در اولین مرتبه صحبت از این است که ما اگر کمّیات را در عالم نداشته باشیم چه نقصی در کار ما وارد می‌شود و اصلاً فلسفه احتیاج ما به این کمّ و دلائلی که اثبات‌گر ضرورت وجود مفهوم کمّ و کمّیات را در زندگی ما و مدل (است، چیست؟) این یک بحث ...

و اما بحث دوم این است که معلوم گشت که این چنین نیازی وجود داشته و علی فرض چنین چیزی تمام شد آن‌گاه بایست ببینیم که رابطه آن با سایر مبانی فلسفی ما چه نحوه رابطه ای است و چه جایگاهی را داراست؟ البته غرض ما از جایگاه در اینجا غیر از اثبات ضرورت است بلکه منظور ما این است که مبنای استدلالی آن به چه قسمتی از استدلالات مربوط می‌شود؟ این یک فرع است از فروع مفاهیم و تعاریفی که داریم، یعنی تعاریف کمّی و کیفی و ... پس غرض این است که در میان تعاریف این تعریف به کجا بازگشت دارد و اگر برخواسته از همه اصول است بازگشت به چه سطحی می‌کند؟ اگر بازگشت به بخشی از اصول می‌کند به چه اصلی از اصول، راجع است؟ در این هم بحث دوم است.

پس وقتی که حدّ آن کم و کیف در تعریف ما تعیین شد که کجاست و چیست؟ و نیاز آن چیست و مبنای آن به کجا برگشت پیدا می‌کند، مرحله سوم مطرح می‌شود که عبارت است از این که استدلالاتی که برای اثبات اصول آن کمّ داریم، چیست؟ و نهایتاً از آن اصول چه تعاریف کمّی برای ما اثبات می‌گردد؟ این سیری است که بحول الله تعالی و استعانت از ساحت مقدس حضرت حجت (عج) بایست دنبال شود.

اما فلسفه کمّ با فرض اینکه کمی در عالم، موجود نباشد باعث صدمه خوردن چه چیزی می‌شود؟ معنی آن این است که حذف تناسب در میان کیفیات را صورت دهیم که آن‌گاه دیگر کیفیات قابل تعریف نباشد بلکه حتی قابل ایجاد نیز نخواهند.

یعنی ما می‌خواهیم ثابت کنیم که وقتی شما می‌خواهید چیزی را درست کنید بایست «مقدارهایی» را در بین اجزاء آن لحاظ کنید و نیز مقدارهایی را بین این شیء و اشیاء دیگر بایست در نظر بگیرید. مثلاً می‌خواهیم حلوا درست کنیم که بایست مقدار احتیاجمان به شکر و روغن و آرد که نسبت‌هایی میان آنها وجود دارد (را لحاظ کنیم) مثلاً می‌گوییم که چند استکان شکر و چه مقدار روغن و یا آرد لازم است تا در مراحل پخت تبدیل به حلوا گردد. و از طرفی هم بایست در نظر بگیریم که چه مقدار پول در اختیار داریم که با آن حلوا خریداری کنیم؟ آیا مثلاً بدون هیچ گونه حسابی آن پول را به آرد و شکر و روغن تبدیل کنیم تا با آن حلوا خریداری شود به طوری که دیگر نیازهای خودمان مثل پوشاک و مسکن و حمل و نقل و را در

نظر نگیریم؟ یا اینکه نسبت و مقداری بین این کیفیت و سایر کیفیات هست که مجموعه آن، شرایط زیست را تشکیل می‌دهد که یکی از آن مجموعه، تغذیه است و یکی از موارد تغذیه هم مثلاً حلوا است؟ چرا که حلوا را جای آب نمی‌توان خورد تا رفع عطش شود یا جای هر غذا یا پوشاک یا مسکن و ... نمی‌توان مورد استفاده قرار داد. علاوه بر این بعداً هم خواهیم گفت که ظرفی که مثلاً برای پخت حلوا مورد احتیاج است در واقع بخشی از وسایل مورد نیاز ما است.

پس مطلق ساختن هر یک از کیفیات چه از درون و چه از بیرون، امری انتزاعی است. یعنی شما نمی‌توانید یک خصوصیت را مطلق کنید، که در غایت بنابر فرض مطلق بودن این خصوصیت، در واقع از خصوصیت بودن می‌افتد. البته می‌توان اشاره ای به بحث گذشته داشته و بگوییم که اوصاف اگر به صورت جدا و تجزیه دیده شوند نمی‌توانند کیفیت و مجموعه ای را تحویل دهند.

اگر بنا شد اوصاف مختلف باشند، اختلاف آنها بالواقع به اخلاف نسبت بازگشت پیدا می‌کند. ما در این دوره بحثی که داریم به یاری خدا مسئله اختلاف نسبت را در ضرورت، در ریشه و مبنا اصول و ثمرات ذکر خواهیم کرد. یعنی اصولاً در ابتدا به بحث نفی ای آن نمی‌پردازیم. بلکه اول بخش اثباتی آن را کاملاً (در قالب) اختلاف نسبت، توسعه نسبت و خود نسبت را که موضوع بحث ما است را تمام کرده و سپس در حاشیه تطبیق کرده که این با امور ریاضیات چه تفاوتی داشته و مسائلی که در ریاضیات طرح می‌شود با مسائل آنجا چه تفاوت‌هایی دارد؟

پس بحث اول این است که اوصاف، اوصاف نمی‌شوند. یعنی کیفیات، تحققاً کیفیات نمی‌شوند، مگر به وسیله اختلاف نسبت. به عبارت دیگر وقتی که می‌گوییم فلان چیز گرم است و فلان چیز سرد است بایست اختلاف نسبتی در کار بوده باشد. و یا اگر می‌گوییم که حلوا مزه خاصی را دارد بایست اختلاف نسبتی بین آرد و روغن و شکر موجود بوده باشد. و وقتی داخل مجموعه آنها را هم لحاظ می‌کنیم معنی آرد بودن که با معنی شکر بودن تفاوت دارد به خاطر این است که آنجا نیز نسبت‌هایی دیده می‌شوند که آرد دارای نظام و ساختاری غیر از نظام و ساختار شکر است چرا که اگر هر دو دارای یک نظام بودند و تا آخر نیز همین امر ادامه داشته باشد دیگر بین آرد و شکر مابه الاختلاف وجود نداشت. لذا بایست ما به الاختلافی در ساختار آنها وجود داشته باشد (حال ساختار اولیه آن، مولکول آنها باشد یا ساختار درونی آنها یا پایینتر آنها هر چه باشد فرقی نمی‌کند، اما مهم این است که) هر چه جلو می‌رویم بایست [اختلاف در این امور] بازگشت به اختلاف نسبت پیدا کند. حال مبدأ آن چیست که دارای اختلاف نسبت می‌شوند [نظرات، مختلف است] مثلاً ما قائلیم که فاعلیت است و دیگری می‌گوید انرژی و قدرتی است که در حال تحرک است و سومی می‌گوید مبدأ برای آثار است، که در هر صورت کاری به این اختلاف نظرات نداریم، بلکه فعلاً می‌گوییم که بایست اختلافی در ساختار وجود داشته باشد. حال از آن به اختلاف در حدود وجد تعبیر شود یا اختلاف در ذات

ماهیت یا در حرکت یا در فاعلیت [بحث دیگری است که جای خود دارد] پس اختلاف در نظام و ساختار ضروری است لذا نظام آرد عین نظام شکر و روغن نیست. پس از مجموعه آرد و شکر و روغن بایست اختلافی بین نسبتهای آنها با کیک و بیسکویت موجود باشد که می‌گویید ساختار این نسبتها و عبارتها بگونه دیگری عیار آنها را مختلفاً درست کرده و تغییر دهیم.

حال این اختلاف در نسبت ابتدئاً «ضرورت اینکه نسبت و اختلاف نسبتی وجود دارد» را ثابت می‌کند یعنی موضوع اختلاف نسبت، خود نسبت است، حال اینکه آیا نسبت را به واحدهایی مساوی تقسیم کنیم؟ مثلاً، نسبتی را که بین آرد و شکر و روغن هست با استکان اندازه بگیریم یا بگونه دیگری است باشد برای بعد.

پس ما مسئله نسبتی را که مطرح کردیم و گفته شد که مثلاً مجموعه ای به نام حلوا داریم، که ممکن است بگویید اختلاف در سهم آرد و شکر و روغن که مورد نیاز است به حسب اختلاف سهم آنها که در آن مجموعه است، می‌باشد. یعنی در حقیقت پیدایش منته‌ای به نام کیفیت خاصی که حلواست و دارای اوصاف خاصی است بازگشت به تناسبی که بین مواد آن است پیدا می‌کند. یعنی دارای یک نظام و ساختار است. تناسبی که وجود دارد آیا بایست به «مقیاس» تعریف شود که حرف دیگری است. فعلاً ما در قدم اول بنابر اثبات این معنی داریم که اینها دارای نظم، نسبت و تناسبی هستند. وجود ریاضیات و تناسب در عینیت غیر از این است که ما تعاریفی داشته باشیم که بتوانیم آن تعاریف را وسیله کار خود قرار دهیم. البته آن بحث هم مناسب است، اما فعلاً بحث ما در مورد وجود تناسب و وجود نظام است.

نظام دارای تناسباتی است و همه عناصر تشکیل دهنده نظام در صف واحد و در جایگاه مساوی و هم عرض نمی‌توانند باشند بلکه بایست حتماً بعضی بر بعضی [مسلط] باشند یعنی سهم تأثیر برخی بیشتر از دیگری باشد که وضع (و ساختار) نظام این معنی را دیکته می‌کند. اگر در نظام فرض تساوی محض اگر اطلاق پیدا کند اصلاً نظام، نمی‌تواند شکل بگیرد. (این بحث تمام شد).

حال اگر ساختار و نظام در مثلاً حلوا (را لحاظ کنیم) ممکن است بگویید که نظام آن عبارت است از فاعلهای تبعی یا فاعلهای تصرفی در جاهایی از این نظام که آن گاه می‌گوییم این موضوع آن را سلب نمی‌کند. یعنی همه آن، فاعل تبعی باشد یا تصرفی یا بعضی فاعل تبعی باشد و بعضی تصرفی. تشکیلاتی داشته باشیم که در همه‌ی آن نیروی انسانی اصل باشد و درباره نظامی صحبت کنیم که همه آن در مورد انسانها است. و یا اینکه همه آن در مورد اشیاء باشد یا اینکه نسبت بین اشیاء و انسانها باشد، در هر صورت به هر گونه ای که باشد، نظام با فرض تساوی محض سازگار نیست. حال تساوی چه چیزی؟ که می‌گوییم تساوی نسبت. پس ما نسبت را که می‌خواهیم تعریف کنیم به تناسبی که آن را موضوع قرار می‌دهیم تعریف می‌کنیم. به عبارت دیگر تعلق را موضوع سخن قرار می‌دهیم که آن تعلق به نسبت موسوم است. آیا در این

تعلق، شدت و ضعف وجود دارد و آیا قرب و بعد در آن موجود است یا خیر، می‌گوییم که اگر قرب و بعد وجود نداشته باشد و فرض بر این باشد که شدت و ضعفی وجود نداشته باشد و اگر مرتبه شاملتر و تحت شمول وجود نداشته باشد. اگر خصوصیتی که در اوصاف تناسب و نسبت قائلیم [وجود نداشته باشد]. و تعلقها مساوی باشد. ارتباطها مساوی باشد. قرب و بعدها مساوی باشد. اگر همه دائماً گفتید مساوی باشد مساوی باشد الی آخر. این نظام تحویل نمی‌دهد، وقتی می‌گویید تناسب، معنای آن این است که تناسب به هدفی که دارد. در چه چیزی؟ در یک نظام، تناسب اصلاً در نظام مطرح می‌شود، نظام هم برای یک غرضی تناسبی داشته باشد پس بنابراین اول یک غرضی مورد نظر ما است، بعد می‌گوییم این غرضی را که شما دارید، تعلقی را که مثلاً به این غرض دارید، برای این غرض این تناسب درست است این نظام شما را به آنجا می‌رساند.

مناسبت‌ها در حقیقت بستر تحقق و پیدایش هستند حالا شما می‌گویید فاعلیت حاکم بر مناسبت می‌باشد.

می‌گویم بسیار خوب فاعلیت حاکم باشد ایجاد مناسبت کند این باشد و لکن بگویید که اصلاً نیازی به فاعلیت تبعی هم در همکاری با هم ندارد. نمی‌شود که، نیاز دارد که فاعلیت‌های تبعی هم یک ردیف باشند، نمی‌شود که، شما اینها در همکاری با هم مجبور به مناسباتی باشند یک اختلاف روابطی داشته باشند. یعنی روابط آنها موصوف به یک اوصاف مختلفی باشد. اگر رابطه‌ها موصوف به اختلاف شدند، آن وقت اختلاف اوصاف پیدا می‌شود. به عبارت دیگر اختلاف در کیفیت و اختلاف در کمیت، اتحاد دارد و مقوم به هم می‌باشد. هیچگاه نمی‌توانیم اختلاف اوصاف را پیدا کنیم مگر این که کمیت را پیدا کنیم، اختلاف ارتباط و اختلاف نسبت و مناسبت را پیدا کنیم. حالا این را به صورتهای مختلف می‌توانید برای آن مثالهای عینی بزنیم، می‌توانید بگویید که کم در نظر ما هم که الان نمی‌آید که بگوییم کم با کیف متحد می‌باشند، مقوم به هم هستند و دو بیان از یک چیز هستند، به عبارت دیگر دقیقاً هیچ فرقی ندارد که کیف را توصیف قانونی که می‌کنیم عین کم فرض کنیم، و بالعکس وقتی می‌خواهیم کم را توصیف کنیم به آثار، به کیفیات به خصوصیات در مجموعه کیف می‌دانیم اصلاً این را ملاحظه فرمودید. وقتی که شما می‌گویید یک سانتیمتر مکعب از آهن و از چوب و از نقره و از آلومینیوم و از برنز و از مس در اول کار، حجم کاری به این ندارد که جنسش چگونه باشد. با اره‌ی مخصوص ببرد، صیقل بدهند و مکعب‌های چهار گوشه‌ای بسازند. می‌روید تا می‌رسید به حجم مولکولی، و وزن مولکولی می‌گویید حال وزن یک مولکول آن را می‌خواهیم برابر شود، می‌گویند نمی‌شود، اگر وزن مولکولی آن برابر شد، دیگر برای مثال اگر وزن مولکول چوب شد هم وزن مولکول آهن دیگر که چوب نمی‌باشد، یا اگر وزن مولکول آهن را به وزن مولکول چوب رساندید دیگر آهن که نمی‌باشد.. این جا است که وزن و جنسی را که موضوع صحبت شما است متحد می‌شود، این چه چیزی را

ثابت می‌کند اثبات می‌کند که یک جایی شما می‌رسید که آنجا را شما اگر می‌خواهید دست بزنید دیگر آن ساختار موضوع شما می‌باشد. ساختار آهن یک حجم مخصوص مولکولی را تحویل می‌دهد یک وزن مخصوصی را تحویل می‌دهد که اگر وزن و حجم آن به هم خورد دیگر آهن نمی‌باشد.

یعنی می‌رسیم به یک کمی که آن کم هیچ گونه قابلیت انفکاک و جدایی پذیری از کیفیت ندارد و متقوم به هم می‌باشند.

بحث به آنجا که رسید به ساختار آن وارد شدید یعنی نسبت بین امور را و تناسب با پیدایش این مولکول را می‌بینید، در تناسب کم و کیف هر گونه تغییری پیدا بشود نسبت عوض می‌شود. یعنی دیگر در آنجا کم و کیف دو روی یک سکه می‌باشند یعنی همان طور که تعریف می‌شود به کیفیت و گفته می‌شود آهن، می‌شود گفت تعریف هم می‌توان کرد به نسبت، حالا آیا در نسبتی را که ما ملاحظه می‌کنیم با آن اختلاف نسبتی را که دارا می‌باشد اختلاف منزلتی را که اوصاف درونی مولکول آهن دارند، درباره خود آنها هم عین همین قضیه را از نظر فلسفی می‌شود گفت یا نه. یعنی می‌توانیم بگوییم که اموری که در درون آهن هستند و اوصافی هم که در درون آهن هستند اختلاف آنها برابر است با اختلاف نسبت آنها که در آنها نسبتها را اصل می‌بینیم، تناسب را اصل می‌بینیم. بگوییم مثلاً اگر حرکت در تناسب الف، ب، ج، دال قرار بگیرد، هر کدام از اینها به چه وصفی توصیف می‌شود و مجموعه آنها ساختاری را به وجود می‌آورد، که آن ساختار، یک حجم مخصوص مولکولی را تحویل می‌دهد که به آن می‌گویید مثلاً آهن هادی حرارت است. چکش خوارگی آن این قدر است. نقطه انجماد این است، نقطه ذوب آن این است مثلاً و الی آخر، کشش آن این است و کلاً نکته هائی را که درباره آن توصیف می‌کنند. حالا اگر تناسب اصل باشد آیا تناسب ریاضی است؟ این یک نکته ظریف و قابل دقت است، یعنی وقتی که به این جا می‌رسید چه کار کنیم؟ باید بگوییم ساختار ساختن، اصلاً کاری به اعداد انتزاعی ندارد یا نحوه استفاده از انتزاع باید نحوه ای باشد که قابلیت ترکیب داشته باشد. قابلیت ترکیب داشتن آن ما را به جایی برساند که به ما امکان دهد که مدل سازی، یا وسیله سازی برای تصرف داشته باشیم. پس از اینکه معلوم شد، ساختار تناسبات عین ریاضیات موجود در شیء هستند و اوصاف هم برابر با خود آنها است نه چیزی زائد بر آنها. همچنین تناسبات آن متقوم به هم هستند. و فاعلهای تبعی که بنا به بیان خودما در دستگاه فلسفی ما است، فاعلهای تبعی هم، همین خود نسبتها هستند، یعنی این طور نیست که نسبتها یک چیز دیگری باشند و فاعل تبعی چیز دیگری باشد. فاعل تبعی تعلق دارد به فاعل بالاتر یا به موضوعی که به طبع موضوع تعلق آن است. و آن گونه‌ای که آن را ایجاد کرده اند و تعلق آن هم از حاق خود فاعل تبعی به فاعل بالاتر از خودش چه تبعی و چه تصرفی باشد است و حقیقت آنها متقوم به همدیگر است. آیا این اختلافی که بین فاعلهای تبعی می‌بینید، اختلاف منازل که متناسب با نظام دیده می‌شود، آیا جدای از خود نظام می‌تواند تعریف شود؟ قطعاً خیر. پس نظام مجموعه‌ای از تناسبات است. در

یک طرف نظام وحدت و مجموعه شدن و به یک محور متقوم شدن و از کثرت بیرون آمدن به یک معنایی که در فلسفه ما هم معنا می‌شود. یعنی متعدد نبودن به تعددی که از همدیگر پاره پاره و منفصل و مستقل و مجزی باشند. به گونه ای که هر گونه تغییری در هر یک از آنها در سایر آنها منعکس باشد. این یک پارچگی خاصی که مخصوص نظام است دارا می‌باشند. در عین حالی که این یک مجموعه بودند نه منشأ بساطت می‌شود که بگوییم بسیط است. و نه منشأ تساوی مناسبات می‌شود، که بگوییم نظام است. پس نظام همیشه هم مبین وحدت است و هم مبین کثرت می‌باشد. نظام هم دارای اختلاف تناسبات می‌باشد و هم اختلاف تناسباتی هست که به یک نظام انجامیده شده است که اختلاف نسبتها تناسبات یک نظام را محقق ساخته است. اختلاف نسبت وقتی است که نسبتها را جدا جدا با هم می‌سنجیم و مورد سنجش قرار می‌دهیم. وقتی گفته می‌شود تناسبات، یعنی این اختلافات را نمی‌توان جدا جدا از هم دید. اول مسئله خود نسبت، یعنی ربط بین دو فاعل که به وسیله تعلق این فاعل به فاعل دیگر پیدا می‌شود، که خود آن ربط هم وصفی و فاعلی است. ولی نهایتاً اینکه فاعلی متعلق است به حاق فاعل بالاتر و متصرف در فاعل پایین‌تر می‌باشد، پس در اینجا نسبت مطرح است، ولی وقتی بخواهیم خود نسبت را ملاحظه کنیم این نسبت در نظام قابلیت تحقق دارد. چون در نظام قابلیت تحقق دارد، اختلافات را به صورت جزئی نباید ملاحظه کرد و یک وقت گفته می‌شود اختلاف نسبتها با هم، بعد یکی از آن نسبتها را معیار وسیله سنجش آن قرار می‌دهد و می‌گوید یک نسبتی ۲ برابر است و یک نسبتی نیم برابر الخ یک وقتی گفته می‌شود این نسبت ها جزء درون نظام قابل ملاحظه نیستند پس اختلاف در تناسب است. تناسب به چه چیز؟ به یک امر. آیا آن امر مقیاس اندازه گیری است؟ خیر. بلکه تناسب به وحدت نظام است. خیلی فرق دارد که نسبت ها را با هم بسنجیم و یکی را معیار قرار دهیم، یا اینکه برای یک نظامی ملاحظه‌ی تناسب کنیم و نبایستی آن نظام را وسیله قرار دهیم برای اینکه گفته شود آن یک بزرگتری است و نسبت به آن سنجیده شود و گفته شود که این یک نسبتی است. بلکه این مجموعه روی هم، آن یک را درست می‌کند و آن یک هم، به تناسبات این ها به همدیگر متقوم است. یعنی یکی جدای از تناسبات این ها نیست، تناسبات این ها هم به آن یک. متقوم است، و تقوم آن بستگی دارد که چگونه تناسباتی داخل آن باشد، تناسبات هم متقوم بر این است که در کدام نظام باشند. یعنی به عبارت دیگر اگر فاعل ها تولی به یکدیگر داشته باشند و حرکت زمانی این ها به او ختم می‌شود. همان طور به عکس هم صحیح است که گفته شود حرکت مکانی محور هم به «تولی زمانی اینها» ختم می‌شود و این ها از همدیگر قابلیت جدا جدا شدن نیستند و یک تناسباتی در اینجا مطرح است پس در اینجا نسبت و تناسبات ملاحظه شد. آنچه را که در اختلاف نسبت می‌گوییم، آیا می‌توانیم آن را حذف کنیم و بگوییم در واقعیت اختلاف نسبت و تناسبات نباشد؟ جواب می‌دهیم خیر! پس ضرورت کم، با ضرورت تناسبات برابر است ضرورت تناسبات عین ضرورت اوصاف است، لذا نمی‌شود کثرت در اوصاف

نداشته باشید و لکن اشتداد داشته باشید. اشتداد شما به کثرت و وحدت اوصاف می‌شود و نمی‌توانید کثرت اوصاف داشته باشید و کثرت تناسبات و کثرت ارتباطات نداشته باشید، کثرت ارتباطات یا نسبتها، اساسی در کثرت تناسبات می‌باشد، «کثرت توسعه تأثیر نظام» شما. شما با زبان هزاران هزار نفر درخواست کننده نمی‌توانید در عبادت اجتماعی به گونه های مختلف شریک باشید، مگر اینکه هزاران هزار نفر در هزاران هزار جایگاه وجود داشته باشد. اگر بنا شد در یک آن در همه اطوار خدا را بپرستید. باید همه اطوار وجود داشته باشد و انسان هم ربطی به آنها داشته باشید و یک سهمی هم نصیب آن شود. پس اشتداد و توسعه و قرب حاصل نمی‌شود، مگر اینکه کثرت تناسبات باشد، مانند کثرت اوصاف. پس ضرورت ما ابتدائاً در تحقق به کم به ضرورت کثرت یا توسعه اوصاف است. زیادتیر شدن وصفها و تناسبات با هم زیادتیر شدن وحدت و کثرت، اساسی است که ضرورت تحقق کم را در مقام تحقق و در عالم دیکته می‌کند. یک سؤال دیگر این است که اینکه ریاضیات در عالم لازم است باشد و باید تناسباتی باشد آیا فاعل تصرفی، می‌تواند تصرفی بکند ولی داخل نظام نباشد؟ یعنی آیا ضرورتی را که در مورد وجود کمیات بیان می‌کنیم آیا شما هم که به عنوان یک فاعل تصرفی در نظام هستید می‌توانید بگویید کاری با کمیات ندارم؟ و به تناسبات کاری ندارم؟ یا اینکه هم آثار آن مجموعه‌ای که «بنا» است در وجود شما در تمثیل شما به توسط فاعلیت فاعل ها پیدا شود، دارای یک تناسباتی است، و حضور شما در نسبت بین تولی و ولایت حتماً آن تناسبات، رابطه‌های خود را برای شما برقرار می‌کند و هم تصرفاتی را که شما در خارج و در مادون می‌خواهید انجام بدهید؟ یعنی شما هم تحت تصرف ریاضی فاعل های تصرفی بالاتر قرار می‌گیرد و حضور تناسبت‌های آنها به میزان تولی شما پیدا می‌شود و هم شما در مادون بر اساس یک تناسباتی متصرفید؟ این گونه نیست. هر گونه تصرفی را در هر کجا و به هر نحوه بخواهید انجام دهید انجام بگیرید چون مطلق نیست، شما نیازی هم ندارید که در همه جا تصرفاتی مساوی کنید. مثلاً بگویید من از صبح که بر می‌خیزم یک لیوان آب می‌خورم و یک لیوان هم نمک می‌خورم، می‌گویم این ممکن نیست چون این مناسبتی با حفظ جان ندارد، و مثلاً بگویید یک لیوان هم شکر می‌خورم و یک لیوان هم آرد و یک لیوان هم نون و غیره و بگویید همه را هم مساوی می‌خورم. این درست نیست اولاً کسی نمی‌تواند اینگونه عمل کند و فرضاً اگر کسی انجام دهد کار درستی نیست و یا فرضاً هر چیزی را که بخواهید مساوی انجام دهید و آن را مطلق کنید مثلاً بگویید من تا دم درب منزل برای سوار شدن اتومبیل مثلاً نیازمند هستم که ۱۰ قدم راه بروم و در داخل اطاق هم باید ۱۰ قدم راه بروم و غیره مساوی قرار دادن نسبتها و ارتباطها ممکن نیست، باید یجاد تناسب کرد نسبت به مقصدی که دارند مجموعه ای که آن مجموعه متقوم به تناسبات است عین مولکول آهن، اگر ساختار داخل آن به هم خورد، دیگر مولکول آهن نیست تا آن فاعلیت تصرفی را که می‌خواهم انجام دهم، بتوانم انجام دهم آن نیابت و خلافتی را که دارم بتوانم اعمال کنم پس نیازمند به یک چنین رعایت تناسبات می‌باشم.

برای رعایت تناسب، پس ضرورت ریاضیات، ضرورت تصرف و تولی است، هم در ولایت و هم در تولی است چون در تولی تناسباتی را می‌پذیرید و در ولایت نیز تناسباتی را ایجاد می‌کنید. حالا این تناسباتی را که می‌خواهید ایجاد کنید، و طلب هم نمی‌کنید این در حقیقت ریاضیاتی است که شما وقتی که در حال اعمال کردن هستید به کار می‌گیرید؟ آن وقتی که تلقی می‌کنید تولی پیدا می‌کنید. حالا آیا این تناسبات تناسبات در مجموعه است. بنابراین برای ما تعریف ریاضی است و کمیات هم تناسباتی است که در یک نظام مطرح می‌باشد. حالا این کمیات یعنی این تناسبات را چگونه می‌توان ایجاد کرد؟ نیازمند به چه سیری برای ایجاد تناسبات می‌باشیم؟ در اینجا می‌خواهیم اوصافی را که نمی‌باشند به وجود آوریم فاعلهایی را ایجاد کنیم در ایجاد فاعل‌ها چه چیزی را باید ایجاد کنیم، در اینجا شما نمی‌توانید تناسبات را در ایجاد می‌خواهید بکنید ندیده بگیرید، چون «بنا» شد شما تولی داشته باشید به دسته‌ای از تناسبات که در عامل بودن نسبت به مادون یک سهمی در ایجاد نسبت دارید، که البته یک سهمی هم مخصوص بالاتری‌ها می‌باشد یعنی یک سهمی مربوط به سایر اعضاء نظام است و یک سهمی هم مربوط به شما است متقوماً چیزی در پایین ایجاد تناسبی می‌شود و ایجاد نسبتی می‌شود و یک وصف جدیدی پیدا می‌شود و یک شدت جدید و یک مناسبت و کمیت جدیدی ایجاد می‌شود، حالا برای ایجاد این مناسبت که شما می‌خواهید ایجاد کنید، که طبیعتاً نسبت‌های مربوط به ولات بالاتر را هم پذیرفته‌اید، حالا چگونه نسبتی را بین نسبت‌هایی که تولی پیدا کرده‌اید ایجاد کرده و در آن تصرف می‌کنید؟ تا اینجا به نظر می‌آید یک قسمت از بحث بیان شد یعنی همان «ضرورت وجود کم»، و اینکه ما چه نیازی به کم داریم. که در این مورد گفتیم چون ما به تناسب نیاز داریم، اما نیاز ما به «تناسب» چیست؟ البته نیاز نظام به تناسب مقدم بر نیاز ما به تناسب است چون که بر اساس فلسفه ما نظام بودن تناسب امکان تحقق ندارد و تناسب همان معنای «کم» را می‌رساند.

اما این که پایه آن بر چه اساسی می‌باشد؟ باید بگویم پایه آن هم به تولی و ولایت در دستگاه خود ما بر می‌گردد این «تولی» و «ولایت» و پذیرش یک دسته از تناسبات و عامل بودن در دسته دیگر منزلت ما را در «ایجاد نسبت» مشخص می‌نماید یعنی منزلت ما را در تصرف ریاضی معین می‌کند، یعنی ما در خود ریاضیات می‌توانیم تصرف کنیم و ریاضیات حاصل فاعل‌ها است در ایجاد تعریف ریاضی هم سهمیم هستیم در ایجاد اعداد ریاضی هم به معنایی سهمیم می‌باشیم یعنی اگر اعداد را نسبت‌ها گرفتیم که وصف‌ها هستند، حتماً فاعل تصرفی یک چیزی را ایجاد می‌کند، پس در ایجاد اعداد ریاضی هم نقش دارد. ولی اعداد مساوی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه ایجاد یک «تناسب ریاضی» می‌کند، حالا آیا یک تناسب ریاضی را که یک فاعل ایجاد می‌کند مستقل از همه فاعلهاست؟ ابتداءً اینگونه نیست یک سهم تأثیری در پیدایش یک «نسبت ریاضی» داریم، پس پایگاه «ریاضیات» به ولایت و تولی بر می‌گردد و نسبت هم چیزی جزء، چیزی که تقوم به نظام ولایت ایجاد می‌شود و یک وصف هم خودش است نمی‌باشد. یعنی مناسبات اوصافی هستند که به وسیله نظام فاعلیت

ایجاد می‌شوند، یعنی از تأثیر اعمال فاعلها به یکدیگر پیدایش مناسبات رخ می‌دهد. پس ریاضیات اولاً «ایجاد» می‌شود و ثانیاً ریاضیات در نظام لازم می‌باشد یعنی «تناسبات» لازم است و ثالثاً پایه ریاضیات ولایت و تولی است و ریاضیات در نظام ولایت ایجاد می‌شود. حالا آیا سهمی که بنا است برای هر فاعلی در نظام ولایت پیدا شود، این سهم به وسیله اینکه چیزی را مقیاس قرار دهید انجام می‌گیرد؟ و می‌آید به صورت مطلق انتزاع می‌کنید؟ و آیا عمل انتزاع، و انتزاعی برخورد کردن، که خود این هم یک عملی است در نظر ما به این عمل، ریاضی نمی‌گوییم بر فرض اینکه بگوییم به مقیاس و واحدهای مساوی و امثال اینها در سر جای خودش نیازمند می‌باشیم. اینها را مثل الفباء می‌دانیم، الفباء غیر از ادبیات است. الفباء حتماً در ادبیات کاربرد دارد، شما باید الفبای انگلیسی را بدانید تا ادبیات انگلیسی داشته باشید و همین مسئله در ادبیات فارسی، عربی و غیره است.

و لکن آیا الفباء ادبیات می‌باشد؟ ابداً اینگونه نیست بلکه الفبای ادبیات است، زمینه است که بر این زمینه خیلی از کارهای دیگر می‌شود یعنی یک ترکیباتی پیدا می‌کند که هویت این الفباء را در خود حل می‌کند. و کلمات درست می‌شود، حالا آیا کلمات ادبیات هستند؟ خیر، کلمات یک بار دیگر ترکیب می‌شوند و «جمله» را تشکیل می‌دهند، حالا به جملات آیا می‌توانیم ادبیات بگوییم، بلی با حفظ اشکالات زیاد، به آن می‌شود چنین اطلاقی کرد، پس سؤال می‌شود به چه چیزی ادبیات گفته می‌شود؟ وقتی مقاله و سیاقها نوشته شود یعنی قطعه ادبی درست شده است، به قطعه ادبی می‌توان اطلاق ادبیات کرد. سؤال می‌شود قطعه ادبی چه فرقی دارد؟ سر و کار، قطعه ادبی به نسبت تعلقات به همدیگر هست، اینکه گفته می‌شود کلمات، بی معنی یا با معنی، جملاتی که معنای آنها سبکی و جملاتی که معنای آنها سنگینی است، معنای آن این است که داخل ولایت تولی منزلت پیدا می‌کنند، صحیح است که اگر کسی الفباء را یاد نگیرد نمی‌تواند برسد به جایی که ...

خوب عنایت بفرمایید، نکته ای که می‌خواهم عرض کنم نکته جدید است و لکن وقتی می‌رسیم به قطعه ای ادبی می‌گوییم حالا آن را ترجمه می‌کنیم به زبان انگلیسی یعنی چه؟ یعنی کاری می‌کنیم که انگلیسی زبانها خودشان بفهمند، سؤال می‌کنم اینکه کسی بتواند اکسنت های زبان فارسی را با زبان انگلیسی روبروی همدیگر، متناظر بنویسید، محال است برای مثال در زبان انگلیسی S را زیاد تکرار می‌کنند در حالی که در زبان فارسی این طور نیست.

هر چند صدای S به صدای سین(س) نزدیک به هم هست ولی نحوه تکرار آن مختلف است. شما در جواب می‌گویید نحوه ترجمه این طور نیست که حروف در مقابل هم قرار بگیرند! اگر اکسنتهای حروف در دو زبان را برابر هم قرار دهیم دوئیت این دو زبان زیر سؤال می‌رود. در این صورت سؤال می‌کنیم ولی چه باید کرد؟

گفته می‌شود از طریق نحوه‌ی ترکیبها، یعنی تناسبات، منتقل می‌کنیم این مفاهیم را به آن زبان، اصل در مفاهمه در نظر داشتن مفاهیم است، نه اینکه ابزارهایی که وسیله قرار می‌دهیم مفاهمه اصل باشند. گاهی شما واحدی را انتخاب می‌کنید نه به لحاظ استقلال آن، بلکه برای ساختن وسیله‌هایی که آن وسیله را داخل مجموعه‌هایی ببرید، که بعد از مدتی مسئله به تناسبات، ایجاد مناسبت برسد. و گاهی ما خود آن واحدها را اصل در تناسبات قرار می‌دهیم. اگر این طور باشد ریاضیات و ادبیاتی که تحویل می‌دهد، قابلیت ترجمه شدن به زبان دیگر را، محال است داشته باشد، اگر قابلیت ترجمه نداشته باشد، معنای آن این است که ادبیات مفاهمه نیست یعنی اصولاً پیدایش تناسب و نسبت سازی و مجموعه سازی و نظام نیست.

«و صلی الله علیه و آله و سلم»

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۱/۱۱/۱۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۶

فهرست

- طرح ضرورت ریاضیات (کمیت) به عنوان یکی از حوائج زندگی بشر
ضرورت اندازه گیری و انتخاب واحد در اندازه گیری برای ساختن اشیاء
بررسی احتمالاتی چند پیرامون تحلیل کمیت (عدد)
۱ - احتمال اول: اعتباری بودن عدد و حقیقی بودن واحدهای تشکیل دهنده آن
۲ - احتمال دوم: مودی حقیقی داشتن هر عدد و اصل بودن نسبت بین آنها
۱/۲ - ایجاد نسبت حقیقی بین اعداد در احتمال دوم
۲/۲ - بدست آمدن قواعد جمع، ضرب، توان از نسبت بین اعداد
۳/۲ - تکرار و نقصان واحد مبنای کمیت در هر دو احتمال
۳ - احتمال سوم: اصل بودن نسبت (تناسبات نظام) در تحلیل کمیت
۱/۳ - امکان تغییر معنای عدد مشابه متناسب با تفاوت جایگاه آن در احتمال دوم
۲/۳ - متفاوت بودن نسبت با تعمیم به نسبت
۱/۲/۳ - معنای تقسیم به نسبت در احتمال دوم
۲/۲/۳ - معنای تقسیم به نسبت در احتمال سوم
۱/۲/۲/۳ - تقویم وحدت نظام و تناسبات نظام به یکدیگر
۲/۲/۲/۳ - اوصاف کیفی اصل در ایجاد تعدد
۳/۲/۲/۳ - جایگزینی «تناسبات وحدت» به جای «وحدت نسبت»
۳/۳ - «بیان ریاضی» به معنای بیان چگونگی «توسعه نسبت»
۱/۳/۳ - بیان ریاضی به معنای «علائم ریاضی» نیست

- ۲/۳/۳ - توسعه نسبت به معنای گسترده تر شدن تناسبها و اوصاف
- ۳/۳/۳ - گستردگی مناسبات و اوصاف به معنای افزایش ارتباط
- ۱/۳/۳/۳ - سست بودن ارتباطات حیوانی
- ۴/۳ - معادله کمی « ۱ و ۲ و ۴ » حاصل اصل قرار گرفتن نسبت (و نه تکرار واحد)
- ۱/۴/۳ - لزوم حفظ نسبت در کل برای ایجاد مجموعه
- ۲/۴/۳ - معنا شدن نسبت کمی حاکم در هر سطح متناسب با همان سطح
- ۵/۳ - توضیح سه مفهوم «نسبی، نسبت، نسبیت» و مقایسه آنها با هم
- ۱/۵/۳ - نسبی بودن به معنای «اضافی» بودن تعیین جایگاه
- ۲/۵/۳ - «نسبت» بیانگر رابطه حقیقی یک شیء با یک شیء دیگر
- ۳/۵/۳ - «نسبیت» بیانگر نسبت شیء به کل نظام
- ۱/۳/۵/۳ - مقدمه قرار گرفتن اصل بودن نسبت برای رسیدن نسبیت
- ۲/۳/۵/۳ - اصل بودن «نسبت بین واحدها» در اصالت نسبیت و اصل بودن «تکرار یا نقصان واحد» در اصالت نسبت
- ۳/۳/۵/۳ - «جایگاه شیء» در نظام تعیین کننده کیفیت و کمیت آن در اصالت نسبیت
- ۴/۳/۵/۳ - مستقل فرض شدن نسبت اولیه در «اصالت نسبت»
- ۵/۳/۵/۳ - بازگشت چپستی شیء به «تعلق به منصب» در اصالت نسبیت
- ۴ - احتمال چهارم به اصل بودن فاعلیت در ایجاد دو تغییر قوانین نسبیت در تعلق به صورت در اصالت ماهیت
- ۱/۴ - اصل بودن «مناسبات وحدت» در فاعلیت به جای «اصل بودن؟؟» در نسبیت
- ۱/۱/۴ - منسوب بودن «منصب و تناسبات» به وحدت نظام در فاعلیت
- ۲/۱/۴ - معنای منسوب شدن تناسبات به وحدت نظام
- ۲/۴ - تغییر چپستی و مناصب اشیاء در صورت تغییر وحدت نظام
- جمع بندی چهار احتمال

بسمه تعالی

حجت السلام و المسلمین حسینی: بحثی را که امروز داریم پیرامون این قسمت است که در توضیح بحث ریاضیات مقصد ما از اختلاف «نسبت» چیست؟ در ریاضیات چند احتمال وجود دارد. احتمال اول این است که ریاضیات و مسئله‌ی مقداری، برای زندگی بشر یک نیاز است و درک آن هم جزء ادراکات بدیهی عقلی می‌باشد. می‌توانیم بگوییم زیاده و نقصان مسئله‌ای است که درک آن عقلی است و مبنای ریاضیات هم مسئله‌ی زیاده و نقصان است. نهایت اینکه زیاده و نقصان و بزرگ و کوچک، یک نسبتی دارد و نسبت آن به این شکل است که شما یا بزرگ را اصل قرار می‌دهید و می‌گویید که کوچک یک چندم آن بزرگ است. یا اینکه کوچک را اصل قرار می‌دهید و می‌گویید که بزرگ چند برابر کوچک است.

علاوه بر این شما در هوائج زندگی هم نیاز به کم دارید. مثلاً شما نیاز به مسکن دارید و برای ساختن آن به امور «کمی» متعددی احتیاج دارید.

مثلاً طول آن چقدر است یا عرض و ارتفاع آن چقدر باشد، همه‌ی اینها از اندازه گرفته تا «قَدَر» برای همه‌ی این کارها به انتخاب «واحد» و اندازه نیازمند هستید. اگر اندازه‌گیری نباشد، نمی‌توانید هیچ چیزی بسازید و حتی نمی‌توانید دادوستد بنمایید. شما اندازه را نیاز دارید و در اندازه باید یک «واحدی» اصل باشد. این یک مطلب که مبنای آن هم بدیهی عقلی است. بعد نسبت بین اندازه‌ها مثلاً یک، دو، سه، چهار، این نسبت بین واحد و انبوه، دیگر نام پیدا می‌کند؛ یعنی یک دانه وقتی تکرار شد، یک نام برای دو تا یک دانه می‌گذاریم و یک نام هم برای سه تا یک دانه می‌گذاریم و می‌شود سه.

ملاحظه عدد ۳ از جوانب مختلف با قید نسبت

حالا سه را هم می‌شود این گونه معرفی کنیم و بگوییم دوی به اضافه‌ی یک و هم می‌شود گفت سه تا واحد که نام آن سه می‌باشد و همین طور چهار واحدی که نام آن چهار است. هم می‌شود با اضافه کردن یک رقم به عدد قبل آن را خواند و هم می‌شود گفت یک رقم زیاده‌ی از قبل از واحدها که باز هم می‌توان واحد را دید و نام آن را مثلاً چهار می‌گذاریم و همین طور الی آخر.

پس؛ این مطلب را می‌توان به دو گونه بیان کرد. یکی اینکه چهار واحدی را، چهار عدد جدا ببینیم که اسم چهار را روی آن گذاشته‌ایم در حالی که واقعیت آن یک تعداد خاصی از تکرار است که یک دانه‌ی دیگر کنار آن تکرار شده و «مقداری» دیگری که نام آن پنج است پیدا شده است. یکی هم اینکه بگوییم نه. یک وقتی دو می‌شود، دیگه دویی می‌شود که ذاتاً غیر از دو تا یک است. حالا یکی دیگر به آن اضافه می‌کنیم و سه می‌شود. فرق بین این دو این است که در بیان اول همه‌ی توجه ما به اصل قرار گرفتن واحد است. نام-هایی را که مثلاً نام یک و دو و سه و چهار می‌گذارید آنها نام‌های اعتباری هستند. آن چه که در خارج وجود

دارد، تعدادی مثلاً گردو است. شما آمدید یکی از این چند گردو را جدا کردید و گفتید یک و دوباره یکی دیگر را آوردید و کنار آن گذاشتید، دقیق مثل دفعه‌ی قبلی، بعد نام آن را گذاشتید «دو» این «دو» وجودی اضافه بر تکرار دو مرتبه‌ی واحد نداشته باشد. بعد هم می‌توانید بگویید سه گردو، دیگر دویی وجود ندارد. بلکه یک مقدار از واحد است که نه یک است و نه دو است و نه چهار است بلکه سه است. بنابراین؛ وقتی که نام ده را می‌گذاریم روی یک مجموعه و می‌گوییم ده گردو، اگر همه‌ی آن مقدار را بخواهیم ملاحظه نماییم، می‌گوییم نه ۹ است و نه ۸ است و نه ۷، بلکه یک عدد است و آن هم عدد «۱۰» می‌باشد که این نام ۱۰ در هر مرتبه بر یک تعداد و یک دسته از واحدها قرار داده می‌شود و واحدها در نظر آن اصل قرار می‌گیرند. نام دسته‌ها نام‌هایی اعتباری است. دید دوم این است که بگوییم ۲، غیر از دو تا ۱ است. و ۲ به اضافه ۱ می‌شود ۳ و ۳ به اضافه‌ی یک می‌شود چهار و همین طور بگوییم. اینها الان هم وجود دارند؛ یعنی یک سلسله اعداد از یک الی ده هستند که مؤدی و محکی آن اعداد در آن واحد، وجود دارند. با ده نام می‌توانیم آن گردوهای را که داریم بخوانیم. دست بگذاریم روی یکی از آنها و بگوییم یک. دست بگذاریم روی دو تای آن و بگوییم «دو» و الی آخر. به عبارت دیگر اگر دایره‌ها و جدول متداخلی درست کنیم، می‌توانیم ده تا جدول رسم کنیم، ده تا مربع و ده تا خانه می‌توانیم رسم کنیم. که مربع اول در میان مربع دوم و مربع دوم در میان مربع سوم الی آخر تا اینکه برسد به مربع دهم و داخل هر کدام از این مربع‌ها را یک نامی بگذاریم مثلاً به این مربع داخلی اول بگوییم یک و به مربع دومی که مربع اول را دارد و یک دانه هم اضافه دارد، بگوییم مربع دو و به مربع سومی هم بگویید مربع سه، تا بگوییم ده مربع را داریم که متداخل هستند و داخل یکدیگر وجود دارند. مثل یک کارتن که در آن دو تا جعبه باشد و میان هر جعبه چند تا جعبه‌ی کوچکتر تا به یک جعبه برسد. ما می‌توانیم این گونه بگوییم. در این صورت باید یک نسبتی بین نام‌ها با هم ببینیم؛ یعنی غیر از دیدن خود گردوها. حالا مربع‌ها را هم وقتی که با یکدیگر متداخل هستند نگاه کنیم و نسبت بین آن‌ها را هم ببینیم. مثلاً بگوییم که مربع «دو» با مربع «چهار» چه نسبتی دارد؟ بگویید در مربع چهار، دو تا مربع می‌تواند وجود داشته باشد و در مربع هشت، دو تا مربع چهار و چهار تا مربع دو می‌تواند وجود داشته باشد. بعد بگوییم نسبتی هم بین نام‌ها وجود دارد که غیر از خود اعداد و تکرار آنها است. حالا نسبتی که بین این مربع‌ها وجود دارد، یک دستوراتی را هم برای ما می‌آورد. هر گاه بخواهید از مربع دو به مربع ۱۶ بروید، چگونه می‌شود؟ می‌گوییم از تکرار یک عدد، جمع به دست می‌آید و از تکرار جمع، ضرب به دست می‌آید. اعداد به طور دو تا دو تا که مطرح می‌شوند و هر یک از این عددهای دو، جمع یک و یک می‌باشد. حال می‌توان گفت دو ضرب در هشت؛ یعنی تکرار می‌کنیم جمع کردن دو را در هشت مرتبه که در این صورت عدد شانزده به دست می‌آید و از تکرار ضرب هم توان به دست می‌آید. برای تقسیم هم می‌توان قواعدی را ذکر کرد و معادلاتی هم بین این مربع‌ها ذکر کنید.

بنابراین، یک، کم، تکرار واحد، و دو نسبت بین تناسب‌هایی که بین تکرار واحدها برقرار می‌کنیم، این دو کار، کاری است که در ریاضیات و «مقداری» انجام می‌گیرد. در اینجا باید توجه داشت که در هر دو کاری که انجام داده‌ایم، حتی در وقتی که تناسبات بین مربع‌ها را نگاه می‌کردیم. چیزی غیر از واحد را اصل قرار نداده‌ایم. چرا؟ چون ما وقتی که می‌گوییم ضرب، یعنی تکرار جمع و جمع هم پایه اش به تکرار واحد بر می‌گشت؛ یعنی هر چه را که در ریاضیات بگویید، در حقیقت شؤن مختلف تکرار واحد را بیان می‌کنید. چه در کاهش‌ها و تقسیم. که می‌گویید حالا واحدها را تصاعدی نمی‌خواهیم بالا ببریم بلکه واحد - واحدی کم می‌نماییم یا اینکه کم کردن را تکرار می‌نماییم؛ یعنی «منها» و تکرار «منها» در تقسیم. تا اینجا مطلب تمام شد.

زیاده و نقصان از اصل مقداری بازگشت کرد به زیاده و نقصان و در زیاده و نقصان «اخذ واحد» اصل شد و بعد مناسبت بین واحدها و درست کردن یک نام‌ها و علائم و بعد به مناسبت‌هایی که بین آن علائم‌ها به دست می‌آید که پایگاه همه اش تکرار واحد و یا نقصان واحد است.

نقصانی است که به انتخاب واحد ما بازگشت دارد. از آن واحد یکی کمتر، از آن واحد دو تا کمتر، از آن واحد تقسیم بر چند تا کمتر.

یک بحث دیگر این است که اگر بخواهیم «وحدت» یا «کل» یا «یک نظام» را در ساختار یا تناسبات نظام اصل بگیریم و همچنین «تناسبات نظام» را در وحدت آن اصل بگیریم، آیا در اینجا هم معنای یک چندمی و سهم تأثیر در کل است؟ که بگوییم مثلاً یک چیز یک صدم است، یک چیز دو صدم است یک چیز پنج صدم است آیا این‌گونه است؟ یا اینکه ۲ می‌تواند در ده جا واقع شود و مفهوم آن عوض شود که این بستگی دارد که در چه مناسبتی قرار داشته باشد. اینکه درباره‌ی سهم از کل، سؤال فرمودید، این است که آیا سهم از کل را برای واحد متساوی یا واحد در جایگاه در نظر می‌گیرید؟ اگر واحد تساوی باشد، هر وقت گفتیم نسبت تأثیر این موضوع در این کل دو صدم است و اگر چیز دیگری هم نسبت تأثیرش دو صدم بود اثرات آنها باید مساوی باشد. ولی اگر در جایگاه باشد دیگر لازم نیست که اثرات آنها مساوی باشد. می‌گویید یک در کجا؟ دو در کجا؟ در چه مناسبتی؟ تا چه حساسیتی را باید داشته باشد؟ عنایت دارید که چه عرض می‌کنم؟

حجت الاسلام صدوق: آیا این معنای نسبیت و تعیین در رابطه است؟

ج) نسبیت غیر از تقسیم به نسبت است. تمام بحث من در این است که آیا تقسیم به نسبت است یا نسبیت؟ تقسیم به نسبت ۲ از ۱۰۰ را در هر کجا باشد، ۲ از ۱۰۰ می‌خواند؛ یعنی دو صدم؛ یعنی تقسیم به سهم تأثیر، به نسبت تأثیر انجام می‌گیرد. ولی در تقسیم به نسبیت؛ یعنی اصولاً مثلاً دو بودن دو خارج از جایگاهش معنا ندارد.

(س) غرض من این بود اگر تقسیم به نسبت بگوییم، وقتی می‌گوییم سهم تأثیر، این سهم تأثیر بدون نسبیت معنا نمی‌شود. تقسیم به نسبتی که بخواهد در نسبیت معنی شود، همین است که می‌فرمایید.

(ج) تقسیم به نسبتی که بخواهد در جایگاه معنی بشود، منظور هست. در این صورت صحیح است بگوییم در جایی که «واحد» اصل باشد وحدت اصل می‌شود؛ یعنی «یکپارچگی» و «نظام» اصل است. حال در چه چیزی وحدت اصل است؟ در مناسبات نظام وحدت اصل است؛ یعنی در جایگاه‌هایی که درون نظام هست. در ساختاری که آن نظام دارای آن می‌باشد.

(س) یعنی اختلافات، به وحدت نظام بر می‌گردد و وحدت نظام به ساختار بازگشت می‌کند.

(ج) اختلافات به خودشان تفسیر نمی‌شوند. بر خلاف تفسیری که مربع‌های متداخل به خودشان می‌شدند، که به واحد بازگشت می‌کرد، «اختلافات» به نظام، تفسیر می‌شوند. می‌گوییم اختلافات مناسبات این نظام. حال باید ببینیم چگونه در نظام مناسبت پیدا کرده و در یک ساختار خاص به وحدت می‌رسند که در غیرش این وحدت را پیدا نمی‌کنند؟ پس ۲ در هر جای این نظام، معنای مساوی در هر جا متناسب با آن جایگاهش معنا پیدا می‌کند و در دو زمان نیز یک معنی ندارد. پس، ۲ در جا و گاه، در نظام و توسعه معنای می‌شود.

(س) یعنی منظورتان این است که تقسیم به نسبت بر اساس تکرار واحد هم یک معنایی دارد؟

(ج) بله. معنایی دارد و آنچه که در عرف مصطلح می‌باشد همین معنا است. به این معنی است که می‌گویند ۲ کیل حلو این مقدار است، ۳ کیل از آن این مقدار است و غیره و این گونه تقسیم به نسبت می‌کنند. به عنوان مثال از طریقی معین می‌کند که هزینه‌ی حلو درست کردن چقدر می‌شود؟ (می‌خواهیم ببینیم بین این دو تعبیر در عینیت چه تفاوتی است؟) مثلاً می‌گوییم آرد این قیمت است، روغن این قیمت است و شکر این قیمت است. پس به این ترتیب از نظر هزینه کردن در هزینه‌ی کل، آرد یک سهم و شکر هم یک سهم و روغن هم یک سهم دارد. هنگامی که یک واحد مشترک (مثلاً پول) در نظر بگیریم آرد را به صورت اولیه‌ی آرد نمی‌بینیم، بلکه آرد را در هزینه به صورت پول می‌بینیم، روغن و شکر را همچنین. بعد می‌گوییم سهم آرد، در هزینه‌ی کل، برای درست کردن حلو چقدر است؟ سهم این به نسبت کل معین است. مثلاً یک چهارم یا یک نسبت دیگر. یک کل را در نظر گرفتید که مجموع این نسبت‌ها را دارد، مثل دایره‌های متداخل، و یک نسبت‌هایی هم بین آن سه دایره متداخل هست. مثلاً در یک دایره نوشته اید هزینه آرد این مقدار است، و هزینه‌ی شکر را در دایره‌ی دیگر نوشته اید و هزینه‌ها را همین طور در دایره‌ی متداخل نوشته و هزینه‌ی کل را بالای دایره‌ی بیرونی نوشته اید.

(س) اساساً کل، هویتی غیر از انتزاع جمعی آنها نیست و اعتباری است و وحدت آن نیز اعتباری است.

(ج) احسنت! در اینجا کل چیزی جز وجود اجزائش نیست. البته اجزائش با هم مختلفند. هنگامی که نسبت به یک چیز انتزاعی بزرگتر سنجیده می‌شوند، صحبت از یک پنجم و یک چهارم و ... این نسبت‌ها به

میان می‌آید. ولی پولی اضافه از این ۳ قلم پول وجود ندارد. برای این که بدانیم سر جمع چقدر هزینه‌ی شده، نسبت به هزینه‌ی کل این نسبت‌ها را به کار می‌بریم. اما گاهی شما می‌گویید بیاییم تقسیم به نسبت را در معنای نظام معنی کنیم. در آنجا دیگر آن چه مشترک بین آنها است یک امر انتزاعی و یک ما به الاشتراک قراردادی نیست بلکه هویت هر کدام از این جایگاه‌ها به وحدت و هویت وحدت به آنها باز می‌گردد. (نسبت‌ها) به یکدیگر متقومند؛ یعنی مناسبت نیست مگر در نظام باشد. مناسبات وحدت نظام. اگر وحدت نظام یک وحدت دیگری باشد، مناسبات آن هم یک ساختار دیگری پیدا می‌کند و دیگر ۲ در آن نیست. نه اینکه بگویید دوی مشترک در دو مجموعه هست، ۲ هم در مجموعه‌ی (الف) و هم ۲ در مجموعه (ب) هست. می‌گوییم خیر در مجموعه‌ی (الف) هم که انتخاب کردید اگر دو تا ۲ هم باشد، یک معنی ندارد چه رسد به اینکه در دو مجموعه باشد. می‌گویید چرا؟ ۲ که همیشه ۲ هست. می‌گوییم ۲ ضربدر جایگاهش در آنجا معنی پیدا می‌کند. تناسبات در تعریف وحدت اصل هستند همان گونه که وحدت در تعریف تناسبات اصل است.

وحدت و کثرت متقوماً تعریف می‌شوند. در اینجا کثرت سهمیم هست، زیرا کثرت یک چیز نیست بلکه باید بگویید توسعه‌ی تناسبات؛ یعنی اضافه شدن تناسب. مگر تناسب، اضافه شدنی هست؟! وقتی که ساختارها از لحاظ تنوع اوصاف گسترده‌تر می‌شوند؛ یعنی تنوع کیفی، اصل قرار می‌گیرد در اینکه عددتان بیشتر و اضافه شود. عددتان بی‌دلیل و انتزاعی افزایش پیدا نمی‌کند. به تعدادی عدد دارید که وصف دارید و به تعدادی وصف دارید که وحدت و نظامتان توسعه یافته است. دیگر معنای تعداد آن معنای تعداد قبلی نیست.

س (۱) اگر می‌شود یک مقداری وحدت نسبت را توضیح بفرمایید.

ج (توجه داشته باشید نمی‌گوییم «وحدت نسبت» بلکه می‌گوییم وحدت و تناسبات آن، نه وحدت نسبت. ما اصلاً وحدت نسبت نداریم.

وحدت مال نظام است. یکپارچگی مربوط به یک دستگاه و سازمان است. تناسبات آن وحدت؛ یعنی چیزهایی که با وجود این وحدت مناسب است. اگر آن مناسبت‌ها نباشد، این وحدت هم پیدا نمی‌شود و اگر وحدت هم پیدا نشود، یکپارچگی هم نباشد، آن اوصاف هم نیست. بنابراین، اوصاف به مجموعه متقوم هستند همان طوری که مجموعه متقوم به اوصاف هست؛ یعنی حقیقت ذات مجموعه با تغییر هر یک از اجزاء تغییر می‌کند و حقیقت اوصاف هر یک از اجزاء با تغییر مجموعه عوض می‌شود؛ یعنی هر یک وصف که تغییر می‌کند، هم منشأ تغییر در سایر اوصاف و هم در کل است و هر تغییری هم که برای ساختار در نحوه‌ی تنظیم پیدا بشود، آن اوصاف حتماً عوض می‌شوند.

س (اینکه یک نظامی داشته باشیم، یک کثرت متقوم به هم است. این یک هویتی را به نام وحدت نظام یا وحدت ساختار به ما تحویل می‌دهد. مثلاً فرض کنید در این جدولی که مقابل ما هست، داریم ۱، ۲، ۴،

بعد ۲، ۴، ۸ و همین طور می‌رسد تا ۵۱۲، ۲۷ خانه هست که ۲۷ عدد در آن قرار دارد. این یک کثرت اعدادی را نشان می‌دهد، می‌خواهیم ببینیم به بیان ریاضی وحدت آن را در کجا می‌توانیم ببینیم؟ یعنی وحدت را در لسان ریاضی به چه چیزی تعریف می‌کنیم؟ آیا وحدت فقط در وحدت کیفی هست؟ یا اینکه خیر، بیان ریاضی هم دارد؟

(ج) سؤال می‌کنیم. بیان ریاضی را به چه چیزی می‌گویید؟ آیا به خاطر این که علائم شماره‌ای داشته باشد به آن ریاضی می‌گوییم؟! یا به یک نحوه گستردگی و یکپارچگی ریاضی می‌گوییم؟ یعنی هماهنگی یعنی گسترده شدن و یکپارچه شدن آن چگونه صورت می‌گیرد؟

ما بیان ریاضی را به علائم خاصی نمی‌خوانیم بلکه آن علائم را برای رسیدن به یک گونه توسعه‌ی نسبت مقدمه قرار می‌دهیم. توسعه نسبت یعنی چه؟ یعنی به یک روشی از گسترده‌تر شدن مناسبت‌ها و اوصاف توسعه‌ی نسبت گفته می‌شود. اوصاف هنگامی بیشتر می‌شوند که تناسبات بیشتر شوند. در صورتی که نسبت اشتداد پیدا کند. نسبت چگونه اشتداد پیدا می‌کند؟ یک وصف به ده تا نخ، به ده تا وصف دیگر در یک مجموعه ده‌تایی وصل شده. برای مثال اگر ده تا عضو یا ده تا میخ داشته باشیم و به هر میخی ۱۰ تا نخ وصل شده باشد و از هر میخ ۹ تا نخ به ۹ تا میخ دیگر وصل باشد. پس، هر میخ با ۹ تا نخ با بقیه اتصال داشت. حالا اگر تعداد میخ‌ها ۱۰۰ عدد باشد، در این صورت هر میخ به ۹۹ جا وصل می‌شود. در اینجا گفته می‌شود انسجام بیشتر شده، اتصال بیشتر شده، ارتباط بیشتر شده، ربط شدت پیدا کرده است، قبلاً اگر می‌خواستیم یکی از میخ‌ها را از بقیه جدا کنیم، میزان انرژی که لازم بود صرف این کار شود، به اندازه‌ی پاره کردن ۹ تا نخ بود. ولی حالا میزان انرژی که برای جدا کردن یکی از این میخ‌ها باید به اندازه‌ی پاره کردن ۱۰۰ نخ باشد. بنابراین، گفته می‌شود معنای زیادتر شدن اوصاف، پیدایش افزایش در تناسبات به وحدت رسیدن و یکپارچگی است.

افزایش تناسب؛ یعنی افزایش ارتباط، گاهی تعداد ۹ تا بود که هر کدام به یک میخی وصل شده بودند، اما حالا به ۹۹ تا میخ وصل است.

این کثرت ارتباط همان کثرت اوصاف است.

(س) این کثرت ارتباط، کثرت اوصاف است، اگر هماهنگ باشد، می‌گوییم که وحدت و کثرت آن اشتداد پیدا کرده است؛ یعنی صرف کثرت ارتباط در دستگاه ما معنی ندارد. کثرت ارتباطی که به وحدت یک پارچگی گسترش منجر بشود.

(ج) می‌خواهیم بگوییم کفار هم همین گونه هستند. بنابراین، شما ناهماهنگی ندارید. می‌توانید نحوه هماهنگی در توسعه را عوض کنید. می‌گویید این با ارتقاء هم مناسبت دارد یا با بُعد مناسبت دارد؟ می‌توانید بگویید این شدت ارتباط کفار با هم، آنها را به ارتباطات حیوانی متصل کرده است. ارتباطات حیوانی، «اوهن

البیوت لبیت العنکبوت لوکانوا یعلمون» می‌باشد. لبیوت آنها سست است. می‌گوییم چرا؟ می‌گویید برای اینکه مسجود آدم، نمی‌تواند لذت‌های مادی باشد. بندهای آن بندهای محکمی نمی‌باشد. تعداد بندها زیاد شده است و لکن برای آمریکا است. جنس این بندها جنس پنبه پوسیده است که ده تا نخ و صد تای آن فرق زیادی با هم ندارند. به خلاف جایی که می‌گویید رابطه‌ی این‌ها عروه‌ی الوثقی است و ریسمان محکم الهی است. می‌گویید بندگی و محبت اهل بیت طاهرین(ع) به شئون مختلف، این آدم را به آدم دیگر ربط داده است که پاره نمی‌شود و هر چه به آن فشار آورند محکم‌تر می‌شود. نوع ربط آن نوعی است که متناسب با قرب و استحکام و دوام و بقاء می‌باشد. از نوعی نیست که متزلزل شود.

حالا بر گردیم. بنابراین، وقتی می‌گوییم میزان ارتباط، افزایش یافت؛ یعنی اوصاف افزایش یافت. که این افزایش اوصاف، معنای تعداد کمی واحدی ندارد. معنای اشتداد وصف و اشتداد ربط را دارد.

(س) می‌فرمایید این معنا بدون یکپارچگی؛ یعنی اشتداد بدون یکپارچگی معنا ندارد؛ یعنی یک نحوه گسترشی را پیدا می‌کند.

(ج) بله. گسترش یکپارچگی است. گسترش یکپارچگی حتماً گسترش مناسبات یک وحدت است.

(س) این معنا روشن می‌شود که وحدت دارد به جهت تعریف می‌شود؛ یعنی جهت بزرگ شدن که دیگر معنای انتزاعی ندارد.

(ج) خیر. وحدتی که نامش را وحدت بگذارند،

(س) پس این بحثی را که قبلاً داشتیم که مثلاً می‌گفتیم یک، دو، چهار، مبنای نسبتی که بین اینها وجود دارد، (دو) را معرفی فرمودید و می‌گفتیم آن وحدت نسبت لازم است. سؤال من این بود که وحدت نسبتی که به دو یا سه، که خود نرخ شتاب است این در فلسفه چه معنایی دارد؟

(ج) پس در همانجا هم نسبت را اصل قرار می‌دادیم نه واحد را. می‌گفتیم چه نسبتی بین یک و دو و چهار قرار دارد؟ می‌گفتید نسبت دو، می‌گفتیم خیلی فرق است که در افزایش، واحد، اصل باشد که فرض سه را هم دارد. با اینکه در گسترده تر شدن نسبت‌ها، نسبت جای واحد بنشیند که با نرخ شتاب دو، سه نمی‌توانیم داشته باشیم. باید از دو به چهار برویم. لذا عنایت بفرمایید. در ابتدا ربط آن با فلسفه‌اش درست بشود. اینکه ما واحد را اصل قرار دهیم، می‌شود بگوییم اولین عددی را که می‌توانیم داشته باشیم، یک نباشد و یک و نیم باشد.

(س) آن را واحد قرار دهیم بگویید $1/5 - 2$ ، ۳ (مثلاً) چطور می‌شود؟ یا نسبتی که بین $1/5$ و ۲ هست چقدر هست؟ حالا عددش را بزرگتر بگیریم تا راحت‌تر بشود محاسبه کنیم.

اولی را، مثلاً سه، جای یک و نیم می‌گیریم.

(س) می‌شود سه چهارم. یک و نیم و دو، سه چهارم می‌شود؛ یعنی ۲، سه چهارم یک و نیم است

(ج) اگر واحدمان را این گونه بگیریم و مثلاً سه و چهارم بگیریم چه اشکالی دارد؟ می‌گویید اگر نسبت اصل باشد، و عدد چهار را عوض اینکه چهار بگیریم، عددی بگیریم که عدد ۲ نسبت به آن سه چهارم باشد، چه می‌شود؟

ج سه چهارم می‌شود ۳ اینچ بگوییم $\frac{1}{5}$ ، ۲، ۳ این با آن جایی که می‌گوییم یک، دو چه فرقی دارد؟ نرخش اگر این رقمی باشد چگونه می‌شود؟

می‌گویم در اینجا صحبتی که شما نسبت بین اینها می‌کنید، بر پایه‌ی اصل قرار دادن واحد است، یعنی واحد را اصل قرار می‌دهید و در تعریف نسبتی که بین یک و دو است، می‌گویید $\frac{1}{5}$ واحد می‌باشد. ولی اگر گفتید یک، دو، من در توسعه‌ی نسبت صحیح است بگویم در اینجا بر اساس اصل قرار گرفتن «نسبت» می‌شود، عدد را کم یا زیاد نمود. نسبت اصل است، نه عدد و واحد. می‌گویید چه فرقی می‌کند؟ ما که در آنجا هم نسبت را سه چهارم، گفته بودیم؟

(س) یعنی می‌فرمایید وقتی می‌گوییم یک، دو چهار، نسبت‌هایی که بین اینها پیدا می‌شود، واحد در آن اصل است؛ یعنی بین یک و دو، یک نسبی وجود دارد. می‌گویید چند است؟ می‌گوییم دو برابر است.

(ج) ای احسنت! می‌گویید دو برابری از کجا در آمده است؟ می‌گوییم از تکرار واحد به دست آمده است.

(ج) یک وقت دو برابری را از تکرار واحد می‌گیرید. یک وقتی دو برابری را از تکرار واحد نمی‌گیرید بلکه از وجود یک نسبت بین دو عدد می‌گیرید.

(س) یعنی وحدت نسبتی را اصل قرار می‌دهیم؟

(ج) یعنی می‌گویید همین نسبت در کل بایستی حفظ شود تا مجموعه به دست آید. البته می‌گویید هر جایی این نسبت به گونه‌ای که آنجا لازم است حفظ شود، حفظ می‌شود. می‌گویید چه جوری؟ می‌گویند (مثلاً) تا ۲۷ که بیاید در ۳ سطح با همدیگر ضرب می‌شود.

(س) هم اعداد، نسبت دو به همدیگر دارند و هم سطوح، نسبت دو به همدیگر دارند؛ یعنی طبقات هم نسبت دو به همدیگر دارند.

(ج) بعد می‌گویید یک طبقه تمام می‌شود، بعد از آن می‌خواهیم به طبقه‌ی دیگر برویم. (ملاحظه فرمودید) می‌گویید در طبقه‌ی دیگر که می‌روید، در مجموعه‌ی دیگری که می‌روید، آنجا نسبت‌ها متناسب با اختلافی که آن طبقه با این طبقه دارد می‌بایست با همین نسبت ملاحظه شود.

(ج) یعنی در حقیقت می‌فرمایید ۲۷ چند تا سه تا هست؟

(ج) ۹ تا هست. شما در یک، دو، سه تای خودتان در حقیقت ۹ تا وجه درست کرده‌اید.

(س) یعنی ۹ سطح درست کرده‌اید.

(ج) ۹ سطح نمی‌شود چون بعدش وقتی می‌خواهید پایین‌تر بروید، سطح می‌شود. ۹ وجهی می‌شود

س (۱) بله

ج) هر وجه‌تان یک نسبتی بین خودش برقرار است و یک نسبت هم به بقیه دارد.

س) مسئله‌ی وحدت نسبت فقط برای من روشن نیست؛ یعنی هنوز جایگاه فلسفی آن روشن نشده است. احساس می‌کنم که «وحدت نسبت» اگر باشد، هماهنگی در مجموعه را تحویل می‌دهد، یکپارچگی را نشان می‌دهد.

ج) حالا اگر شما بگویید که از یک، دو، چهار وقتی که رسیدیم، هر جا دو باشد، اگر در کل معنایش متساوی باشد یا نباشد؛ یعنی بگوییم در چه وجهی قرار گرفته است. را در جایی که ۹ وجه را تعبیر می‌کنیم اول یک ۹ ضلعی را فرض بکنید بعد من صحیح است که به شما عرض کنم که در کدام ضلع قرار دارد و در کدام طرف از سطح قرار دارد تا این دو، چه معنایی داشته باشد. خود این که می‌گویید دو در همه جا یک معنا ندارد، با انتخاب واحد فرق دارد، دو در جایی که در آن اصل، واحد باشد، هر جا باشد دو است. چهار هم هر کجا باشد چهار است.

س) این طرفش روشن است اما این که دستگاه ما برای دو،

ج) اینکه می‌گویید که در چه ضلعی قرار دارد، شما مثل هشت ضلعی، شما یک ۹ ضلعی را معرفی می‌کنید و می‌گویید دو در چه ضلعی قرار گرفته است تا بگوییم معنایش چیست؟ این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد که تکرار واحد اصل است یا نسبت؟

س) یعنی نسبیت اصل است؟

ج) نسبیت نه بلکه نسبت. نسبت با نسبیت یک فرق دارد. نسبیت منسوب بودن وصف به جایگاه است. هنوز وقتش نشده است. نسبت، وضعیت یک شیء به طرفینش است. وضع این با بغل دستی‌اش نسبت به وضع این به کل. بنا شد در این اضلاع مسطحی که ابتدائاً در یک سطح می‌چینیم، بگوییم اینجا در یک سطح که چهار تا دو داریم، چهار تا چهار داریم، معنایشان با هم فرق دارد. چهار در اینجا بزرگترین عدد است و نزدیکترین مثلاً به زاویه اتصال است ولی چهار در آنجا وسط است، یعنی دورترین به زاویه اتصال است. اگر بگوییم هر ضلعی، آن مرحله‌ی قفل شدنش به ضلع کناری، اینجا مثلاً شدیدترین منزلتش است. یک کسی چهارش اینجا هست، و به این زاویه چسبیده، یک کسی چهارش این وسط است و هشتش اینجا چسبیده است. یک کسی چهارش اصلاً شروع حرکتش است. ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم؟

س) نسبیت را هم توضیح بفرمایید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبیت و نسبت و نسبی، این سه تا تعبیر است. گاهی می‌گویید یک چیز نسبی است؛ یعنی می‌گوییم این فیبر بالاتر از این خانه، پایین تر از این خانه، من دست می‌گذارم روی این طبقه‌ی وسط زونکن، می‌گوییم این نسبت به اینجا بالایی، این نسبت به اینجا پایینی. این می‌شود نسبی.

می‌گویید خود مفهوم بالایی و پایینی مفهومی ندارد. اگر اضافه کنید به بالاتری، این پایین است. اگر به پایین‌تر اضافه می‌کنید، این بالا است. طبقه‌ی دوم کازیو، نسبت به طبقه‌ی اول، بالاتر، و نسبت به طبقه‌ی ای که بالای آن قرار گرفته است پایین‌تر می‌شود. پس بالایی و پایین‌تر به اضافه شدن برمی‌گردد. یک صحبت دیگر این است که بگوییم یک نسبت و ربط را اصل در یک چیز قرار دهیم؛ یعنی بگوییم چه نسبتی بین این شیء و شیء دیگر قرار دارد؟ این مثل وقتی است که شما در دو کفه‌ی ترازو یک وزنه‌ی ای قرار داده اید یا در؟؟؟ که بهتر می‌شود. می‌گویید این بازوی گشتاور را یک طرفش را یک لنگه بار در که می‌گذارید، اگر این سنگ یک کیلویی را در جایی که فاصله‌اش با بازوی گشتاور طرف مقابل دو برابر باشد ببرید، مساوی می‌شوند. اگر بیشتر از دو برابر ببریدش، این سنگین‌تر می‌شود و آن سبک‌تر می‌شود. چه نسبتی بین هر یک از این دو وزن با آن شاهین میان قرار دارد؟ می‌گویید نسبت فاصله منشأ اثر است. اما در نسبت می‌گویید وضعیت شیء نسبت به کل نظام مشخص می‌شود و وصف آن شیء به جایگاهش منسوب می‌گردد. آن چه را که ما در قسمت دوم می‌خواهیم صحبت کنیم که مقدمه‌ی برای سوم می‌شود این است که در این که کدامش سنگین‌تر یا سبک‌تر باشد، فاصله و نسبت اصل است.

س (۱) یا اصلاً در نفس بودن دوئیت اختلاف.

ج) ای احسنتم! می‌خواهیم اختلاف را بعداً به مسئله نسبیت برسانیم ولی مقدمه دارد. چه جوری مقدمه دارد؟ همین جوری که در اول مجبور هستیم علائم انتزاعی تکرار واحدی یک، دو، سه، چهار را مثل حروف انتخاب کنیم، بعد یک تصرف اولیه در آنها بکنیم و بگوییم نمی‌خواهیم نحوه‌ی تناسب بین آنها را تناسب انتزاعی قرار دهیم. نحوه‌ی تناسب را به وسیله‌ی نسبت برقرار کنیم؛ یعنی در تعریف ارزش و قدرت هر واحد در مجموعه، فاصله‌ها را اصل قرار دهیم؛ یعنی مثلاً سنگ دو کیلو، چه فاصله‌ی ای روی این خط بازوی گشتاور دارد تا بگوییم با آن طرف برابر است یا کمتر است یا بیشتر است. شبیه آن صحبت نسبی بودن، در یک عمل واقعی، نه در اضافه‌ی اعتباری. این در اضافه‌ی اعتباری اثر واقعی دارد. سنگ یک کیلویی را بالای بازوی گشتاور می‌آوریم، اصلاً ده کیلویی را بالا می‌پراند.

س) با آن نسبت‌هایی که در اعداد مثال می‌زدید چه فرقی دارد. در آن دایره‌های متداخل، آنجا هم که یک نسبت‌هایی را می‌دیدید.

ج) بله آنجا هم یک نسبت‌هایی را می‌دیدیم ولیکن آن نسبت‌ها به واحد بازگشت می‌کرد. آنها به تکرار واحد یا تکرار تکرار واحد بازگشت می‌کرد و یا به نقصان واحد یا نقصان نقصان واحد بازگشت می‌کرد ولی در اینجا مثل آنجا به واحد و انتخاب شما بازگشت نمی‌کند. آنجا واحد در آخر الامر به انتخاب شما تعریف می‌شد، که مثلاً شما اسم آن را یک می‌گذاشتید. از اولی‌اش انتخابی بود که مناسبت‌هایی که در این انتخاب شما انجام می‌گرفت، روی یک روش خاص به دست می‌آمد که همان روش تکرار در انتخاب شماست. اما

فرقی که در اینجا داریم این است که در اینجا می‌گوییم شما فاصله را انتخاب نکنید. فاصله را بزرگتر و واحد را کوچکتر انتخاب نکنید. دو تا انتخاب دارید. یک انتخاب فاصله و یک انتخاب وزن که مجموعه‌ی اینها یک نسبتی به هم دارند؛ یعنی فاصله و وزن با هم نسبت دارند.

(س) یعنی نسبت واحدها به هم می‌شود؟

(ج) بله. نسبت واحدها (نه تکرار واحدها) دیده می‌شود. نسبت واحد طول با واحد زن، در یک وضعیت خاص، یک جواب خاصی را می‌دهد. فاصله‌ی واحد اولی شما مثلاً ده تا واحد بود و آن را تکرار کرده بودید ولی فاصله‌اش یک بود. واحد طولی که دارید ۱۰ است ولی انتخاب شما یک است، و بر آن می‌چربد. می‌گویند چرا این گونه است؟ می‌گویید بازوی گشتاور هم یک وزنی دارد که یک کیلو است که روی هم ۱۱ کیلو می‌شود و آن را بلند می‌کنید.

(س) این چه تفاوتی با نسبیت دارد؟

(ج) از اینجا بحث را یک قدم جلوتر می‌بریم و می‌گوییم در نسبیت، اینکه چه وصفی داریم و چه واحدی داریم مطرح نمی‌باشد بلکه باید بگویید در چه جایگاهی است؟ تا به شما بگویم چه قانونی بر آن حاکم است و چه نسبتی به دیگران دارد؛ یعنی چگونه این وزنه‌ی ترازو در یک فاصله‌ی خاصی که قرار می‌گرفت می‌گفتیم دو انتخاب به نحو واقعی به همدیگر نسبت دارند که همان وزن و فاصله باشد. می‌گفتیم شما حق انتخاب دارید ولی قوانین طبیعی هم، هم وزن را؛ یعنی هر چیزی را که انتخاب نکنید، یک قانونی بین آن با هر فاصله‌ای که انتخاب کنید، وجود دارد که آن قانون دیگر به انتخاب شما نمی‌باشد بلکه به آن عمل می‌کنید. حالا می‌خواهیم بگوییم اصلاً در خود نسبت‌هایی که به همدیگر پیدا می‌کنند، هیچ چیز آن به انتخاب شما نیست. بستگی دارد در کجا قرار بگیرید و چه نسبتی به جایی دیگر داشته باشید. مثلاً شما می‌گویید اگر کسی نخست وزیر شد، حدود اختیاراتش افزایش پیدا می‌کند. جامعه برای آن منصب، یک حدود و اختیاراتی را درست کرده است. حالا اگر همین شخص از نخست وزیر عزل شد، دیگر آن قدرت را ندارد. قدرتش مربوط به جایگاهی است که قرار گرفته است. آنجا که قرار گرفت، قدرت پیدا می‌کند و اگر از آن مقام پایین‌تر بیاید دیگر آن قدرت را ندارد. قدرت آقای موسوی (نخست وزیر ایران) به چه چیز تعریف می‌شود؟ آیا به خودش تعریف می‌شود یا به جایگاهش؟ خوب قطعاً به جایگاهش تعریف می‌گردد. مثلاً یک آدم خیلی مهمی است و از آن خیلی کار بر می‌آید ولی اگر در جایگاهش نباشد کارایی‌اش حاصل نمی‌شود. این کارایی که شما خیلی با تمطرات ذکر می‌کنید، این آدم هر چقدر هم در مدیریت و اداره کردن پهلوان باشد اگر در منصب اداره نباشد، سهم تأثیر پیدا نمی‌کند. بعد می‌گویید یک دسته از کارائی‌های فلانی شکوفا شده است. در جواب می‌گویید هر کسی در آن جایگاه باشد این شکوفایی‌ها برایش پیدا می‌شود. پس، به میزان منصب برای فرد شکوفایی ایجاد می‌شود. در تصرفش به نسبت به امور به منصبش نسبت دارد. منصب

«واقعی» شد کانه «نسبت اوصاف قدرت، اعتباری شد. نمی‌توان گفت که فلانی چقدر قدرت دارد بلکه باید گفت در چه جایگاهی هست تا بگویم چقدر قدرت دارد. و این که چقدر بُرش اجتماعی دارد، بستگی به جایگاهش دارد. خوب این مطلب در قدم اول تمام شد.

(س) هنوز به نسبت نرسیدیم؟

(ج) الان نسبت را در سطح نازل مطرح می‌کنم. بنابراین؛ سطح نازل، این شیء چیست؟ چیستی او و نقطه‌ی ذوب و انجماد و سختی و سستی و چیستی آن منسوب به منصب است.

(س) این فرقی با قسمت اول چیست؟

(ج) نسبت با نسبی بودن همین است. اولی و دومی خودشان را می‌گیرید.

(س) آنجا در وزن هم همین طور بود مثلاً می‌خواستیم در یک کفه‌ی ترازو بگوییم با چه وزنه‌ای می‌شود آن طرف را بلند کنیم، می‌گفتیم بگو در چه رابطه‌ای است که بگویم می‌تواند بلند بکند یا نه؟

(ج) باز برای او چیزی را قائل بودیم و می‌گفتیم بعدش آن در چه رابطه‌ای قرار می‌گیرد؛ یعنی کانه آن را یک منتخبی می‌دانستیم، برایش یک هویتی قائل بودیم و یک چیستی و وزنی قائل بودیم و مثلاً می‌گفتیم یک کیلو، بعد می‌گفتیم یک کیلو ضرب‌در،

(س) یعنی طرف مقابل مغیر می‌شد

(ج) خیر. دو تا را هم مغیر می‌دانستیم نه یکی را

(س) یعنی یکی را ثابت و یکی دیگر را متغیر می‌گرفتیم؟ بله. همین طور است. یا فاصله را ثابت بگیرید و وزن را بالا و پایین بکنید مانند ترازو، یا فاصله را متغیر و وزن را ثابت بگیرید مانند چنان. این نسبت اولیه است ولی در اینجا اصلاً می‌گوییم هویتی ندارد و می‌گوییم هویتش کلاً منسوب به جایگاهش هست.

(س) یعنی هیچ تعریفی برای ظرفیتش نمی‌دهید؟

(ج) بله. در این قسمت از نسبت تعریف نمی‌دهیم ولی در نسبت انشتینی می‌گویید حرکت در چه جایی قرار بگیرد؟ چیستی این منسوب به جایگاهش می‌باشد. در اینجا می‌گوییم «نسبت» یعنی منسوب بودن به نسبت، منسوب بودن چه چیزی به نسبت؟ یعنی در شیء، کجایی، اصل است؛ یعنی در چه چیز بودنش اصل است.

(س) یعنی جایگاه آن در خود اوصافش؟

(ج) بله. منسوب بودن همه‌ی اوصاف به این که در چه جایگاهی است این را به ما تحویل می‌دهد که چه نسبتی به نظام و کل دارد. نسبت اصل در اوصاف است. اگر این گونه شد، معنایش این است که برای خود مطلب چیزی قائل نمی‌شوید. مثل هیولایی که آقایان ذکر می‌کنند و می‌گویند این هیولا، تعلق به چه صورتی پیدا کرده باشد، تا چه خاصیتی از آن سوال بشود. اینجا هم باید بگویید حرکت به چه منصبی تعلق

گرفته باشد که به هر منصبی تعلق گرفت، نسبت‌هایی به مجموعه پیدا می‌کند که دیگر این شیء به آن منصبش تعریف می‌شود. پس؛ چیستی منسوب به منصب است.

لذا چیستی معین می‌کند که چه منصبی چه نسبت‌هایی را دارا می‌باشد و «نسبیت» اصل در چیستی اشیاء است. در یک مرتبه بالاتر می‌گوییم این «نظام نسبیت» به وسیله فاعل‌ها پیدا می‌شود و قانون ثابت و راسخ و اصلی ندارد. بنابراین؛ آن ساختار عوض می‌شود و قوانین نسبیت، تابع فاعلیت و ایجاد فاعل‌ها در فعل هم می‌باشد و آن نظام هم تغییر پیدا می‌کند. حالا شما می‌خواهید برای نظامی که منصب‌هایش به وسیله فاعلیت‌ها در حال تغییر است، تعریف بدهید. دیگر قوانین ثابت را مطرح نمی‌کنید بلکه می‌گویید وحدت و مناسبات. وحدت جای قوانین ثابت را می‌گیرد و مناسبات جای مناصبی که در «نسبیت» فرض می‌شد را می‌گیرید. لذا می‌گویید «مناسبات وحدت» که هم وحدتش و هم مناسباتش قابل عوض شدن است و دیگر قوانین ثابتی برایش وجود ندارد.

در مناسبات وحدت، نه تنها چیستی و اتخاذ چیستی شیء و نسبیتش به شیء دیگر مضافاً این که منصوب شدنش به منصب هم اصل نیست بلکه منصوب شدن منصب به نظام فاعلیت، اصل هست؛ یعنی منصوب شدن تناسبات به وحدت نظام اصل است.

س) یعنی به فاعل محوری.

ج) نه. به اینکه فاعلیت‌ها درهم یک وحدت را ایجاد می‌کنند که سهم تأثیرهای مختلفی در آنها وجود دارد ولی نه از قبیل تقسیم به نسبتی که بگوییم یک چندم اوست بلکه سهم تأثیرها مربوط به جایگاه در وحدت خاص است که این وحدت هم در حال تغییر است.

پس وحدتی داریم که مناصب را نشان می‌دهد و هر گاه وحدت عوض شود آن مناصب هم عوض می‌شوند. چیستی قدرت‌ها همیشه در هر وحدتی یک گونه نیست. در دو وحدت، دو گونه چیستی پیدا می‌شود. چیستی‌ها مربوط به تناسبات وحدت است (نه مناصب ثابت حاکم، مثل قانون نسبیت) پس، ۱ - چیستی، مستقل از غیر نیست که بشود انتخاب واحد کرد ۲ - چیستی، منصوب به «نسبت به غیر» نیست. اولی مثل تکرار واحد. دومی مثل نسبت بین دو واحد. سومی، منصوب بودن به جایگاه در یک ناظم ثابت قوانین. چهارم، (آن چیزی که ما می‌گوییم) منصوب بودن به جایگاهی که نظامش نیز در حال تغییر است. بنابراین؛ منصوب بودن به «وحدت»، می‌شود. منصوب بودن به «وحدت نظام»؛ یعنی مناسبت وحدت. حالا برای این که به این مطلب برسیم، حتماً نیازمند به انتزاع و در آمیختن انتزاع‌ها به همدیگر هستیم. دویی که ما داریم در یک سطح و در یک ۹ ضلعی که آن را نگاه کنیم در هر جایی که آن را می‌بینیم یک معنا را نمی‌دهد. بعد در هر سطح هم یک معنا را نمی‌دهد و در همان سطح هم همین‌طور است.

حالا افزایش در اینجا به معنای افزایش تکرار نمی‌تواند باشد و کثرت به معنا تعدد، کثرتی که از یک چیز باشد نمی‌تواند معنا داشته باشد.

چرا....

«والسلام»

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۲/۰۱/۱۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۷

عنوان جلسه:

۱ - ۲۷ وصف سه قیدی کوچکترین مجموعه لازم به بررسی در مطالب توسعه فاعل

۲ - بیان سه فعل عرف یک فاعل (توضیح حد اولیه ولایت)

فهرست

۱ - فاعل بودن اوصاف

۲ - قابلیت ملاحظه نداشتن یک وصف به تنهایی

۳ - امکان تعریف اجمالی فاعل با سه قید

۴ - امکان ملاحظه توسعه فاعل در نظام فاعلیت

۵ - ۲۷ فاعل تشکیل دهنده کوچکترین نظام فاعلیت

۶ - ۲۷ وصف سه قیدی حاصل دو مرحله وصف و موصوف قرار گرفتن سه قید اصلی فاعل

۱/۶ - ۹ وصف دو قیدی حاصل یک مرتبه وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف

۱/۱/۶ - سه سطح اوصاف دو قیدی حاصل یک مرتبه وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف

۲/۱/۶ - بررسی رابطه سه سطح اوصاف

۱/۲/۱/۶ - ظرفیت، جهت، عاملیت سه مرحله متقوم توسعه

۲/۲/۱/۶ - احتمال ۱ : هر سطح اوصاف ۹ وصفی بیانگر «ظرفیت، جهت، عاملیت» یکی از اوصاف توسعه

باشد

۳/۲/۱/۶ - احتمال ۲ : یک سطح از اوصاف ۹ وصفی به منزله محور دیگری به منزله متصرف و دیگری به

منزله تابع باشد

۱/۳/۲/۱/۶ - متفاوت شدن خصوصیت اوصاف در منزلتهای مختلف

۲/۶ - ۲۷ وصف سه قیدی حاصل دو مرتبه وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف

۱/۲/۶ - ضرورت سه قیدی شدن اوصاف به دلیل تعریف شدن فاعل با سه قید

۲/۲/۶ - ضروری بودن وصف و موصوف قرار گرفتن مجدد اوصاف برای سه قیدی شدن اوصاف

بسمه تعالی

بحث (۱): ۲۷ وصف سه قیدی کوچکترین مجموعه لازم به بررسی در مطالعه توسعه فاعل

۱ - فعل بودن اوصاف

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک کل چگونه به دست می‌آید و چگونه شناسایی می‌شود؟

این بحث در این باره است که یعنی تکامل فاعلیتهایی

... هرگز بدست می‌آید مگر این که هر فاعل حداقل قیود را دارا باشد که حداقل قیود برابر با سه قید است ما می‌گوییم سه قید یک صوف را برای یک فاعل تمام می‌کنیم یک وصف را برای نظام فاعلیت، تمام می‌کنیم قیود، وصف و موصوف خود فاعل است به وصف و موصوف نظام فاعلیت ولی اوصاف وصف و موصوف نظام فاعلیت هستند ولی هیچ وصفی را ما نداریم جدای از فاعل، هر وصفی را ذکر کنیم حتی وصف هایی منطقی را که ذکر می‌کنیم حتی وصف های ادبی، وصف به معنای فاعل است چون چیزی و موضوعی نداریم که گفته شود غیر از فاعل است. هر کیفیتی در هر مرتبه ای که فرض بشود از هستی، چه مستقل ملاحظه بشود به لحاظی که فعلاً مصطلح است در ارتکازات مثل ضبوط صوت و سایر اجسام چه بگویند این لحاظ استقلالی ندارد و در قید باید مشاهده اش بکنیم چیز فاعل است

۲ - قابلیت ملاحظه نداشتن یک وصف به تنهایی

نهایت گاهی صحیح است که بگوییم فاعل و گاهی صحیح است که گفته شود نظام فاعلیت در وصف که به تنهایی جایی دیده نمی‌شود هیچ وصفی را به تنهایی نمی‌توانیم مشاهده کنیم این را صحیح است بگوییم فاعل است به خلاف آن جا که مجموعه ای از اوصاف هست که دیگر قابل لحاظ هستند به صورت یک موضوع اینجا را صحیح است بگوییم نظام فاعلیت.

حجت الاسلام صدوق: این مطلب روشن شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وصف به تنهایی قابل مشاهده نیست پس فاعل به تنهایی قابل مشاهده شدن نیست.

حجت الاسلام صدوق: این حتی به نحوه قرارگیری فاعل

۳ - امکان تعریف اجمالی فاعل با سه قید

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل به وسیله یک دستگاه منطقی و فلسفی معرفی می‌شود ولی مشاهده نمی‌شود، فاعل تنها را تعریف اجمالی فاعلیت است شما اگر به فاعلی بخواهید چیزی را نسبت بدهید به نظام نسبت می‌دهید.

یعنی اول کار خلق می‌کنند فاعل تبعی را، یک فاعل تک خلق نمی‌کنند همین قدر که می‌گویید فاعلی تعلق دارد معنایش این است که فاعل و تعلق را دارید ملاحظه می‌کنید هر چند متقوم باشند و جدای از هم نباشند.

همین که می‌گویید تبعی است یعنی تقاضایی دارد ظرفیتی و جهتی و عاملیتی دارد به تبع دارد، شما خصوصیت را ذکر می‌کنید که همین که صاحب خصوصیات بخواهد باشد در نظام ملاحظه می‌شود. قبلش با قید تعریف می‌شود ولی با قید تعریف شدن معنای تعریف موضوع منطقی ما به نحو کامل نیست بلکه به نحو اجمالی است یعنی فاعلی که ما می‌گوییم ظرفیت دارد که جهت و عاملیت دارد می‌گویید تا کیفیت پیدا نکند نسبیتی پیدا نمی‌کند معنایش تعریف منطقی به اجمال است مانند تعریفی است که شما برای الف و ب و ج الی آخر می‌کنید که این غیر از واسطه قرار گرفتن او در مفاهیمه است و غیر از پیدایش آن در ادبیات است یک تعریف بالاجمال داریم که فاعل را تعریف می‌کنیم با دستگاه فلسفی.

۴ - امکان ملاحظه توسعه فاعل در نظام فاعلیت

ولی حالا ببینیم این فاعل بالاجمال حضور در همه جا دارد؟ بله هیچ چیزی نیست که فاعل نباشد ولی آیا فاعل بدون نظام می‌توانیم لحاظ کنیم یا حتماً فاعل با ربط و تعلقش باید ملاحظه بشود با اوصاف خود و در جریان رشد باید ملاحظه شود، در جریان توسعه باید ملاحظه بشود و در جریان توسعه اگر قرار است ملاحظه بشود فاعل تنها که دارای سه قید است قابل لحاظ نیست باید این به معنای یک وصف تلقی بشود.

۵ - ۲۷ فاعل تشکیل دهنده کوچکترین نظام فاعلیت

حالا چند تا فاعل روی هم رفته می‌تواند کوچکترین نظام فاعلیت را تحویل بدهد می‌گویید کوچکترین نظام فاعلیت با ۲۷ فاعل می‌تواند پیدا بشود. که هر یک از اوصاف او حتماً دارای سه قید است.

۶ - ۲۷ وصف سه قیدی حاصل دو مرحله وصف و موصوف قرار گرفتن سه قید اصلی فاعل

حالا می‌گویید این نحوه دارا بودن سه قید چگونه است.

می‌گوییم باید یک بار سه تا قید فاعل را بنویسید و بعد خودشان را برای خودشان وصف و موصوف قرار بدهید یعنی نگویید اینها بریده از هم هستند و سه تا هستند بگویید هر کدام از اینها می‌توانند مضاف الیه مضاف دیگر واقع بشوند.

۶/۱ - ۹ وصف دو قیدی حاصل یک مرتبه وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف

پس یک ستون می‌نویسید ظرفیت جهت عاملیت بعد می‌نویسید در ستون او ظرفیت جهت عاملیت دست می‌گذاریم روی بخشی از ستون که نوشته شده است ظرفیت، ظرفیت را به عنوان مضاف الیه لحاظ می‌کنیم و سه وصف را اضافه به او می‌کنیم یعنی ظرفیت دارای ظرفیت و ظرفیت دارای جهت و ظرفیت دارای عاملیت است در اینجا ۹ تا خانه پیدا می‌کنید که هر خانه دارای دو قید است

۶/۱/۱ - سه سطح اوصاف دو قیدی حاصل یک مرتبه وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف

یعنی ما در اینجا سه سطح داریم از سه بخش از ستون که ظرفیت بالای ستون نوشته شده است و قسمت میانه، جهت و پایین عاملیت است

۶/۱/۲ - بررسی رابطه سه سطح اوصاف

۶/۱/۲/۱ - ظرفیت، جهت، عاملیت سه مرحله متقوم توسعه

حالا سوال این است که این سه تا در سه مرحله از توسعه می‌توانند باشند یا اینکه اینها را بدون حرکت می‌توان ملاحظه کرد؟ می‌گویید حتماً اینها در حرکت خواهند بود، نمی‌توان اینها را منسوب بهم ندانیم، نمی‌شود بگویید ظرفیت، جهت، عاملیت ما مربوط سه مرحله از هم جدا هستند از مراحل توسعه، هر چند هر کدام از اینها وقتی می‌گویید وصف و موصوف، دیگر بپذیریم که در مرحله اول که خلق شده است دارای ظرفیتی است که آن ظرفیت دارای جهت و عاملیت است، دارای جهتی است که عین همان را داراست و دارای عاملیتی است عین آنها را دارا می‌باشد.

ولی این ۹ تا مال سه مرحله نیست بلکه مال یک مرحله است یعنی مربوط مرحله ابتداء است. بنویسید دارای ظرفیت وظرفیت دارای عاملیت دارای ظرفیت تبعی است و دارای جهت و عاملیت تبعی است هر چند هر کدام از آنها همین سه وصف را دارند.

۶/۱/۲/۲ - احتمال(۱): هر سطح از اوصاف ۹ وصفی بیانگر «ظرفیت، جهت، عاملیت» یکی از اوصاف

توسعه می‌باشد

حالا در سطح دوم و سوم که ملاحظه می‌کنید به دو گونه می‌شود نگاه نمود ۱ - وقتی که سطر ستون را می‌نویسیم سطر را مربوط به یک وهله زمانی بنویسیم و در ستون مربوط به سه مرتبه زمانی - زمان دوم که جهت است و زمان سوم که عاملیت است. بعد می‌گوییم ظرفیت جهت عاملیت مال دوران ظرفیتی اوست مال دوران جهتی اش و مال دوران عاملیتی اش بعد ببینیم اینها به هم ربط دارند یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: این ستون دوم معلوم نشد البته یک سؤال است که به طور کلی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ببینیم ملاحظه کلی یعنی چه؟ یک نحوه اینکه بیاییم اول بنویسیم

وصف ظرفیت جهت عاملیت و بعد بگوییم هر کدام از اینها می‌توانند موصوف هم واقع بشوند

حجت الاسلام صدوق: یعنی به نسبت تأثیر درهم دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ظرفیت این امر بریده از جهت نیست، جهت یک امر بریده از عاملیت

نیست.

حجت الاسلام صدوق: وصفی است که نافذ است در دو وصف دیگر و بالعکس آنها هم همینطور.

اگر این جور انجام بدهیم نحوه ترسیم آن باید چگونه باشد؟

۶/۱/۲/۳ - احتمال (۲) یک سطح از اوصاف ۰ وصفی به منزله محور دیگری به منزله تصرف و دیگری به منزله تابع باشد

آیا بگوییم یک کل است که همه آنها به هم متقوم اند؟ بگوییم سه تا هستند و بیشتر نیستند یا بگوییم هر سه تا را گاهی می‌شود به لحاظ وصف لحاظشان کرد و گاهی می‌شود به لحاظ موضوع لحاظشان کرد، گاهی به نحو تبعی لحاظ می‌شوند برای فاعل تصرفی آن وقت بشوند ۹ تا

حجت الاسلام صدوق: بنابر وصف و موصوف را یک تعبیر می‌شود این جور برایش کرد که اینها چون در مجموعه وحدت ترکیبی هستند نمی‌شود بریده از هم دید و اینها را اثرشان در هم دیگر ندید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این اثر یعنی چه؟

حجت الاسلام صدوق: یعنی چون مجموعه مرکب

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون مجموعه مرکب چون معنای استقلال ندارد این قبول و چرا بگویند اثرشان در یکدیگر آیا مگر دیگری فرض دارد؟

اگر می‌گویند نحوه تعلق هر یکی از اینها به دیگری است یعنی یکیشان می‌شود فاعل به منزله محوری یا تصرفی یا تبعی و دیگری می‌شود متعلق به او.

حجت الاسلام صدوق: یکی فاعل تبعی و یک فاعل تصرفی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر جوری که بشود پس در اینجا یک سطر و ستون می‌نویسیم که برای هر کدام از اینها آن وقتی که لحاظ تابع بودنش به دو وصف دیگر است غیر از وصفی است که لحاظ حاکم بودنش بر دو وصف دیگر است اگر این منا را خواستید بنویسید همان ۹ تا می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: یعنی ظرفیت یک وقت در موضع تصرفی است نسبت به جهت یک وقت در موضع فاعل تبعی است نسبت به جهت، نسبت به عاملیت هم همین طور است.

۶/۲/۳/۱ - متفاوت شدن خصوصیت اوصاف در منزلتهای مختلف

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این جور شد پس عاملیت در چند منزلت که نگاهش می‌کنیم دیگر یک خصوصیت ندارد این که تابع است متصرف فیه است.

پس می‌توانیم کد بدهیم که این ظرفیت به نسبتی که تابع است از جهت و از عاملیت و بعد این ظرفیت به نسبتی که حاکم است می‌توان به نسبتها عدد بدهیم.

وقتی عدد بدهیم می‌شود ۹ تا

حجت الاسلام صدوق: آن وقت نسبت به خودش معنی او چیست؟

تابع بودن و متصرف بودن

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه گفتید نسبت حاکم است به غیر دارید نسبتش را به منزلتش خودش ذکر می کنید یعنی ظرفیت در اینجا بدون وصف هرگز یافت نمی شود.

گاهی وصف او نسبت به منزلت خودش است گاهی نسبت به منزلتغیر این تا این جا روشن.

۶/۲ - ۲۷ وصف سه قیدی حاصل دو مرتبه وصف و موصوف قرار گرفتن اوصاف

۶/۲/۱ - ضرورت سه قیدی شدن اوصاف به دلیل تعریف شدن فاعل با سه قید

۹ تا شد شما در اینجا برای هر خانه ای دو تا قید دارید برهان فلسفی شما گفت هرگز نمی توانید دو قید داشته باشید دارای سه تا قید باید باشد تا یک وصف درست شود چرا؟ چون خصوصیت سه تا، یک فاعل را تمام می کنند.

۶/۲/۲ - ضروری بودن وصف و موصوف قرار گرفتن مجدد اوصاف برای سه قیدی شدن اوصاف

از این راه که می آید می گوئید طبق دلیل برهان فلسفی باید یک بار دیگر ضرب این را ببینیم، یعنی چه؟ یعنی بگوئید که ظرفیت، جهت، عاملیت، این بار به عنوان سطر نوشته شود ستون او ۹ تا نوشته شود.

حجت الاسلام صدوق: به نظر می آید توسعه اینجا مطرح می شود، قبلاً توسعه مطرح نبود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با این روش اول می گوئید شما به دلیل باید هیچ جا دو تا قید نداشته باشیم چون با دو قید، تعریف فاعل تمام نمی شود پس باید یک بار دیگر ضرب بشود تا به ۲۷ برسد این یک فرض فرض اول را می گذاریم کنار، حالا در این که این فرض قوی است یا نه این اقوی است یا دومی مقدمه است یا این حاصل است اینها را فعلاً کار نداریم.

در اینجا ۲۷ تا تما شد، یک بحثی است که خیر شما.

بحث (۲) - بیان سه قید معرف یک فاعل (توضیح حد اولیه ولایت)

حجت الاسلام صدوق: در اینجا اگر سه قید را توضیح بدهید شرح آن کامل می شود یعنی به چه دلیل سه قید را در فلسفه گفتیم این جا اگر جاری بکنیم ۲۷ قید را.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ما هرگز نخواهیم داشت یک وصفی از اوصاف که با دو قید قابلیت تعریف داشته باشد چون هر وصفی را که ذکر کنیم باید حتماً وصف فاعل به سه تا بر گردد چه از نظر نظام فاعلیت چرا؟ چون گفتیم فاعل قابلیت تعریف ندارد مگر به این که بگوئیم فاعل تعلق به فاعل بالاتر دارد که فاعلیت کند در توسعه فاعلیتش گفته بودیم اگر فاعلی سه بار تکرار نشود.

حجت الاسلام صدوق: که سه بارش یک بار فاعلیت که خودش

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک بار فاعلیتش است که تعلق به فاعل بالاتر دارد این دو تا

حجت الاسلام صدوق: این یکیشد یعنی زمانی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت او را شما می گیرید و فاعلیت دوم را ۲

حجت الاسلام صدوق: یعنی سه مرحله فاعلیت را

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کار به توسعه فعلاً نداریم.

حجت الاسلام صدوق: یعنی سه تا ضربی را که می‌خواهیم بکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر فاعل معنایش این باشد که تعلق به چیز دیگری صرف تعلق باشد

گفتیم این معرف حرکت نیست اگر بدون تعلق باشد حرکت نیست

اگر لحاظ تعلق شدو تعلق به یک کیفی شد ساکن است اگر گفتیم معنای تعلق تمام نمی‌شود مگر با

لحاظ فاعل ...

اگر حضرتعالی بفرماید که فاعلی که شما می‌فرمایید که ما می‌گوییم تعلق بدون تحرک باشد یعنی تعلق

به کیف باشد این مفسر حرکت نیست اگر تعلق تحرک داشته باشد معنایش یعنی موجد باشد، اگر این موجد

ایجاد نسبت به یک کیفیت باشد باف هم مفسر حرکت نیست اگر ایجاد تصرف بخواهد بکند موجد باشد و

موضوع طرف ایجادش باز کیفیت نباشد آنوقت آن هم برای مرحله بعد نیز تعلق داشته باشد به این فاعل به

فاعلیت دیگری، یعنی فاعلیت کند نسبت به فاعلیت دیگری.

حالا اگر فاعلیت کند در نسبتش به فاعلیت دیگری باز بشود چه یک کیفیت بشود باز سکون است.

فاعلیت کند در نسبتش به فاعلیت دیگری به گونه ای که فاعلیت او یعنی فاعل بالاتر هم فاعلیت کند در

توسعه فاعلیتش.

حجت الاسلام صدوق: متقوماً عامل بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که متقوماً عامل بشود که می‌شود ۱ - فاعلیت کند ۲ - در نسبتش

به فاعلیت دیگری که ۳ - فاعلیت کند در توسعه فاعلیتش این می‌شود سه تا

حجت الاسلام صدوق: این سه مرحله را جهت جمع بندی، که تعلق بدون فاعلیت نمی‌شود، این اولین قید

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اولی کاری که می‌گویید این است که ۱ - خود کیفیت نمی‌تواند

حرکت داشته باشد ۲ - تعلق به کیفیت نمی‌تواند مفسر حرکت باشد ۳ - موجودی موجد است که یعنی فاعل

است محکوم به یک انگیزه یعنی یک کیفیتی است باز نمی‌تواند فاعلیت کند.

۴ - اگر محکوم به یک کیفیت نباشد محکوم به فاعلیت دیگری باشد ولی آن فاعل دوم محکوم به کیفیت

باشد این هم نمی‌تواند موجب حرکت بشود، ۵ - می‌تواند تنها فاعلیت اگر خود نفس فعل سه بار به خودش

تعریف شد فعل فعل شد فاعلیت نسبت به فاعلیت به توسعه فاعلیت

حجت الاسلام صدوق: یعنی این سه آخر حضرت عالی نسبت به بعضی های آن یک قدماتی را ممکن

بفرمایید می‌خواهم در آخر کار آن جمع بندی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس فاعل چیزی نیست جز فاعلیتی که تعلق دارد به فاعلیت بالاتر که فاعلیت کند فاعلیت بالاتر در توسعه فاعلیت خود این سه تا شد.

حجت الاسلام صدوق: پس یک فاعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل است کار را تمام نمی‌کند فاعل چیست نه فاعل است یعنی چه؟ فاعل چیست؟ ۱ - فاعل چیزی که موجود است فاعلیت می‌کند در نسبت خود به فاعلیت دیگر یا این فاعلیت ۲ - که فاعلیت کند در توسعه فاعلیت خود این ۳ - می‌خواهید بنویسید یک سطر کدام را زیر آن خط می‌کشید ببینید همه عبارات را در سطح بنویسید بعد زیر آن قسمتهای فاعلیت های حساس آن را خط بکشید بنویسید (فاعل یعنی فاعلیتی است به فعلی است) که یعنی فاعلیت تعلق دارد به فاعلیت بالاتر (موضوع فاعلیت آن (فاعل موضوع) تصرف در رابطه اش نسبت به فاعلیت فاعل بالاتر است) خوب پس بنابراین تعلق دارد فاعلیت می‌کند در نسبت خود به فاعل بالاتر نتیجه فاعلیت می‌کند در نسبت خود به فاعل بالاتر که فاعل بالاتر فاعلیت در توسعه فاعلیت خود بکند فاعلیت فاعل موضوع تا اینجا روشن شد.

حجت الاسلام صدوق: مطلب واضح در جمع بندی آن سه قیدی که یک وصف

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت اول یک وصف که به چند معنا می‌توانیم از آن نام ببریم اسم آن را فاعل موضوع هم گذاشتیم ایشان تعلق دارد به چه چیزی؟ خود این فاعلیت می‌کند یعنی چه کار می‌کند یعنی فعلی را انجام می‌دهد در نسبت خود به فاعل بالاتر

حجت الاسلام صدوق: بله موجد است معنایش این است که موجد در رابطه با فاعل بالاتر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در رابطه اش

حجت الاسلام صدوق: در رابطه اش با فاعل بالاتر

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چهار تای آن چه است؟ فاعلیت آن در نسبت به فاعلیت فاعل بالاتر

این فاعلیت اول و فاعلیت دوم این یک و این دو که عمل کند در فاعلیت سوم این هم ۳

حجت الاسلام صدوق: این ۱ و ۲ به نظر من می‌آید که یکی است و دو تا نیست حجت الاسلام و

المسلمین حسینی: فاعلیت آن در نسبت آن به فاعلیت فاعل بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: دومی موضوع تصرف فاعلیت است .

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع تصرف آن گاهی که نسبت موضوع تصرف است می‌گوییم

گاهی طرف نسبت را داریم نگاه می‌کنیم وقتی می‌گویید فاعلیت می‌کند در نسبت خود به فاعل بالاتر

موضوع تصرف می‌بینید درست فاعل است و موضوع فعل آن ولی وقتی می‌گویید که فاعلیت یک فاعل بالاتر

طرف موضوع را نگاه می‌کنید

حجت الاسلام صدوق: خوب این برای توصیف خود آن فاعل که خود آن فاعل را بخواهیم سه بار ضرب بکنیم نباید بیاید همان نفس ربطی که به فاعل بالاتر است باید بیاید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌گویند این است این

حجت الاسلام صدوق: من به نظر می‌آید «یک» همان بالایی است که نوشتید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من نتیجه بیاوریم اینجا بینیم چه شما می‌فرمایید فاعلیت فاعل در نسبت خود به فاعلیت فاعل بالاتر اگر نسبت را موضوع فعل بگیرید این فاعلیت در خود این موضوع واقع می‌شود اگر بگویید نسبت آن در فاعلیت فاعل بالاتر که فاعلیت فاعل بالاتر می‌خواهید بگویید انجام بدهد طرف نسبت موضوع قرار می‌گیرد یعنی به عبارت دیگر غایت این فعل چیست؟ این کار می‌کند در نسبت خودش برای چه چیزی؟

حجت الاسلام صدوق: غایت آن می‌شود توسعه آن دیگر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غایت غایت الغایات آن توسعه می‌شود غایت فاعلیت.

حجت الاسلام صدوق: غایت این مرتبه که می‌گویید اصطلاح ربط آن به فاعل بالاتر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این اصلاح ربط اصلاح ربط به چیز فاعل بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: تعلق به آن

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه اصطلاح تعلق به او یا تعلق به فعل او

حجت الاسلام صدوق: به فعل او

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تعلق به فاعلیت او است پس بنابراین غیر از غایت خودش غایت فعل او را هم می‌خواهد.

حجت الاسلام صدوق: من متوجه نشدم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی اینکه من غایت فعل خودم را می‌خواهم و گاهی اینکه غایت

فعل شما را هم می‌خواهم همکاری می‌خواهم همکاری یعنی غایت فعل خود را تنها نمی‌خواهم

حجت الاسلام صدوق: الان این دوئیت آن اینجا از کجا پیدا می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون دو تا فاعل هستند.

حجت الاسلام صدوق: بله

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر اینجادو تا فاعل فرض کردید

حجت الاسلام صدوق: دو تا فعل

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر دو تا فاعل است پس بنابراین سوّمی که عاملیت و تقوم است دو

تا فاعل باید لحاظ بشود دو تا فاعل اگر بخواهد لحاظ بشود فاعلیت اوّل موضوعش فقط نسبت.

نسبت نسبتی است به فعل غیر فاعل به فاعلیت غیر من می‌آیم به شما تقاضا برای همکاری می‌دهم موضوع فعل ن فقط شما نیستید خصوصیتی از شما است که فاعلیت شما در همکاری است کاری می‌کنم که همکاری شما را جلب بکنم در یک موضوعی.

حجت الاسلام صدوق: بله غایت درخواست شما این است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر است پس بنابراین موضوع فعل من فقط نسبت شما نیست به فعل شما است پس فاعلیت دوم دارید.

حجت الاسلام صدوق: یعنی یکوقت معنی تعلق را اصلاح می‌کنیم یعنی روشن می‌کنیم یک وقت می‌گوییم دو چیز است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گویید که من فقط فاعلیت بکنم موضوع فاعلیت من هم شما هستید تمام.

فرق آن با وقتی که فعل من موضوعش فعل شما نباشد بلکه خود شما موضوع باشید چیست؟

حجت الاسلام صدوق: آن را که نمی‌خواهیم بگوییم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه جز نمی‌خواهیم بگوییم برای اینکه می‌خواهیم تقسیم بکنیم ببینیم چه فرقی پیدا می‌کند وقتی موضوع فعل من فعل شما قرار می‌گیرد دو تا فاعلیت می‌شود نه یک فاعلیت من هستم یک فاعل و فعل خودم شما شهتید و فعلتان فعل من در فعل شما ...

حجت الاسلام صدوق: این را که در قدم اول فعل او نیست نسبت فعل من می‌خواهد به فعل او باشد چون خواست تنهاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه مهم مطلب اینه خواست من روی شخص رفته یعنی روی کیف رفته.

حجت الاسلام صدوق: نه روی فعل او رفته.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر روی فعل او رفته او باید مشغول یک فعالیت جاری بشاد تا بتواند فعل من موضوع آن قرار بگیرد فعل او حالا که فعل او قرار می‌گیرد او فاعلی دارد که فعلی دارد.

حجت الاسلام صدوق: این می‌خواهم بگویم در مرتبه بعد می‌گوییم که تقوم حاصل بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر آن ساکن ایستاد باشد که ما بیاییم فاعلیت کنیم درست اگر او مرتباً مشغول فعل و فعل من ناظر به فعل او است دو تا فاعلیت می‌شود. یک وقتی او را ساکن می‌گیرید می‌گویید فعل من علت فعل او بشود این دو تا فعل نداریم یک فعل من است یک فعل هم آخر کار است تقوم می‌گیرد یک وقتی است او مشغول فعلی است.

حجت الاسلام صدوق: این منافاتی ندارد من به نظرم می‌آید که جاری بودن فعل او در مرحله دومی که درخواست ما یک معنی استقلالی دارد که موضوع تکلیف هم می‌شود این مانعه الجمع نیست یعنی آن دائم فاعلیت دارد این رحمت او دائماً....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الان ما کار به رحمت و اینها نداریم ما فعلاً دو تا فاعل معمولی آدم معمولی داریم یک آدم ضروری هم داریم که اصلاً کاری به رحمت ندارد شرّ هم درست می‌کند این تعلقی که فعلاً فعلی که واقع می‌شود از این فاعل اول، فاعل الف در

حجت الاسلام صدوق: فاعلی که می‌خواهد تعلق به فاعل بالاتر داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در شروع، این فاعل فعلاً من موضوعم قاطی نشود موضوع را نمی‌خواهیم بیاوریم افهامش کنیم فعلاً از نظر فلسفی و منطقی نگاه کنیم فاعل اول داشت فاعلی است و فعل دارد و فعل آن مفعول فعلش چه چیزی فعل آخر مفعول فعلش یا مفعول فعل آن کیفیت آخر فاعلی است فعلی دارد و مفعولی دارد مفعول فعلش یا فاعل؟ یا شیء است؟ مفعول فعل اگر مفعول فعل فاعل الفی داریم یک فعلی دارد اسمش گذاشتیم ایک الف و یک مفعول فعل دارد مفعول فعل آن چه چیزی است.

حجت الاسلام صدوق: تعلق خود شاست به فاعل بالاتر

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه مفعول فعلش به اصطلاح صرف ربط بگیرد جواب داده نمی‌دهد ربط به چه چیزی؟

حجت الاسلام صدوق: ربط به فاعل بالاتر

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربط به فاعل بالاتر صرفاً ربط نیست یعنی مین جا اگر به نظر من آن نکته ای اگر اعمال نظر بشود بهتر روشن می‌شود اگر صرف ربط یه بالاتر باشد حرکت هم ندارد.

حجت الاسلام صدوق: اگر قید دوم درست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سه تا فعل را پشت سر هم بریزم حرکت می‌آورد.

ولی اگر گفتید که تصرف می‌کند می‌رود نسبت به رابطه اش با بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: نه قید دوم هنوز قید سوم نیامده همین جور که می‌فرمایید درست یعنی اگر فقط به همین جا توقف پیدا نکند این تمام نمی‌شود همین طور که اگر در قید اول هم توقف نکنیم آن هم باز معنی حرکت حل نمی‌شود یعنی آن قسمتش را من می‌پذیرم همین جا اگر ختم بکنم به همین که می‌فرمایید حل نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه اگر ختم هم نکنیم حرکت نمی‌آوریم من تعلق دارم به فاعل بالاتر آن فاعل بالاتر دلش خواست در من حرکت و کاری می‌کند دلش نخواست هم نمی‌کند من تعلق دارم به فاعل بالاتر فاعل بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: اینکه به اصطلاح ایجاد اوست تعلق من به فاعلیت او آن ایجاد اوست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تمام شد دیگر.

حجت الاسلام صدوق: اینکه به اصطلاح حرکت اولیه است این اصلاً فاعلیت من نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه شما این را که هم بگیرید فاعلیت شما نباشد که اصلاً وصف آن را تعریف نکردید.

حجت الاسلام صدوق: بله

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه ببینید من به ذهن می‌آید که اینجا بیشتر تأمل کنیم قسمت اول این که

حجت الاسلام صدوق: حال می‌خواهید حضرت تعالی سه مرحله

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من سه مرحله را بحث کردم

حجت الاسلام صدوق: یک قید اول می‌فرمایید که

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که چند شکل می‌شود این را ملاحظه کرد یکی اینکه گفته فاعلی داریم که فعلی دارد و مفعول فعلی دارم مفعول فعلش کیفیت باشد یا نسبت به یک فاعل بالاتر باشد، هیچ حرکتی نمی‌تواند بکند اگر تا صرف نسبت تمام کنیم بگویید فاعل اول موضوع فعلش رابطه اش به بالاتر است می‌گوییم خوب می‌خواهد به بالاتر هم باشد.

حجت الاسلام صدوق: نه عرض من این سه قید نبود یک قید مورد نظرم بود در رابطه با ربطش به فاعل بالاتر بیان یک قید است نه بیان سه قید من چیزی که استفاده کردم این است که یک وقت گفته می‌شود فاعل موجد است. که تعلق صرف نشود سکون نباشد بعد می‌گوییم این ایجادش در رابطه با نسبت آن به مولایش است که قید سوم را پشت سر آن بیاوریم که متقوماً فاعلیت بکنند در توسعه این، سه تا قیدی که به نظر من می‌آید این است، یک فاعل است یعنی موجد است که ایجادش در ربطش به فاعل بالاتر باشد که متقوماً هر دو تصرف بکنند در توسعه فاعلیت خود این فاعل.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عبارت را بفرمایید تا بنویسم.

حجت الاسلام صدوق: ۱ - آن فاعل است یعنی موجد است بعد می‌گوییم موجد است در چه چیزی در تعلقش به فاعل بالاتر که می‌شود قید دوم، متقوماً فاعلیت می‌کنند در توسعه فاعلیت خودش، به نظرم می‌آید این سه قید لازم است تا فاعل تعریف بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قید اول چیست؟

حجت الاسلام صدوق: به نظر می‌آید همان معنای ظرفی بدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منقید اول رامی خوانم تا بگوئید کجا زیر آن خط بکشم. ۱ - این فاعل یعنی موجد است

حجت الاسلام صدوق: فاعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در چه چیز در تعلقش نسبت به فاعل بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: در تعلقش به فاعل بالاتر فاعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در تعلقش به فاعل بالاتر دوباره بنویسم فاعل است.

حجت الاسلام صدوق: بله.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی این الان درست شد ۱ - فاعل است ۲ - در تعلقش نسبت به فاعل بالاتر فاعل است.

حجت الاسلام صدوق: که متقوماً فاعلیت کنند این فاعلیتی که می‌کند چون متقوم است این ضد همین است من نمی‌شناسم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حضرتعالی نظرتان بر این است با این تقریب درست می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: این استفاده ای که من از مطلب کردم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غیر از این که نظر مبارک خودتان را تقریر کنید نظر خودتان را هم بگوئید نظر خودتان همین است یا نه؟

حجت الاسلام صدوق: بله همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت درباره این است که این جا شما سه تا فاعلی اول را ذکر کردید این فاعل، یعنی موجد است.

حجت الاسلام صدوق: البته از جلسه امروز، قبلاً آن چیزی که می‌فرمودید این فاعلیت می‌کند نسبت به فاعل بالاتر که تصرف کند. در توسعه فاعلیت این، تعبیر دیگری داشتیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا من اتمام احتمالات آن را می‌فروشم ۵ تا ۶ تا همه احتمالات را می‌نویسم نه تمسک داریم به هیچ کدام از اینها نه اینکه مدعی وحی هستیم که بگوییم این چنین وحی شده باشد. بنابراین در این دقت کنید ببینید کدامشان درست است.

اینکه می‌گوئید ۱ - این فاعل است یعنی موجد است در تعلقش به فاعل بالاتر فاعل است. این فاعل اول با دومی چه فرقی دارد.

حجت الاسلام صدوق: آن به اصطلاح می‌خواهد نفس حرکت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نفس شأنیست فاعلیت را می‌گوئید؟ این جا فعل فاعل را می‌گوئید.

حجت الاسلام صدوق: نه آنجا بالاجمال گفتیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بالاجمال که گفتید باز برای ما فرقی را تعریف کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌گویید این فاعل است یعنی موجد است. یعنی همین فاعلی که هست این موجد است.

حجت الاسلام صدوق: بله

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دو نیست یکی هم نیست. این بالاجمال گفتن غیر از این است که بگویید با سه قید تعریف می‌شود این فاعل است یعنی موجد است. موجد است یعنی چه؟ شما این طوری می‌خواهید بگویید، می‌گویید موجد است یعنی تعلق دارد به فاعل بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: بعد قید بعدی هم واضح تر

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از همین جایش یک سوالی بکنم ۱ - این فاعل است یعنی موجد است موجد است یعنی چه؟ یعنی در تعلق به فاعل بالاتر فاعل است.

حجت الاسلام صدوق: یعنی سه قید از اجمال به تبیین در این تعریف.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس یک قید هستند دیگر سه قید نیست.

یعنی سه تا فاعل که نداریم گاهی می‌گویید فاعل در سه بار موجب می‌شود که خودش را معنا کند. یعنی

حجت الاسلام صدوق: سه نحوه از اعمال فاعلیت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی سه نحوه از اعمال فاعلیت است.

حجت الاسلام صدوق: که بتواند تعریف بشود نه این آن معنا را ندارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا گاهی می‌گویید ما با سه تا جمله فاعل را تعریف می‌کنیم می‌گوییم ۱ این فاعل است یعنی موجد است موجد است یعنی چه؟ موجد است. یعنی فاعل است در تعلقش نسبت به فاعل بالاتر.

حجت الاسلام صدوق: این می‌شود یکی، درست می‌فرمایید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این یک، دو تا نداریم، سومی هم چه متقوماً فاعلیت کنند در توسعه فاعلیت خودش.

حجت الاسلام صدوق: این فرق می‌کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای متقوماً یعنی، این جا دو تا فاعل داریم

حجت الاسلام صدوق: یعنی در دو منزلت فاعلیت کردند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله یعنی دو یک وقت تقوم است یک جا هم فاعلیت است این دو تا سه تا نشد.

حجت الاسلام صدوق: درست است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بیان دیگری مربوط به قبل دارید بفرمایید تا آن را جدا کنیم.
حجت الاسلام صدوق: آن جا قبلاً هم سؤال بود یکوقت هست که می‌خواهیم یک فاعل را ملاحظه کنیم یک وقت هم یک مجموعه نظام را می‌خواهیم ملاحظه کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظام فاعلیت نه آن چیزی که ما فعلاً می‌خواهیم بحث کنیم بحث فاعلیت است خود فاعل است تعریف فاعل به گونه ای که حرکت به وسیله آن توصیف شود، چرا؟ چون گفتید حرکت با کیفیت و تعلق قابل ملاحظه نیست. فعلاً اول کار ما دنبال نظام نمی‌رویم سراغ نظام رفتن قبل از این که مفرد مطلبمان را تمام کنیم معنای آن این است که بالاجمال را تعریف نکرده ایم. اول بالاجمال تعریف حرکت را بکنیم بعد حرکت را در نسبت بیاوریم.

حجت الاسلام صدوق: اگر معنای نظامی آن جا نخواهد بدهد. همین اشکال بر آن تعریف است آنجا، چون آنجا دوتا فاعلیت بیشتر، نمی‌توانیم توصیف کنیم.

حجت الاسلام صدوق: آن وقت دقیقاً بگوییم و رد کنیم نه اینکه بگوییم باصطلاح بالاجمال رد کنیم.

حجت الاسلام صدوق: گفتیم که فاعل تعریف این است که فاعل است نسبت به فاعل بالاتر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جمله را بنویسیم

آقای صدوق: فاعل یعنی فاعل است نسبت به فاعل بالاتر که فاعل بالاتر فاعلیت کند در توسعه فاعلیت خودش.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غرض از خودش یعنی همان فاعلیتی که اول ذکر کردیم.

حجت الاسلام صدوق: نه یعنی موضوع توسعه خودش است. از این هم دو تا فاعلیت بیشتر بیرون نمی‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت به نظر جنابعالی فاعل است. نسبت به فاعل بالاتر که فاعلیت

کند در ... خوب این جا می‌گویند که این یک فاعل است. فال چیزی نیست جز اینکه فاعل اصل است. که

این فاعل نسبت به فاعل بالاتر که فاعل بالاتر باید آن هم در توسعه فاعلیت خودش فاعلیت کند.

حجت الاسلام صدوق: که در آن دومی هم اگر بخواهد باصطلاح در توسعه فاعلیت خودش بالاتری فاعلیت

کند اگر بخواهد ترکیب واقع بشود بدون فاعلیت خود این نمی‌شود این هم می‌شود فاعلیت دوم آن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینجا دو تا فاعل داریم یا یک فاعل یا سه تا فاعل داریم.

حجت الاسلام صدوق: دو تا فاعل داریم دو تا فاعلیت از فاعل خودمان که داریم مورد مطالعه قرارش

می‌دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک فاعلیت هم از فاعل بالاتر

حجت الاسلام صدوق: که آن باصطلاح چون بحث مجموعه نیست می‌فرمایید این دوتا فاعلیت بیشتر برای این ذکر نشده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکی فاعل اول،

حجت الاسلام صدوق: یکی درخواست اولیه اش است که هم بعدش ورودش به نظام.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین این یکی می‌شود آخری هم سهمیم بودن آن در توسعه خودش، سهمیم بودن در توسعه فعل دوم است.

حجت الاسلام صدوق: ولی ما چون قبلاً این اشتباه را می‌کردیم نظام را مورد مطالعه قرار می‌دادیم فاعلیت فاعل بالا را می‌کردیم سه تا.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا سؤال این است که این ها هیچ کدامش نه سه تا شد و نه معنایی که فاعل را به سه رتبه، حالا سوال این است که اگر شما موضوع فعل دارید، فاعل دارید، فعل دارید ۱ - فاعل ۲ - فعل ۳ - مفعول فعل، هر گاه که گفتید فاعل دارای فاعلیتی است. مفعول فعلش کیفیت بشود وقتی می‌گویید نسبت آن به فاعل بالاتر است یعنی کیفیت اگر بگویید مفعول فعلش فاعل بالاتر است دیگر نمی‌توانید بگویید. همین طور در تقوم که می‌آید پایین دو تا فعل با هم هستند کیفیت، مفعول فعل اگر نسبت شد. کیفیت است.

حجت الاسلام صدوق: بله آنکه درست است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر مفعول فعل به اصطلاح نسبت نشد.

فعل شد آن وقت شما می‌توانید بگویید که، حالا اگر مفعول فعل،

حجت الاسلام صدوق: یعنی تنها در همین قسمت‌ها همین است یعنی باصطلاح مورد تصرف، فعلها است. نقش خود فاعلیت‌ها نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب اگر گفتید که فعل مفعولش فعل است یک فعل دیگری هم نتیجه است که به آن می‌گویید عاملیت، تقوم هر چی بگویند به تعبیر آن کار ندارم این یک فعل را اول داریم که می‌شود فاعل. یک فعل دوم داریم یک فعل سوم داریم اگر سه بار فعل باصطلاح، فعل موضوعش فعل قرار گرفته در غایت فعل این سه بار می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: حالا همین جا هم به نظر می‌آید که باز نظام مورد نظر قرار گرفته است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، نظام، حالا مهمش این است که آیا این را صحیح است بگوییم نظام یا بگوییم فاعل بالاجمال، شما اگر گفتید که نظام وقتی ما می‌گوییم، یک وقت می‌گویید که ما فاعلی را پیدا کنیم بریده از فاعل دیگر.

حجت الاسلام صدوق: که این نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید که اگر حداقل ممکن در تعریف منطقتان را که لازمه حرکت است در فاعل است. [حجت الاسلام صدوق: بله] ولی با دو نظام که درست نم‌ی‌باشد.

حجت الاسلام صدوق: حداقل نظام با دو است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه چرا؟

حجت الاسلام صدوق: دو به بالا

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا؟ دلیل شما بر این مطلب چیست. اگر شما فردتان یک باشد نظام از دو شروع می‌شود اگر فرد شما یک نتواند باشد. چگونه نظام را از ۲ آغاز می‌کنیم.

حجت الاسلام صدوق: پس اگر یک نباشد چی می‌تواند باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر فرد یک شد نظام از دو می‌تواند آغاز شود. ولی اگر گفتید ما موجود بسیط و بریده اصلاً نداریم قابل‌حافظ فلسفی هم نداریم. گفتید لحاظ فلسفی یک فاعل برابر است با اصالت شیء.

حجت الاسلام صدوق: آنرا هم که یک می‌گویید برای نفی است نه برای قبول آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌خواهید فاعل این حرکت را تعریف کنید اگر حرکت با یک قابل تعریف باشد یعنی با بساطت قبل تعریف است. پس بنابراین دو نمی‌تواند مجموعه شما باشد.

دو اولین قدم تعریف منطقی شما است. نه اینکه یکو دو و نسبت بین این دو تا فاعل می‌شود یک نظام.

حجت الاسلام صدوق: نه آنکه غلط است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس چی؟ اگر یک و دو نیست تا بگوییم هر کدام از یک‌ها الاستقلال قابل لحاظ هستند بعد هم با تألیف.

حجت الاسلام صدوق: یک را برای شکستن، می‌گوییم اگر یک نیست بالاخره حرکت به همین معنای که فرمودید در مقدماتش از دو شروع می‌شود در مقدماتش نه در معنای منطق آخری که جمع بندی می‌کنیم اگر بخواهیم بگوییم که بسیط نیست، باید بگوییم دو چیز با یکدیگر ترکیب می‌شوند برای شروع نه برای اینکه بعداً بگوییم دو خودش اصالت دارد نه اینکه نسبت دو و یک را بخواهیم نگاه کنیم که فرمودید دو چیز را فرض بگذاریم که اینها با هم قابل ترکیب دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ما گفتیم که فاعل به تنهایی می‌شود تجزیتاً ملاحظه گردد. اگر نمی‌شود ملاحظه کرد این کاری که این‌جا انجام گرفته است که سه تا فعل است فعلی برای فعلی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این را توضیح بفرمایید. مثلاً همین‌جا که گفته شده است. فعل

اول،

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعل اول یعنی فعلی، موضوع فعلش چه چیزی است.

حجت الاسلام صدوق: فعل فاعل آخر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این دو تا فعل شد.

حجت الاسلام صدوق: خوب این که مال خود این است. موضوع تعریف

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر موضوع تصرف شد کاری به این نداریم که مال خود این باشد یا

مال دیگری باشد مالتعریف است.

حجت الاسلام صدوق: یک فاعل به سه چیز تعریف می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت. مال تعریف است نه مال فاعل.

حجت الاسلام صدوق: خوب همین اگر اصلاح بکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مال تعریف یعنی چه؟ یعنی قابلیت تعریف در نازلترین حد این است

پایین تر اصلاً ندارد.

حجت الاسلام صدوق: فاعل تعریف می‌شود به ایجادش به فعلش و به موضوعش موضوع مورد تصرفش.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و به فاعلیتش این سه تایش هم فعل باشد.

حجت الاسلام صدوق: دو قسمت اول روشن، قسم سوم غایتش،

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غایتش که می‌شود توسعه فاعلیتش فاعل به فعلش و موضوع فعلش

که فعل باشد و غایت فعلش که فعل باشد.

قابل تعریف است می‌شود سه تا فاعلیت. اگر هر کدام از اینها را حذف کنیم بگوییم که موضوع فعل مال

این نیست.

حجت الاسلام صدوق: که فعل سوم دیگر تقوم هر واست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باز فعل سوم هم فاعلیت توسعه خود فعل است یعنی فعل نسبت به

فعل در توسعه فعل

حجت الاسلام صدوق: خاص آن تقوم مورد نظر نیست. می‌فرمایید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه

حجت الاسلام صدوق: می‌فرمایید توسعه فعل.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر ما سه بار فعل را بنویسیم، بنویسیم فعلی در فعلی برای

فعلی دیگر خارج از فعل چیزی نداریم.

یعنی وقتی می‌گوییم توسعه توسعه فعل می‌باشد نه توسعه کیفیت یعنی اینجا خودش فعل است، کار

است یعنی حرکت در متنش است در فعل است یعنی موضوع کار هم کار است برای کار است، غایتش هم

کار می‌باشد. البته برای توسعه کار، بالاتر از کار است توسعه کار است یعنی از هر سه تایش ملاحظه شده
 قوام اگر بگوییم کار می‌شود حرکت را ازش حذف کرد آن وقت می‌شود گفت حرکت نباشد اگر بگویید کار در
 کار برای توسعه کار، در حقیقت کار به کار تعریف شده

حجت الاسلام صدوق: یعنی تعاریف آمد روی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود کار، خود فاعلیت

حجت الاسلام صدوق: نه فاعل

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل فاعل چیست؟ فاعل فاعلیت است

حجت الاسلام صدوق: یعنی به فاعلیت تعریف می‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی چیز یخارج از فاعلیت ... اگر در تعریف فاعل به فاعلیت تعریف
 می‌کنیم فاعل را اگر گفتیم در فرضی که فاعل به فاعلیت تعریف شود، فاعل به چیزی تعریف شده است که
 منصوب به ذات اوست نه خارج از ذات.

حجت الاسلام صدوق: قسمت دومش که موضوعش، موضوع تصرفش به ذاتش فکر نکنم تعریف بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا موضوع تصرف باز خصلتی که قرار گرفته موضوع فعل، دوباره
 فعل است ما دوباره فاعل صحبت می‌کنیم نه فاعل خاص را فاعل چیست به سه تا فعل تعریف شده .

حجت الاسلام صدوق: به نحو عام درست است.

به نحو عام داریم صحبت می‌کنیم بنابراین چیزی که در اینجا معرف فاعل شد آیا چیزی غیر از فعل شد؟

حجت الاسلام صدوق: جزء اینکه بگوییم موضوع تصرف فاعلهم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گویید فعل خاص این فاعل. گاهی می‌گویند فاعل

حجت الاسلام صدوق: خیر در معنای اسمش

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در معنای عام فاعل، موجد است، موجد یعنی چه، سه تا ایجاد را ذکر
 کردیم به آن سه تا ایجاد موجد را تعریف کردیم

حجت الاسلام صدوق: موضوع ایجاد که می‌گوییم فعل است موضوع تصرف فاعل به نحوه عام نه به نحو
 خاص این ایجاد مربوط به خودش نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عنایت بفرمایید چرا این گونه تفسیر می‌باشد. گاهی می‌گوییم به فعل
 خودش تعریف می‌شود، گاهی می‌گوییم به فعل تعریف می‌شود. این دو حرف است.

حجت الاسلام صدوق: این شبهه نظام و فاعل را مطرح می‌کند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر آن طرفش را که عرض کردم ما که فاعل را مجرد از هر فاعلی

نمی‌توانیم تعریف کنیم.

حجت الاسلام صدوق: اول سؤال را که مطرح کردم همین بود که ما

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا نظام به دو تعریف می‌شود، ما می‌گوییم، خیر فرد به دو تعریف می‌شود چون یک بقید وحدت نمی‌تونید داشته باشید.

حجت الاسلام صدوق: درست است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید درست است بنابراین اگر گفتید درست است هیچ چیز نمی‌توانیم خارج از تعلق داشتن داشته باشیم پس بنابراین چیز اول که می‌گویید «دو» باید داشته باشد یکی این، یکی آن تعلق که دارد (متعلقش) یعنی اگر گفتید که ما هیچ چیز بدون تعلق نمی‌توانیم داشته باشیم معنایش این است که تعلق و منطقی دارید، این «دوای» که در اینجا می‌گوییم جای «یک» اصالت شیء می‌نشیند، این غیر از تعریف نظام که بعداً خواهیم گفت است بعد ما در اینجا حتی وقتی می‌گوییم فعل و فعل و فعل حتی در اینجا کاری هم نداریم که دو تا فعل انجام می‌گیرد یا صد هزار تا کاری که در اینجا و این قسمت از سخن داریم چیز دیگری است در این قسمت از سخن، صحبت ما این است که آیا چیزی به عنوان قید به جز فعل می‌آید یا نه، یعنی آیا ما محتاج می‌شویم برای تعریف فاعل چیزی را بیاوریم که منصوب به خود فاعل نباشد، نه منصوب به این فاعل، منصوب به مفهوم فاعل ما در تعریف سیر از اجمال به تبیین داریم، سیر از اجمال به تبیین معنایش این است که اول مفهوم را مجرد لحاظ می‌کنیم، می‌گوییم فاعل یعنی موجد، بعد از اینکه مفهوم جرد ملاحظه کردیم می‌آییم می‌گوییم فعل، فعل را هم به عنوان موجد ملاحظه می‌کنیم، فعل چیست، چیزی است که منصوب به فاعل است، حال فاعل و موجد یعنی چه؟ یعنی به چیزی غیر از خودش وابسته نباشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل است، مفهوم فعل را برابر آن داریم. مفهوم فعل اولین مفهوم وابسته به فاعل است. حال اگر مفهومی است که وابسته به فاعل است. در تعریف فاعل اگر ۳ بار فعل را تعریف کنیم گر چه فعل هم ۱۰۰۰۰۰۰۰ تا باشد به چیزی غیر از چیزی که منصوب به مفهوم فاعل است نه به فاعل شخصی. فعل چیزی است که منصوب به مفهوم فاعل است. یعنی چه؟ یعنی مفهوم دومی است که

حجت الاسلام صدوق: ولی بر اساس ارتکازاتی که موجود است ذهن به دنبال این می‌رود که آن چیزی هایی که تعریف می‌شود به یک موضوع برگردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی که می‌خواهیم آن را به یک موضوع برگردانیم قاعده اش چگونه است؟ آیا قاعده اش این است که به یک شخص برگردد یا به یک مفهوم؟ بحث اول در مورد این است که مفهوم فاعلیت به چه مفهومی تعریف می‌گردد؟

حجت الاسلام صدوق: به وحدت مفهومی بر می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر به وحدت مفهومی برگردد تازه بایست به سراغ نظام رفته و می‌گوییم که ما حالا دیگر حرکت را مفهوماً نمی‌توانیم بگونه ای دیگر تعریف کنیم مگر به فعل و فاعلیت. و سپس سراغ این برمی‌گردیم که آیا واحدش می‌تواند کمتر از ۲ باشد یا وحد آن از ۲ شروع می‌شود؟

حجت الاسلام صدوق: اگر اینگونه باشد آیا بعداً مشکلی به وجود نمی‌آورد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در قدم اول مفهوم آن را تمام می‌کنیم. در مفهوم اول، فاعل به چه چیز تعریف می‌شود؟ فاعل به ۳ مرتبه از فعل تعریف می‌گردد حال فعل مربوط به این است یا غیر این یا جای دیگر فعلاً مورد بحث ما نیست. پس به ۳ مرتبه از فعل تعریف می‌شود. حال خود فعل اصلاً چه چیزی است که فاعل به آن تعریف می‌شود؟ آیا فعل، کیفیت است یا خیر؟ خیر.

حجت الاسلام صدوق: بله یک نحوه فاعلیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نحوه فاعلیت یعنی چه؟ فاعلیت چیست؟ در فاعلیت می‌گویید منسوب به فاعل است. پس مفهوم دوم، منسوب به ذات مفهوم اول است. بنابراین مفهوم اول ما قابلیت تعریف ندارد مگر به خودش تمام شد. تا اینجا در مورد این مطلب است که بلحاظ مفهومی چگونه قابل تعریف است. لذا چیزی خارج از ذات خودش ذکر نشد گفتیم فاعل دارای فعل (یعنی فاعلیتی) است که مفهوم آن فعل نیز فاعلیتی است یعنی فعل است که این فعل هم برای...

حال اگر ما این گونه بیان کنیم بگوییم مفهوم فاعل جز به فعل که منسوب به خود فاعل است منطقاً قابلیت تعریف در دستگاه ما را ندارد. این قدم اول است که تمام شد. حال که این مطلب تمام شد قدم دوم را شروع می‌کنیم که آیا در دستگاه ما اصلاً معنی نظام و فاعل چیست؟ آیا مفهوم نظام و فاعل اینگونه می‌شود که وقتی فاعل را ذکر می‌کنیم فاعل به تنهایی می‌تواند قابلیت ذکر را دارا باشد و سپس فاعل را کنار هم می‌گذاریم و از آن نظام می‌سازیم یا ۳ فاعل یا ۱۰ یا ۱۰۰ فاعل را به همین صورت؟ خود این معنی از فاعل بر اساس دستگاه اصالت شیء است. چرا که فاعل از فاعل دیگر اصلاً قابل لحاظ نیست.

حجت الاسلام صدوق: تحققاً صورت فرض هم ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس اگر قابل فرض نیست پس بایست حتماً فاعل را با فاعل دیگر به نحوه ای مربوط ببینیم. حال چگونه می‌توان این ۲ را به هم مربوط دید؟ گاهی می‌گویید که مربوط دیدن آن به وسیله موضوع فعل است یعنی خود فاعل را نبایست دید بلکه فعل آ، را باید دید.

حجت الاسلام صدوق: خودش هم از لحاظ موضوع تصرف ماست و نه باز از جهت فعل خودش.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت! از جهت موضوع تعلق ما. موضوع تعلق که می‌شود معنی اش این است که فاعل تان را منهای تعلق نمی‌بینید بلکه آن را با متعلقش می‌بینید.

حجت الاسلام صدوق: تعلق بدون متعلق اصلاً تعلق نیست و دقیقاً در اینجا موضوع تصرف دارد به جای امر ثابت ما قرار می‌گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت! باز برای موضوع فعل ما هم آیا می‌توانیم آن را بریده از غایت ببینیم یا اینکه اگر آن را بریده دیدیم باز معنی حرکتی نمی‌دهد؟

معنی غایتی که آن غایت هم از نوع خود این فاعل است که می‌گویید فاعلی که فاعلیت می‌کند در فاعلیت فاعل بالاتر، غایت این فاعلیت چیست که فاعلیت کند؟ چرا که آن فعل هم خودش یک موضوع فعل می‌خواهد حال موضوع فعل فاعل بالاتر چه چیزی هست؟ فاعلیت در توسعه است یعنی شما یک فاعل دارید که یک فاعلیتی دارد که این فعل اول، فاعل اول و فاعلیت اول است موضوع فعلی هم دارد که فاعلیت فعل مولی است. آن فاعلیتی که برای شما، موضوع هست دوباره یک موضوع دارد که توسعه فاعلیت شما باشد. پس موضوع فعل فاعل بالاتر در هر فعلی از افعال مولی، شما فاعلیت نمی‌کند بلکه در فعلی فاعلیت می‌کنید که آن فعل، توسعه فاعلیت شماست.

حجت الاسلام صدوق: فعل مولی، موضوع مورد تصرف ما به طور عام نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اول اینکه ... به مولی مورد تصرف نیست. تا فعل تان نسبت به کیفیت بشود و دوم اینکه وقتی موضوعش فعل او شد باز به صورت عام نیست. فعلی که دوباره به موضوع فعل او بر می‌گردد که توسعه فاعلیت شما می‌باشد. این ۳ تا تمام شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی:

می‌شود ربط باشد که ما این ربط را به عنوان یک کیفیت حساب کنیم. اول اینکه موضوع فعل فاعل می‌تواند کیفیت بریده از فاعل باشد و دوم این که می‌تواند کیفیت ربط باشد و لکن دیگر موضوع ربط را لحاظ نکنیم و سوم اینکه موضوع ربط را لحاظ نیم ولی آن ربط هم فاعلیت و فعل باشد اما موضوع آن، امری عام باشد یعنی یک کیفیتی باشد. چهارم اینکه می‌تواند یک کیفیت نباشد یعنی عاملیتش توسعه دهد فاعلیت کسان دیگر را و پنجم اینکه خیر موضوع آن هم دوباره به توسعه خود فعل برگردد که ۳ بار فاعلیت ذکر گردد. یعنی با ۳ خصوصیت، فاعلیت ذکر شود فاعلیت اول مال شماست که موضوعی دارد که آن فاعلیت فعل دیگری که آن هم دارای موضوعی است که توسعه این فاعلیت است.

حجت الاسلام صدوق: این معنی توضیحی نفس فاعلیت، آن اشکالی که به یکی از این احتمالات داشتیم آیا درست است که ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ممکن است بگویید که یک فاعلیت می‌کند و نه ۳ تا ولی یک فاعلیت است که ناظر به ۳ مرتبه از فاعلیت است. یعنی فاعلیت شما یک فاعلیتی نیست که روی یک کیفیت واقع

شود بلکه فاعلیت در فاعلیت در فاعلیت ۱ است. فاعلیت شما در موضوعی دارد که فاعلیت است. پس این معنی ۲ مرتبه از فاعلیت است و آن هم موضوعی دارد که فاعلیت شما هست.

حجت الاسلام صدوق: پاسخ این اشکال به نظر من به همان صورت است که فرمودید که فاعل محض نداریم که آخر آن بخواهیم یک تعریفی از فاعلیت بدهیم که بگوییم آقای فلانی در این ۳ قید فاعلیت می‌کند. این معنی اصلاً به طور بریده تجریدی نمی‌تواند بیاید مگر اینکه بخواهد در کنار فاعل های دیگر در نظام قرار گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعل هم ... توصیف مفهوم فاعلیت و حرکت است.

حجت الاسلام صدوق: و مفهوم فاعلیت و حرکت هم در همان مرتبه مفهومی است هم نمی‌شود تجرید کرد و معنی کرد. پس بایست در حداقل از مجموعه ای باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که حداقل از مجموعه هم در واقع ۳ مرتبه از یک فاعلیت است که همان فعل می‌باشد. این حرکت را می‌گوییم. بعد این حرکت یعنی هیچ موضوعی به نظر ما کمتر از ۳ قید نیست مصحح آن از این معنی بر می‌آید که هیچ موضوعی کمتر از ۳ فاعلیت نیست. یعنی یک فاعلیت آن بایست به معنی غایی باشد که عاملیت می‌شود و یک فاعلیت آن هم به معنی فاعلیت برای باشد که موضوع فعل شماسست و یکی هم فاعلیت خود شماسست که ظرفیت اولیه تان

حجت الاسلام صدوق: که این موضوع فعل ما هم به جهت فعل خص اوست که برای ما می‌آید... یعنی ما برای او می‌شویم و ما به لحاظ برای او حضور داریم که فرمودید فعل عام مولی مورد نظر نیست بلکه فعل خاص آن که برای توسعه ما می‌خواهد بیاید موضوع فعل در آن مجموعه قرار می‌گیرد. که من هم مرتباً می‌خواستم موضوع این فعل را منحلّ در نفس فاعلیت کنم که به تعبیر خودمان به نحو اصالت شیء ای باشد که نبایست اینگونه تلقی شود. یعنی نبایست بگوییم فاعل است و یک موضوع فعلی که باز مربوط به خود این است. چرا که مربوط به خود این بودن بایست از طریق فعل مولی معنی شود و اگر از آن طریق معنی نشود در واقع غلط معنی شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بریده و تجریدی می‌شود.

والسلام

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۲/۰۱/۱۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۸

فهرست

۱ - توصیف شدن فاعل با سه مرتبه

۲ - بیان دو احتمال در معنای «سطر و ستون» در ضرب اوصاف توسعه در یکدیگر

۳ - معاونت سیاسی در منزلت ظرفیت. معاونت فرهنگی در منزلت جهت و معاونت اقتصادی در منزلت

عاملیت است

۴ - هر کل دارای سه وصف سیاست، فرهنگ اقتصاد است و هم معاونتها

۵ - مطالعه کل از طریق ملاحظه تناسبات اوصاف کل (کار معاونتها)

۱/۵ - منفصل شدن معاونتها از هم و از کل

۲/۵ - معرفی هر معاونت به عنوان یک کل مشمول نسبت به کل شامل که اوصاف کل نسبت به آن قابل

تکرار است

۳/۵ - دو احتمال در نحوه ملاحظه تأثیر افراد در کل

بسمه تعالی

حجت الاسلام صدوق: خدمتتان که عرض کنم در جلسه قبل در رابطه با ضرب اوصاف در هم - در همان قسمت اول برای به وجود آمدن ۲۷ وصف - توضیح فرمودید ه آن مبنای سه، یعنی آن سه قیدی که فاعلیت را می‌خواهد توصیف کند آن را توضیح در سه مرتبه ای از فعل دادید (...: درست است)

یکی فاعلیت خود فاعل است و یکی موضوع متصرف فاعل که فعل است، خواست موالی است که برای توسعه این آمده است و حاصل تقوّم دو فاعلیت که توسعه فعل این فاعل را دوباره نتیجه می‌دهد، ضرب سه فاعلیت، فاعلیت در فاعلیت در فاعلیت، که به سه غایت هم تعریف می‌شود (...: درست است)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه سه تا غایت بلکه فعل به فعل و فعل

حجت الاسلام صدوق: به ضرب سه فعل، که در اینجا دیگر معنی حکومت نسبت، حکومت قانون، حکومت هیچ چیز را نمی‌دهد، یعنی حرکت به فاعلیت و فاعلیت هم به صدور فعل از آن معنی می‌شود.

بعد دو تا احتمال در رابطه با ظرفیت، جهت، عاملیت ذکر فرمودید که در سطرمان ظرفیت، جهت، عاملیت بنویسیم و در ستون هم ظرفیت، جهت، عاملیت بنویسیم یک احتمال برای سطر مطرح کردید که این معنی وحله زمانی که همان معنی ساکن کردن زمان است و در دوّمی مراحل زمان یعنی «تدریج» باشد. این یک احتمال برای ضرب اوصاف در همدیگر - احتمال دیگر این که فرمودید: سطر را چون در وحدت ترکیبی هستند، «ظرفیت، جهت، عاملیت» متصرف فیه فاعل در سطر بشود و درستون «حاکمیت و تصرف»، یعنی فاعلیت تصرفی بشوند. یعنی چون فاعل در منزلت خودش و در جهت و عاملیت می‌تواند تصرف کند لذا ستونمان این معنی را بدهد، بعد در همدیگر ضرب شود. چون در یک ترکیب، یک چیز، یک وقت اثر می‌گذارد و یک وقت اثر می‌پذیرد، به یک نسبتی اثر می‌گذارد و به یک نسبتی اثر می‌پذیرد، هر دو اینها، یعنی اثر گذاری و اثر پذیری در هر یک از مغیرها هست.

پس یکی را - ظرفیت، جهت، عاملیت را - به معنی «متصرف فیه» معنی می‌کنیم و یکی دیگر را به «حاکمیت و تصرف» معنی می‌کنیم. یعنی در ستونمان، «ظرفیت، و جهت عاملیتان» متصرف است بعد اینها را در همدیگر ضرب می‌کنیم.

که به نظر می‌آید این احتمال دوم با مبنای ما بیشتر سازگار است - به معنای حرکت - و آن اولی بیشتر با اصالت شیء و اصالت ربط تناسب دارد. اگر در این مطلب صحبتی نباشد این احتمال دوّم را

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا من یک توضیحی بدهم و شما ببینید همین هست یا نه؟

بحثی که خدمت مبارکتان عرض می‌کنم این است که فرض بفرمایید ما یک نمونه ای داریم بنام فرهنگستان و برای این صحبت می‌کنیم. می‌گوییم فرهنگستان سه تا معاونت دارد - فرهنگی، سیاسی،

اقتصادی بعد می‌گوییم «معاونت سیاسی» در منزلت ظرفیت است و معاونت فرهنگی در منزلت جهت و معاونت اقتصادی در منزلت عاملیت است. بعد می‌گوییم هیچ کدام از این اوصاف نمی‌توانند معرف غیبی نداشته باشند، یعنی اگر در خودشان یک نقصی پیدا شود و بخواهیم نقص آنها را برطرف کنیم باید به این سه تا - مثلاً - تقسیمشان کنیم. می‌گوییم: «سیاست سیاست»، «فرهنگ سیاست»، «فرهنگ سیاست»، «اقتصاد سیاست» پس معاونت سیاسی دارای سه بخش شد.

و معاونت فرهنگی هم دارای فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ، فرهنگ اقتصاد است و معاونت اقتصادی هم دارای همین سه بخش است.

بعد اینها مشغول به کار می‌شوند - عنایت بفرمایید - یک منزلت داریم که ما می‌گوییم معاونت سیاسی دارای بخش «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» است - این یکی -

دو می‌گویید: وصف سیاسی کل فرهنگستان تقسیم به سیاست سیاست، سیاست فرهنگ، سیاست اقتصاد می‌شود. یعنی گاهی وصف سیاسی فرهنگستان را تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم: «سیاست سیاست»، (می‌خواهیم برای حد فرهنگستان سیاستگذاری کنیم) «سیاست فرهنگ»، سیاست اقتصاد.

برای کل وصف فرهنگستان نه، بخش معاونت فرهنگی، می‌خواهیم سیاستگذاری کنیم و می‌گوییم «فرهنگ سیاست»، «فرهنگ فرهنگ» «فرهنگ اقتصاد» وقتی می‌گوییم «فرهنگ اقتصاد» هر سه بخش را شامل می‌شود، فرهنگ کلش را می‌گوییم و برای قسمت سوم وصف کل دوباره می‌گوییم: «اقتصاد سیاست» اقتصاد فرهنگ «اقتصاد اقتصاد».

پس دو تا تعبیر شد، یکی ملاحظه کل فرهنگستان که دارای سه وصف است و هر کدام از اوصاف دارای سه تا وصف از نوع خودش است.

و یکی دارای سه معاونت است و هر کدام از معاونتها دارای «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» است.

حالا ما باید کار معاونها را طوری انجام بدهیم که اوصاف کل درست کار کند. چطور می‌توانیم بفهمیم که اوصاف کل درست کار کرده یا نکرده؟ می‌تونیم بگوییم تناسب اوصاف کل نسبت به منتجه. حالا بخش اقتصادی آمده و یک ... را به خودش تخصیص داده که نتوانسته پول بگیرد. اگر بنا بوده «۱، ۲، ۴» بخش اقتصادی در این دفعه «۲» گرفته ولی بخش فرهنگی نتوانسته جذب کنیم و مثلاً «۳» گرفته و بخش سیاسی هم مثلاً «۳/۵» گرفته، آیا صحیح است که در این صورت معاون سیاسی و اقتصاد را تشویق کنیم؟ یا نه و بگوییم: شما اقتصاد در رابطه با تأثیر نسبت به اقتصاد و سیاست و اقتصاد فرهنگ بد بوده!! و آنها را در بخش خودش جذب کردی!

(ملاحظه فرمودید) اگر بزرگ شدن یک بخش در یک گوشه باعث ضرر رساندن به منتجه باشد، تعادل نیست!! وقتی تعادل وصفهای کل ملاحظه می‌شود که بزرگ شدن زیر بخشها متناسب با تعادل اوصاف کل

باشد و این را در منتجه ببینیم، (درست شد) در این صورت ما عرض می‌کنیم که برای اقتصاد بار دیگر هم می‌دهیم یعنی بگوییم همانطور که اوصاف کل را به ۹ تا وصف تقسیم کردیم، می‌گوییم: حالا هر کدام از بخشها را نسبت به کل ... یعنی معاونت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی نسبت به کل چه موضعی دارد؟ این سه تا معاونت در آن ۹ تا ضرب می‌شود و ۲۷ می‌شود.

بنابراین یک منتجه، اگر منتجه کل است، وقتی می‌خواهند بخش را نسبت به او ملاحظه کنند و اگر از طریق اوصاف کلی بخواهند ملاحظه کنند، مجبوریم هر کدامش را سه بار بنویسیم.

برادر صدوق: استفاده ای که من از این مطلب کرده ایم این است که می‌خواهید بفرمایید که: «ظرفیت، جهت، عاملیت» یا «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» با تعبیر شود که اوصاف کل را نتیجه بدهد، یعنی اوصاف مجموعه باشد، نه اینکه بریده تقسیم بکنیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سه تا معاونت را از هم بریده بعد هم در آن معاونتها می‌گوییم حالا کارهای داخلیشان را حساب بکنیم ولی نسبتشان را به کل نمی‌بینیم.

حجت الاسلام صدوق: یعنی اول یک تجزیه مکانیکی استاتیکی بکنیم و بعد شروع به شمردن اوصافش بکنیم!! نباید اینطور باشد، بلکه اول اوصاف کل خودش قابل ملاحظه شدن است نه بریده مثل سه تا دستگاه مال بخشهای مختلف ماشین که مثال زدید که فرمودید یک قسمت برق دارد و یک قسمت سوخت و یک قسمت انجین و ... تقسیماتی که ممکن است بشود - حالا این اوصاف کل فرمودید «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» بعدش می‌فرمایید خود اینها یک بار در هم ضرب می‌شوند «نه تای» که در قسمت اول داریم بعد وقتی خواستید اینها را ملاحظه بکنید که در تعادل هستند یا نه از طریق بخشها ملاحظه کردید، (...: درست است) و بعد فرمودید: نهاییه باید خود بخشها در اوصاف ضرب شوند.

پس ما یک کل داریم که زیر مجموعه درونی دارد به نام سه تا معاونت و قبل از اینکه سه تا معاونت را ببینیم، گفتیم که اوصاف کل قابل تقسیم هستند - این طور فرمودید - ولی توصیف از یک کل، یعنی کل - واقعاً - با چه اصول تعریف می‌شود؟ اگر من سؤال کنم یک کل دارای سه وصف است - سیاست، فرهنگ، اقتصاد و یک کل دارای سه بخش هم هست معاونت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما مجبور هستید متناسب با همان سه وصف، معاونت‌هایتان را درست کنید (درست است) یعنی هر وصفی متکفل می‌خواهد...

حجت الاسلام صدوق: که می‌گوییم معاونت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیلی خوب، حالا در درون خود اینها هم همان قاعده ای که گفته سه وصف است، برای هر معاونت و یا برای هر وصف هم می‌گوید: خود اینها هم باید موصوف قرار گیرند و هم

وصف یک قاعده ای دادید که گفته اید هر کلی دارای «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» است (...:بله) وقتی می‌گویید: هر کل ایا کلهای کوچک هم همین حکم را دارند؟

(...: بله) معاونت به معنای کلهای کوچک مشمولتان هستند؟ (...: بله) پس باید آنها هم دارای «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» باشند.

حالا چه نسبتی بین زیربخشهای اینها و نتیجه کل است؟

حجت الاسلام صدوق: به نظر من دوباره روی احتمال اول رفتید، اول مشخص بکنیم که نگرش که نسبت به کلّ داریم تجزیه اوصاف و بعد تجزیه بخشها است؟ یا بالعکس تجربه بخشها و بعد تجزیه مجموعه درونی آنهاست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ما اول بدون اوصاف قدرت تجزیه معاونتها و کلّ را نداریم.

حجت الاسلام صدوق: این در قدم اول روشن است که گفتیم کلّ دارای «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و هر کلی

حجت الاسلام صدوق: بله، هر کلی، ظرفیت، جهت ... برای درون مجموعه ها هم همین طور است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین درون مجموعه تان نسبت به برونش که کلّتان است، اثر در نتیجه اش را می‌بینید یا نه؟

حجت الاسلام صدوق: حتماً.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر اثر در نتیجه‌اش را می‌بینید که کم و زیادش را بر آن اساس می‌بینیم، مجبور هستند که خصلت اضافه ای پیدا کنند؟ یعنی بگوییم به سیاست معاونت سیاسی، مثلاً بلکه بگوییم سیاست معاونت سیاسی تأثیرش نسبت به موضوع سیاست در

حجت الاسلام صدوق: هنوز در قسمت اولش که بگوییم یک کلّ داریم که سه وصف دارد سیاست، فرهنگ، اقتصاد، بعد می‌فرمایند خود اینها متکفلی دارد که سه تا بخش می‌شود: معاونت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» و بعد می‌فرمایید معاونت «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» هم خودش دارای این سه وصف هست، که دارای سه وصف است یا دارای سه مجموعه درونی؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: طبیعه این کل اولیه شما هست که یک نتیجه می‌شود - نتیجه که تقسیم به سه وصف شد، حاصل این سه تا، «ب» است و ما می‌خواهیم وضعیت «ب» را آسیب شناسی کنیم، مجبور هستیم بگوییم دستگاه سیاسیش خوب کار می‌کند یا نه؟ در اول کار نمی‌آییم معاونت خود وصفها را نسبتشان به همدیگر بسنجیم. می‌گوییم: بنابراین اگر بخواهیم سیاست را آسیب شناسی کنیم، بگوییم سیاست و فرهنگ و اقتصاد دارد بقیه هم همین طور

عنایت بفرمایید تا اینجا که نه تا شده، منتجه اینها وضعیت سیاست است و و منتجه اینها هم وضعیت فرهنگ است و منتجه اینها هم وضعیت اقتصاد است.

نسبت بین اینها با هم، که خوب است یا بد است، آیا در اینجا مشاهده شده یا نه؟ (....: نه) یعنی این به منزله یک وصف بریده و یک کلّ لحاظ شده و این هم به منزله یک وصف بریده و یک کلّ لحاظ شده ... سه کلّ بریده هر گاه بخواهیم نسبت اینها با همدیگر ببینیم، یعنی نسبت این سیاست را در منتجه، یعنی تناسبات اینها با همدیگر را در اینها ببینیم، کی می‌توانیم.

یعنی آیا منتجه، رشد سه وصف بریده را می‌دهد یا منتجه ترکیب واقعی و وحدت واقعی این سه تا هست و رشد بریده سیاست را نمی‌خواهد ببیند، می‌خواهد رشد سیاست در نسبتی که به اینها دارد...

حجت الاسلام صدوق: در بوجود آمدن ۲۷ وصف روشن است که ما یک مجموعه ای داریم که دارای مغیرها و سطوحی است، که هم مغیرها باید سه تا باشد و هم سطوحش و اگر اینها را در همدیگر ببینیم ۲۷ وصف می‌شود. فقط برای ملاحظه این سیر، یک وقت می‌گوییم ملاحظه سیر از اجمال به تبیین است، یعنی خودش خودش را می‌بیند، یعنی چه سه را ببینیم، چه نه و چه ۲۷ را، این یک بحث که در اینجا دیگر تعیین عنوان کردن لازم ندارد، از اجمال به تبیین رفتن، می‌شود گفت یک کلّ را با سه وصف هم به نسبتی می‌شود کنترل کرد ولو که اوصاف درونی او را ندانیم. با ۹ وصف هم قابل کنترل است ولو که اوصاف ۲۷ گانه او را نبینیم به یک نسبت - نسبیتش را بپذیریم - ولی اگر خواستیم بگوییم: ۹ این حتماً ۲۷ وصف دارد برای رسیدن از سه به ۲۷ باید عناوین کیفیش را بدهیم.

مثل همان احتمال اولی که برای ۹ خدمتتان عرض کردم، بگوییم سطرمان ظرفیت، جهت، عاملیتان معنی «متصرف فیه» بودن را دارد و ستونمان معنی «تصرف در آن» اوصاف را دارد که بگوییم ظرفیت در منزلت خودش - چون فاعل است - می‌تواند تصرف بکند (...: درست است) بعد برای تبدیل ۹ به ۲۷ هم باید اوصاف کیفی بدهیم - وقتی دوباره سطر و ستون می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بگوییم هر تکدانه از اینها در کلّ بقیه مؤثرند.

حجت الاسلام صدوق: مؤثرند و این مؤثر بودنش را بنا به بحث وحدت ترکیبی می‌دانیم ولی چه نحوه تأثیری، که این ۹ تا نوشتیم در ۹ و ۲۷ هم بتوانیم بنویسیم در ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گوییم این ۹ تا در خودش مؤثرند یعنی ۹ را ضربدر ۹ بکن - در یک سطر بنویسید - و در یک ستون هم ۹ ادر ۹ مثلاً ۸۱ این یک فرض و یک فرض دیگر این که اینها حتماً از طریق اینها می‌توانند در کلّ مؤثر باشند، نمی‌توانند خودش را در خودش مؤثر باشند...

حجت الاسلام صدوق: نه، به همان شیوه ای که فرمودید باید در هم ضرب شوند، نه این شکل ۹ در ۹.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا صحبتیم این است که در نتیجه کی صحیح است که بگوییم ما اینها را می‌بینیم؟ وقتی که اینها از طریق اینها ضرب شوند (...: بله) اگر از طریق اینها بشوند، می‌شود ۹ ضربدر ۳

حجت الاسلام صدوق: البته ۳ بار که ۸۱ قیدی می‌شود.

حالا یک بار دیگر سوالم را مطرح می‌کنم که اگر آن جدول ظرفیت، جهت عاملیت باشد، در خانه ۹ در بدست آوردن ۹، این به آن معنایی که فرمودید، نوشتیم، که گفتیم - مثلاً - «ظرفیت، جهت، عاملیت» اینها موضوع مورد تصرف واقع شده اند و اینجا «ظرفیت، جهت، عاملیت» به معنای فاعلیت که تصرف می‌کند معنی شده (...: درست است) حالا از اینجا وارد سه جدول نهایی که بدست می‌آید می‌شویم. خوب ما «ظرفیت جهت عاملیت» را دوباره «متصرف فیه» می‌نویسم برای این سه تا که اینجا می‌نویسیم یک عنوان کیفی بدهیم که وقتی در هم ضرب می‌شوند این سه را برای ما معنی بکند. و ما این را نداریم. (در هر سه این سوال هست)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی جای مضاف و مضاف الیه شما می‌گویید یک عنوان ذکر کنید که بگویید این وصف است و این هم موصوفش با این مضاف و این هم مضاف الهیش ...

حجت الاسلام صدوق: که همان وصف و موصوف معنی فلسفی هست که برای حقیقت روش را که بخواهیم بدست بیاوریم لازم داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیلی خوب. می‌گویید غیر از موصوف چه چیز هست... به کلمه موصوف دوم چه عنوانی را می‌دهیم که چکاره است.

حجت الاسلام صدوق: بله، و گر نه کَلَش روشن است ه به ۲۷ می‌رسیدم یعنی در یک کلّ باید نسبت تأثیر سطوحش در همدیگر را ببینیم، یعنی در رسیدن به ۲۷ سؤال ندارم ولی عنوان فلسفی آن برایم روشن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غرضتان از اینکه می‌گویید عنوان فلسفی معلوم نیست گاهی می‌گویید عنوان فلسفی معلوم نیست...

حجت الاسلام صدوق: در ۹ آن احتمالی که دادید، احتمال خوبی هست که دو تا فاعل وقتی می‌خواهند با هم ترکیب شوند، یک وقت ظرفیت تصرف می‌کند در خودش، در منزلت خودش و یک وقت نه، آن ظرفیت که منزلت است در خود نفس «ظرفیت» عمل می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی موضوع تصرفش گاهی خودش است و گاهی غیر.

حجت الاسلام صدوق: بله، این در معنی فاعلیت قابل قبول است می‌شود یک را سطر گذاشت و یکی را ستون قرار داد. (درست است) این تا ۹ اش حل است ولی برای تبدیل به ۲۷ معنی وصف و موصوفیش روشن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: (یعنی سؤال شما این است که وقتی می‌خواهید بگویید وصف یا موصوف...) اول در اینجا قید است یا وصف و موصوف؟

حجت الاسلام صدوق: چون در عبارت قبل اینها را وصف و موصوف می‌گفتیم الان هم به همین صورت گفته شده ولی به تعبیر جدید حضرتعالی قید و مقید هستند یعنی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سومیش فاعل ... اینها روی هم تبدیل به یک فاعل نمی‌شوند؟ یا لااقل اوصاف فلسفی معرف فاعل.

حجت الاسلام صدوق: بله، قیودی است که فاعل را معرفی می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر قیودی است که معرف فاعل است باید سومیش پیدایش فاعل باشد...

حجت الاسلام صدوق: یعنی الان مشکله ما این است که در این ۹ برای این یکتعریف بدهیم، برای این هم یک تعریف و برای این هم یک تعریف بدهیم یعنی مبهم نگذاریم - برای سه سطر که بعد در اینجا - پشت سر هم قرار می‌گیرند، برای اینها بتوانیم تعریف بدهیم تا معرفی یک کل از نظر فلسفی - به معنی کیفیش روشن شود - از نظر ریاضی روشن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما می‌فرمایید برای سیری که می‌رویم تا یک نظام فاعلیت بدست بیاید، قدرت توضیحش داشته باشیم که بتوانیم در سطح اول ما مفاهیم فاعل را تعریف می‌کنیم - مثلاً - و در سطح دوم

یعنی شما در حقیقت - به یک معنای دیگر - می‌خواهید ببینید دسته بندی سه جدولتان چطوری است؟ (...: بله) خوب این دسته بندی جدولتان - وصفش - به ذهن ما می‌آید که دیگر جای ساختار نیست، یعنی مثلاً اوصاف محوری - کلاً - نمی‌آید در وصفهایی که ظرفیت ... و اوصاف تصرفی - مثلاً - اینجا نمی‌آید و اوصاف تبعی اینجا نمی‌آید؟ یعنی کلیه عاملیتهایی که یعنی نسبت تأثیر عملها و عاملیتهای در این جدول باید خوانده شود و کلیه معناهای تصرفی باید در این ملاحظه شود و کلیه معنای محوری از نظر ساختاری باید در این ... باشد. یعنی شما سه تا تقسیم داشتید.

حجت الاسلام صدوق: توسعه، ساختار، کارایی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب همان سه تا نیست که معرف اینها هست؟

حجت الاسلام صدوق: البته اگر به نظرتان می‌آید که آن حلش می‌کند یک سؤال هم آنجا داریم که

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک دقت بیشتری هم باید ... خدمتتان عرض کنیم به ذهنمان می‌آید که ...

حجت الاسلام صدوق: در قدم اول اثر فلسفی است یعنی گر حضرتعالی یادتان باشد که قبلاً هم سعی داشتیم که برای اینها یک معنایی را ذکر کنیم یا معنی از اجمال به تبیین برایش ذکر کنیم یا معنای اینکه این در یک سطح، عملکرد فاعل در درون خودش است، در یک سطح تقومش به مولایش است و در یک سطح ورودش به نظام یک نحوه فاعلیتهایی را برای این ذکر کنیم تا بتوانیم کلّ را برای یک فاعل نشان بدهیم....

حجت الاسلام صدوق: اگر فکر می‌کنید آن مسئله حلّ می‌کند ما در اینجا هم یک سؤال داشتیم در رابطه با توسعه و ساختار و کارایی که نحوه تقومشان را معنای تناظر می‌فرمودید، گفتید متقوم هست اما تقومش، تقوم تناظری است، اگر فکر می‌کنید او پاسخ می‌دهد، خوب اول آن را حلّ کنیم و بعد برگردیم - به عنوان یک احتمال -

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اثری که ما در این بخش از صحبت می‌خواهیم چه اثری است؟ اثر فلسفی در صحت است یا اثر هنری در القاء؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب برای هر فاعل شما این حوه تقسیمی را که می‌خواهید معنای تقسیم ساختاری است - به نظر ما - یعنی باید بروید در اوصاف ساختاری ... وقتی می‌گویید در یک سطح - مثلاً - تقومش به مولی - این اوصاف ساختاری را دارید می‌بینید - یک سطح ... به ذهن من نمی‌آید که خارج از اوصاف ساختاری صحبت می‌کنید.

حجت الاسلام صدوق: غرض یک چیز مثل این باشد، یک احتمالی را ذکر کنیم که آن قدرت تفسیر بیان ۲۷ وصف را از نظر فلسفی داشته باشد و گرنه بیان ریاضیش هیچ مشکله ای ندارد که بالاترین فروضی که برای تقوم سه هست، توان یک او هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر نباشد هم، به نظر ما می‌آید که رابطه هایش هم مشخص نمی‌شود (...: بله)
و السلام

طرف B نوار

س: اگر که ما می‌گوییم اوصاف توسعه دارد و اوصاف توسعه کارش ساختار نظام است و نه اوصاف فاعل بلکه ظرفیت جهت عاملیت سه قید معرف فاعلیت است و محوری تصرفی تبعی سه وصف فاعل است.
ج: وصف و موصوف برای همه می‌توانند قرار بگیرند اگر وصف موصوف می‌توانند قرار بگیرند.
س: سؤال ما هم همیشه که اگر وصف و موصوف قرار بگیرند باید قابلیت ضرب شدن داشته باشند.

ج: اگر وصف و موصوف قرار بگیرند یک معنای آن در تکثیر ضرب شدن است و یک معنای دیگر آن اشاعه است یعنی اگر گفتید که هر ساختاری نیز دارای ظرفیت است هر ساختاری دارای کارایی است این معنای متناظری را می‌گویید و می‌گویید در یک سطح برش و در یک برش فقط کارایی یا تعلق الی الله را می‌بینید در یک مرتبه دیگر جهت گیری او را می‌بینید هم تعلق است و هم دارای جهت و هم ظرفیت تناظر وقتی می‌گوییم که هر سه وجود داشته باشند شما وقتی می‌گویید چیزی حضور دارد ترادف و مترادف با هم هستند هم منزلت با هم هستند ترادف در ادبیات معنای آن این است که مشترک معنوی باشند و نمی‌توانند این را معنا بکنند چون شما دو بعد و دو خصلت را می‌بینید و می‌خواهم عرض کنم که غیریتشان مثل غیریت ظرفیت نسبت به جهت و جهت نسبت به عاملیت نیست.

س: چگونه؟ اگر آن را به استدلال فلسفی اش همراه شما شدیم در این قسمت این مطلب.

ج: اگر غیریت آنها از آن قبیل باشد. شما دو چیز را ثابت کرده اید در بحث فلسفی یک چیز این که گفتید شما یک فاعلی دارد به نام محور و یک فاعل به نام متصرف و یک فاعل به نام تابع و این را در اقسام فاعل گفتیم که محوری تصرفی. تبعی این یک استدلال داشته در فلسفه و تمام شد یعنی گفتیم که در وحدت و کثرت نمی‌شود که شما فاعل محور داشته باشید و متصرف نداشته باشید یا تابع نداشته باشید.

س: برای من کمی سؤال هست ولی متوجه هستم که یک استدلال خاصی داشته الآن فرض بگیریم برویم جلو.

ج: نه یک استدلال دیگر هم علی حده داشتیم که معنی ظرفیت را تمام می‌کرده جهت را و جهت گیری را تمام می‌کرده.

س: آن سه فعلی که در هم ضرب می‌شود ما اگر بحث را تکمیل بکنیم.

ج: فاعل به لحاظ منزلت قرب آن تقسیم می‌کنیم و به منزلت ساختار آن نه توسعه اش یعنی می‌گویید محور است متصرف است تابع است می‌گویید بعضی از فاعلها که در توسعه واقع می‌شوند منزلت آنها محور است یعنی مناصبشان که ساختارها را تشکیل می‌دهد که این غیر از جهت گیری در منصب است در منصب چگونه عبادتی کردید.

س: یعنی یکفیت عبادت؟

ج: بله، یک وقت می‌گویید حدود اختیارات و یک وقت می‌گویید اعمال حدود اختیارات قوانین نسبیتی که باید ظرفیت باشد جهت و عاملیت باشد برای همه فاعلها در ارتباط با خدای متعال و بعد می‌گویید نسبت اینها به همدیگر چیست ببینید به خاطر این ظرفیت شدید تر بالاتر ظرفیت دوم به عنوان توسعه اولی ایجاد شده پس بنابراین اگر به عنوان اوست آیا نحوه خلق شدنش یک توسعه اراده است یا توسعه تبعی می‌گویید توسعه اراده اند پس فاعل مرتبه دوم تصرفی برای محولی خلق بعد می‌گویید توسعه تعلق می‌گوید تابع خلق

شده حالا شما یک تقسیم کردید و گفتید که بالمره وحدت و کثرت و توسعه پیدا نمی‌کند مگر به وسیله اینکه فاعلی خلق شود، اضافه شود وقتی می‌گویید اضافه شود هم ظرفیت اضافه و هم یک متصرف و تابعی اضافه شده است یعنی در استدلال فلسفی شما دو چیز به اتمام رسیده.

س: هم توسعه تمام شده و هم نظام

ج: قسمت سوم یعنی کارایی و تعلق یا فعل کل نسبت به بالاتر که می‌گویید هماهنگی، وسیله، زمینه می‌گویید شما در بالاترین رتبه هماهنگی با بهترین کلمات یا وسیله می‌توانید در یک زمینه خاص تعلق خودتان را نسبت به خداوند متعال ارائه بدهید.

س: آیین بحث خلاصه شده است و این بخش تناظر اگر قرار باشد روشن شود

ج: حالا من سئوالی می‌کنم آیا جایی می‌توانید پیدا کنید که ظرفیت جدیدی خلق شده باشد ولی ساختار خلق نشده باشد یا مرکب هر جا که ظرفیت جدیدی به آن اضافه شده ساختار جدید تمام شده می‌گویید متعلق است به بالاتر یعنی نمی‌تواند این دوازدهم جدا باشد که معنی تناظر همین است که اگر یک خطی اینجا می‌کشیم درست در برابرش یک خط دیگری کشیده شده نمی‌شود بگویید عین معنای آن را دارد چون معنای ساختاری دارید در اینجا و نمی‌توانید بگویید که متأخر است از آن به خلق آن به بالاتر خب منصبش منصب پایین تری است منصب و خودش با هم خلق شده اند.

س: این فرقی را با تقوم بفرمایید یعنی فرق تناظر با تقوم؟

تناظری که ما در اینجا می‌گوییم صحبت از این است که اوصاف خاصی را از هم جدا می‌بینیم تا بعد با هم ترکیب کنیم تقوم که می‌گوییم به خصلتی دست می‌گذاریم که هر دو نسبت به همدیگر چه نحوه از داد و ستد و نیازی دارند کثرت بزرگتر واقع نمی‌شود هر چند که مکانی بیشتر متعلق به او باشد و کوچکتر بدون تعلق و کوچکتر بدون تعلق به بزرگتر نمی‌تواند حضور داشته باشد این تمام این در کجاست در آن جا که شما در حال سخن گفتن هستید از تقوم یعنی حقیقت توسعه قدرت محور منوط است به ایجاد مرتبه پایین تر و حقیقت مرتبه پایین تر متعلق است به تبعیت نسبت به بالاتر یعنی یک حضور زمانی این دارد پایین تر به بالاتر و یک حضور مکانی بالاتر دارد نسبت به پایین تر این معنای تقوم در این معنا که سخن می‌گوییم از تقوم دنبال تفکیک نیستیم بین ظرفیت و منصب کانه در تقوم ما همه خصوصیات را ما با هم می‌بینیم به خلاف تفکیک که افکار در حال نگاه به زمان و مکان هستیم ولی جدا که به نظر ما می‌آید البته به طور مثال اگر اوصاف ساختاری را شما بگویید مرتب مکانی و اوصاف توسعه را بگویید اوصاف زمانی باید عملیاتی را که در هماهنگی می‌گویید تقوم همه اینها را الی الله تبارک و تعالی نشان بدهد به همدیگر آن وقت زمان و مکان تقوم الآن جا نمی‌افتد خیلی و لزومی هم ندارد و فعلاً تفکیک می‌کنیم که راحت تر است می‌گوییم در تقوم چیزی را که می‌گوییم حضور زمان و مکان است.

س: اشکالی که دارد سر آن مطلبی است که در مدل می‌فرمایید ما ۱۱ قید داریم سه قید توسعه سه قید ساختار و سه قید کارایی و بعد اینها با هم جمع می‌شوند جمع عدید می‌کنیم می‌گوییم ۹ قید دارند بعد می‌گوییم دو قید دیگر هم دارند که یک عنوان می‌خورد برای همه

ج: چه معنایی کل اینها تجزیه کرده اند: اوصاف را همهاینها تجریدی هستند وقتی می‌گوییم ۱، ۲، ۱۱ اینها همه معنای تجریدی است از آنجایی که لفظ فضا به کار نمی‌بریم قید به کار نمی‌بریم وصف می‌گوییم وصف را هم می‌گوییم بریده نیست در ۲۷ می‌بینیم یعنی در اینجا در حال ورود به کل هستیم شما برای رسیدن به کلمات فلسفیتان از خود کل نمی‌تواند آغاز کنید فلسفه مجبور یک حروفی درست کند در ابتدا و بعد بگویید حروف را اینگونه بچین و کلمه از آن بساز و می‌گویید کلمه را اینگونه بچین کلام بساز و می‌گویید خب حالا مقاله بنویس و معنا بکن عین این که می‌گویید موجود جاندار ما از مجموعه آغاز می‌شود می‌گویند آن ۱۱ تا چه چیز است البته مثلاً می‌گویند آن ۱۱ تا در آنجا که می‌خواهید قید ذکر کن یعنی یک چیزهایی به خاطر بیاید تا از قیدها یک چیزی داخل بیاید شما وقتی که آواها را می‌سازید به حالات روحی دیگر آواها از رسمیت می‌افتند البته نیازمند به کارگیری آنها هستید برای شناسایی شما نمی‌شود که کلمات سوره مبارکه الحمد را نبینید و معنای آن را درک کنید بلکه ممن است یک مراتب عالیه ای که معنای حقیقی مطلب دستشان باشد بگویند همه قرآن خلاصه می‌شود در سوره الحمد و سوره الحمد خلاصه می‌شود در بسم الله و بسم الله در با و باء بسم الله در نقطه اش ولی به من در شما چه ربطی دارد که بفهمیم.

س: درست می‌فرمایید فقط در مورد ۲۷ هم مرتب همین سؤال می‌شد ما الان ۲۷ وصفمان را نمی‌گوییم انتزاعی است می‌گوییم ۲۷ وصف

ج: سه قید من نمی‌گویم ۹ و ۱۱ قید نمی‌گویم یک وصف که این جدای از وصفهای دیگر قابل ملاحظه نیست بر خلاف اینکه وقتی ظرفیت را بحث می‌کنید کنار آن می‌گذارید جهت و جدا بحث می‌کنید و همین طور عاملیت و بعد می‌گویید سه تا یکی است و یک بحث کنید و حالا فرض را از آن طرف بحث می‌کنیم ما اگر فرض بگیریم اوصاف جهت ظرفیت عاملیت ضرب می‌شود در اوصاف محوری تصرف و تبعی صرف می‌شود در اوصاف هماهنگی زمینه، وسیله می‌بینیم آیا در این صورت می‌توانیم مفاهیم را تمام بکنیم این جور هم می‌شود ضرب کرد.

س: من منظورم این بود که ابتدای جدول احتمال آن مطرح شد.

ج: می‌وشد که همین اول کار هم بیاییم و همینطور بحث کنیم که یعنی بگوییم ظرفیت جهت عاملیت را در ظرفیت محور ظرفیت متصرف

س: ظرفیت جهت عاملیت بعد می‌شود محور ظرفیت یا ظرفیت محوری جهت محوری و عاملیت محوری و همین طور جهت عاملیت محوری

ج: یعنی همین را که به یک ترتیبی نوشته ایم عین همین ترتیبها را حفظ کنیم در ضرب آن ۲۷ تا س: و بعد بنویسیم هماهنگی ظرفیت محوری پس از ابتدا عنوانها را مطرح کرده ایم و به نظر می‌آید عنوانها مشخص است بریده به یک ملاحظه ابتدایی شده و نسبت تأثیر آنها در هم گفته می‌شود و راحت هم به نظر می‌آید وقتی می‌گوییم هماهنگی ظرفیت محوری معنا می‌شود و تعیین عنوان معنا می‌شود.

ج: یعنی در هر دام از این ۲۷ تا یک معنای ساختاری، اثر گذاری و توسعه ای هست می‌شود این گونه تقسیم کنیم.

س: یعنی نحوه توسعه را روی این قرار بدهیم یعنی تمام جداول توسعه و غیره را بر این اساس قرار بدهیم.

ج: حالا من به نظرم می‌آید که این را باید یک مقایسه ای باید بکنیم من استدلال تناظر برای خودم تمام با همین بیانی که عرض کردم ولی اینکه ما مثل خلاصه کردنی که داریم در جداول ۲۷ تا ۲۷ تا خلاصه می‌کنیم ما اگر اینگونه خلاصه بکنیم آیا مطلب صریحتر که هم منزلت و توسعه و ساختار و تأثیر و یا کارایی را می‌آورد یا نه این را باید بیشتر دقت کرد.

س: در هر حال وقتی در تناظر وقتی می‌فرمایید ظرفیت ظرفیت ظرفیت و محوری، محوری، محوری و هماهنگی، هماهنگی، هماهنگی این چه چیزی را به ما نشان می‌دهد.

ج: اینبه نظر می‌آید که اول منزلت چیزی که نشان می‌دهد مثلاً عظیم ترین ظرفیتی که برای بالاترین محور (معلوم می‌شود که محورهای نسبی هم داریم) و آن یک کاری دارد مثلاً محور هم چندین کار انجام می‌دهد یک کارهایی هست که کارهای به طور مثال استراتژیک است یک کارهایی است که نه سیاست گذاری و کارهای دیگری که در روز تصمیم می‌گیرد این سه تا کار است که محور محور محور شد حالا این را باید تطبیق بکنید و عناوین آن را بنویسید.

س: غیر از معنا کردن کارایی آن معلوم نیست که چیست؟ یعنی این جداول که بر اساس توسعه یک ۲۷ تا داریم و بر اساس ساختار یک ۲۷ تا و بر اساس کارایی هم یک ۲۷ تا این خود کارایی تناظر حالا فرض کنید یک قدم هم بیاوریم جلو ببینیم که تناظر دارد و در هم ضرب نمی‌شوند معنای تناظر هستند چه کارایی به ما می‌دهد.

ج: شما که ۷۶۰۰ عنوان درست کردید متناظر آن را هم در اینجا توانستید یک الگوی اولیه ای درست کنید باید هر کدام از آن واحدها را که با اینها گاه می‌کنید باید به جایش قرار دهید یعنی باید هر ۲۷ تای از این را، روبروی آن اوصافی که ما از ۷۶۰۰ میلیارد اصول موضوعه به دست می‌آوریم یک ۲۷ تای خاصی وجود دارد که می‌گوییم باید پشت سر این ۲۷ تا مثلاً $27 \times 9 = 202$ می‌گوییم با ۲۰۲ عدد وصف یک چیز

معرفی می‌شود باید سهولت بدهد کارایی شما را می‌خواهم عرض کنم که اگر نداشته باشید چنین چیزی را نباید راحت بتوانید معنا بکنید در وقتی که می‌رسید به سطوح عالی.

س: این از جهت معنا کردن اثر دارد و در خود روش هم نحوه توسعه مثلاً الآن می‌بینیم ۷۶۰۰ میلیارد موضوع ضرب در ۲۷ وصف توسعه داریم این تعداد وصف ما را می‌رساند این یک مطلب همین ۷۶۰۰ میلیارد ضرب در ۲۷ وصف اوصاف ساختارمان می‌شود همین ۷۶۰۰ میلیارد در کارایی هم می‌شود اینگونه است؟ یعنی تعداد اوصاف به تعداد

ج: مثلاً عرض می‌کنم شما در چند سطح محور دارید می‌گویید که این محوری است که در سطح کهکشان محور است در سطح منطقه محور و در سطح منظومه محور و در ... این سیری که می‌آید باید تعداد ۲۷ کلمه محور را پشت سر هم ببینید.

س: این همان است که باید در ظرفیت هم ببینیم.

ج: باید بگویم محور در کدام ظرفیت باید یک مرحله از تاریخی را هم ظرفیت بدهید با کدام کارایی.

س: چون متناظر هستند از نظر خانه ها و جایگاه و از نظر ترتیب و غیره عین همدیگرند.

ج: عین همدیگرند ولی باید علامت بدهند یا ندهند یعنی باید مرتبه خاصی را اطلاق بشود یا نه.

س: می‌خواهم بگویم این در خود جدول ظرفیت تمام شده هیچ جابجایی امکان ندارد چون با یک روش خاصی به دست آمده و جدول بر اساس همان ظرفیت و جهت و عاملیت به یک روش به دست آمده قابلیت بهینه از طرف اوصاف ندارد بلکه از طرف خودش دارد و بهینه شد و روشی را به ما داد.

ج: آیا اقوالش مختلف هست یا نه اقوالش که در موضوع هماهنگی هماهنگ باید ۲۷ تا باشد با اقوالش که هماهنگی هماهنگی است نباشد هماهنگی وسیله هماهنگی باشد.

س: همین که قیده‌ها مشخص می‌شود آن طرف مشخص است که در ظرفیت در ساختار ... چگونه است.

ج: ما می‌گوییم اگر اینها را بنویسیم مشخص می‌شود که بودن و نبودنش چقدر مهم است یعنی یک را بر می‌داریم.

س: من می‌گویم این مسئله از خصوصیت‌های روش بود یعنی همان ترتیب‌هایی که حضرت عالی می‌فرمودید و بر اساس یک اصولی قیدش را همان ابتدا خارج می‌فرمودید این کارایی از آن وصفها به دست نمی‌آید فقط تنها خاصیتی که دارد این است که می‌گوییم این خانه دارای سه وصف و سه قید نیست بلکه دارای ۹ قید است یعنی معرف ۹ خصوصیت و یعنی ۹ قید است که یک وصف را تمام می‌کند نه سه قید یعنی همان مسئله که فرمودیدی تناظر محور.

ج: ما اینها را تبدیل می‌کنیم یعنی ۲۷ عنوان را به آن اصول موضوعه یا تقسیمات بسیار کلان و شروع می‌کنیم در هم ضرب کردن و خرد کردن این یک اوصافی را توانستیم بنویسیم که ۲۷ را ننویسیم برای هر

مجموعه ۲۷ تایی که بنابر تعریفی که عرض کردم می‌توانیم یک وصف بنویسیم کما اینکه می‌نویسیم تقیه، تقیه را برای مسلم و نفاق را برای کافر توانستیم بنویسیم حالا من سؤال می‌کنم اگر ما بخواهیم تقیه یا نفاق را که دو سر دو خط هستند یک سر آن الحاد است و سر دیگر آن ایمان اگر بخواهیم ببینیم وضعیت آن چگونه است در جامعه می‌گویید باید به درونش و بیرونش می‌بینید وضعیت آن را که تقیه به جایش به میزان آن متناسب انجام گرفته یا در غیر جای خود (از هویت خود خارج شده) و دیگر معنی تقیه ندارد این را که می‌خواهید بگویید باید درون و بیرون آن را ببینید تا جایگاه آن معلوم بشود درون آن را که می‌خواهد ببینید نیازمند می‌شوید به وصفهای ۲۷ تایی (قیود درونش) همین که گفتید قیود درونش می‌شود ۲۷ تا من می‌گویم پس بنابراین با تکثیر یک وصف و نتیجه به ۲۷ تا کمک کرد شما را در عین همین را شما می‌توانید در قیود ببرید نه اینکه بگویید قیود را به آن ضریب فنی می‌دهند بگویید قیود توصیف وصف می‌شوند آن وقت ما به ذهنمان می‌آید که این علت حضور معنا می‌شود، ما شناساییهایی را که داریم به کدها، آدرسبند می‌کنیم یک، یک، یک و ... به ذهن اینجوری می‌آید که یک ضریب فنی شما دارید و یک آدرس بندی آدرس بندی فلسفی شما وقتی با ۹ تا قید تمام می‌شود بیشترین مقدار تحرک را برای نشانه گذاری شما انجام می‌دهد مثلاً ۷۶۰۰ میلیارد را که می‌گوییم می‌شود یک عدد و دوازده صفر تقریباً، که اگر دقت بکنیم در تعریف فلسفیمان با ۱۱ تا قید تعریف می‌کنیم آن یعنی متناظر با علائم ریاضی ما یک علائم دیگری هم از فلسفه آوردیم که تعریف کیفی می‌کند مطلب را خب قیود همیشه نشانه ها و آدرسهاست برای واضح ذهن هر چه شما بتوانید قید بیشتر به یک چیز بزنید قدرت تفهیم شما باید بالا برود.

س: چون موضوعاتمان ۷۶۰۰ میلیارد است بیشتر از این نیست که

ج: یک وقت می‌گویید آدرس بندی ساده می‌کنیم هر چیزی را فقط با یک علامت یک وقت هم می‌گویید یک مجموعه است و علائم را به دور آن می‌گذاریم.

س: این تحویل نمی‌دهد چون در یک خانه هستند همه آنها مثلاً فرض کنید می‌گوییم محوری محوری محوری ظرفیت ظرفیت ظرفیت هماهنگی هماهنگی هماهنگی این فقط تنها چیزی که دارد این است که بگویید نظام فقط به توسعه شناخته نمی‌شود به مناصب و کارایی شناخته می‌شود اما در آدرس بندی به دلیل اینکه موضوع ما ۷۶۰۰ میلیارد این هیچ کمکی نمی‌کند یعنی من باز تأکید می‌کنم که روش خود حضرت عالی در آدرس بندی کمک نمی‌کند اما

ج: اگر شما بتوانید هر سه تای این

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۲/۰۱/۳۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۰۹

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر چنین چیزی را بخواهید ملاحظه کنید که معنی تقوّم، نه ترکیب تألیفی و نه ترکّب را داشته باشد در فرق بین وحدت و ترکیب به نظرم می‌آید که ۳ واژه را بایست معنی کرد: یکی برای اوصاف تجزیه‌ای است، که طبیعتاً معنی اوصاف پذیری تجزیه‌ای این است که یک وصف و یک موصوف داشته باشیم، که هویتاً با وصف و موصوف آخر محتوی باشد یعنی ذات است و خصوصیت ذات. اینها را جدا جدا و به صورت ماهیات متعدده فرض می‌کنیم، که قطعاً این معنی را نداریم. قسمت دوم اگر چنین چیزی فرض شده باشد، از ضرب آنها هم چیزی حاصل نمی‌شود. از ضرب شما به صورت تألیفی در تکرار ظرفیت را مثلاً عرض می‌کنم. حجت الاسلام صدوق: اصلاً ضرب، موضوعیت ندارد. در اصالت ماهیت، ضرب موضوعیت نداشته بلکه جمع است که موضوعیت دارد.

ج) بلی جمع است (که موضوعیت دارد) آن هم جمع کمی عددی مستقل است.

س) که براساس تکرار واحد است.

ج) بله. براساس تکرار واحد است. یعنی یک ذات (را فرض کرده) و ذات دیگر را هم کنار آن می‌چیند و گاهی هم از این ذات، ۹ را کنار هم می‌چیند و جلوی هر کدام از این ۳ ذات ها، ۳ ذات دیگر می‌گذارید و ۹ تا را هم جلوی آن یکی

دوم این است که ما بگوییم بر اساس تألیف است، ولی تألیف هم کاری را حلّ نمی‌کند. (چرا که) معنی آن این است که اختلاف ماهیت آنها، مفهوماً تمام است و اگر مفهوماً چنین است نمی‌تواند مصداقاً با همدیگر باشد.

سوم این است که بگوییم «ترکّب» است، آن هم «ترکّب مساوی» که آن هم رد می‌شود.

چهارم «تقوم» است که اوصاف بعضی نسبت به بعضی دیگر شأنیت و اختلاف دارند ولی اختلافشان اختلافی است که حقیقت آنها به هم و البته است. آنگاه می‌بایست بگوییم که اول کار که ظرفیت را خلق می‌کند ظرفیت دارای جهت و عاملیت است و همان گونه که دارای جهت و عاملیت است، دارای ساختار هم هست. و همان جا هم صحیح است که بگوییم: «جهت تبعی ظرفیت» همان جا هم کنارش بگویید: تبعش ملحق است در ساختار به ظرفیت، اما به چه شکلی؟ همان جا هم شما می‌گویید: عاملیت ظرفیت هست، ولی به نحو تبع که من هم می‌گوییم ساختار آن هم به نحو تبع است و کارآیی آن هم به نحو تبع است. تبع فعل، فاعل بالاتر. می‌گویید که خود این اوصاف نسبت‌شان به همدیگر در همان جایی که هستند به چه صورت است؟ می‌گوییم نسبت شان در همان جا که هستند شما بگیرید که اینها رتبتاً، رتبه کارآیی، یعنی آثار فعل آنها تلقی می‌شوند، مثل عاملیت آنجا. نه اینکه عاملیت آنجا وجود ندارد چون که عاملیت است پس کارآیی هم حتماً می‌باشد. اوصاف کارآیی آن نیز بر حسب تبع بایست حتماً همان جا باشد. در یک جا همه آنها به تصرف و در یک جا همه آنها به تقوم در عاملیت.

(س) اگر اینها را بپذیریم قدم بعد اینکه ...

(ج) یعنی ساختارها به ۳ نحوه تحقق دارند و ظرفیت، جهت، عاملیت و کارآیی‌ها نیز به ۳ نحوه تحقق دارند. پس ۳، ۳ تا ۲۷ تا از اوصاف توسعه داریم که هم تحقق آنها به ۳ نحوه است و هم در یکدیگر ضرب می‌شوند و عین همان ۳ نحوه را هم در ساختار داریم و عین همان را هم در کارآیی؛ یعنی در اول کار که ظرفیت خلقت می‌شود آیا می‌توانیم بگوییم که عاملیت ندارد یا حتماً دارد؟ که اگر عاملیت داشته باشد حتماً کارآیی هم دارد.

(س) این مطلب روشن است اما آن استدلالی که باعث می‌شود که ما در درون، «ظرفیت، جهت و عاملیت» را می‌گوییم: که این ۳ وصفی است که بایست در یکدیگر ضرب شوند...

(ج) در ۳ مرحله که همراه آن، آن ساختار کارآیی هم می‌آید.

(س) که آنها هم بایست در یکدیگر ضرب شوند.

(ج) بلی بایست با هم ضرب شده و در کنار این بیاید.

(س) کارآیی‌ها هم در هم ضرب می‌شوند.

(ج) احسنت!

(س) یعنی اینگونه نیست، که ما ابتدائاً ۹ وصف را از توسعه و ساختار و کارآیی ذکر کرده باشیم و اینها قابلیت ضرب در درون خودشان را نداشته باشند! ولی تمامی بحث سر این است که چرا نسبت به یکدیگر، قابلیت ضرب ندارند؟ یعنی اگر واقعاً در ابتدا همین ۹ وصف را به نحو ...

(ج) خیر. آیا ضرب، مربوط به مراحل است یا مربوط به اوصاف؟

(س) مربوط به مراحل است.

(ج) حال آیا اوصاف ساختار و اوصاف کارآیی هم در ۳ مرحله دیده می‌شوند تا به ۲۷ برسند، یا اینکه در ۱۹۰۰۰ تا یا ۷۲۰ تا آنها را می‌بینیم؟ یعنی در هر مرحله‌ای که دست بگذاریم، وقتی که می‌گوییم: اوصاف توسعه، صحیح است که بگوییم: مثلاً مراحل ۳ مرحله‌ای که داریم برای توسعه و ساختار و کارآیی است، آیا باز به خود اینها هم می‌توان لقب مراحل را داد یا خیر؟

(س) یعنی اگر ندهیم یعنی اگر ضرب را مختص مراحل بدانیم ما نبایست اوصاف ساختار را در یکدیگر ضرب کنیم.

(ج) ضربی که اوصاف ساختار را می‌کند به تبعیتش از اوصاف توسعه است ساختارهای اجتماعی هم همین طور است. ساختار اجتماعی توسعه‌اش چقدر است؟ ظرفیت تاریخی‌اش طبق محیط و شرایط آن چقدر است؟ توسعه ساختار اجتماعی اش چقدر است؟ پس به همین دلیل مراحل برایش قائل می‌شود، کانه شأن آن این است. و به دلیل هر دوی اینها هم کارآیی شان شأنشان است. ولی محوری در توسعه چه از خود توسعه است که هر کدام توسعه است، نه ساختارها، ساختارها طبیعتاً متناسب با مراحل تاریخی بایستی عوض شود؛ یعنی تبعیت می‌کنند، نه اینکه مرحله هستند. چگونه است که شما برای فاعل بالاتر می‌گویید: که فاعل پایین‌تر تبعیت می‌کند، مرتبه هستند نه مرحله. مراتبی که برای یک چیز ذکر می‌کنید، غیر از مراحل است که برای همان ذکر می‌کنید.

(س) در هر صورت متقوم به مراحل می‌شود.

(ج) به تبع می‌شود؛ یعنی مرحله تبعی پیدا می‌کند. نه اینکه آن در این ضرب شود تا یک مرحله بشود. این تبعیت از ضرب شدن آن می‌کند.

(س) بالاخره این اوصاف توسعه هستند که تصرف می‌کنند و اوصاف ساختار را می‌سازند.

(ج) یعنی اوصاف جدید ساختار به تبع آن ...

(س) یعنی معنای محوری پیدا می‌کنند اوصاف توسعه نسبت به ساختار.

(ج) معنی محوری از نظر فلسفی پیدا می‌کنند.

(س) و آنها را تبدیل می‌کنند.

(ج) آیا وقتی که آنها را تبدیل می‌کنند به معنای این هم هست که مرحله جدید بیاید، تا بگوییم ضرب شود؟

(س) نه یعنی اصلاً تغییر آنها بدون مرحله، معنی ندارد!

(ج) همین هم نکته مهمی است که اگر بگویید تغییر اینها تقدم و تأخر دارد در ...

س) همان طوری که خودتان هم می‌فرمایید؛ یعنی اگر توسعه پیدا نکند، اصلاً ساختار جدید، موضوعیت پیدا کردنش، غلط خواهد بود.

ج) سؤال این است که آیا توسعه اش به ترتیب است یا به تبع است؟ یعنی محوری اوصاف توسعه حتماً اوصاف محوری هستند و اوصاف ساختاری هم حتماً اوصاف وسیله ای یا ابزاری هستند و اوصاف کارآیی هم آخرین وصف هستند یعنی اوصاف تبعی هستند. آیا این مطلب موجب می‌شود که بگوییم ضرب بشوند و ۱۹۰۰۰ تا شوند، یا اینکه اصلاً محال است؟ این معنی‌اش این است که جاهایی از اینها را ذکر کنیم که برای آن، ظرفیت قائل نباشیم!

س) چرا؟

ج) زیرا می‌خواهید تا پایین، ظرفیت را با خود ثابت نگهدارید و ظرفیت، کثرتی پیدا نکرده است. ساختار، کثرت ولی ظرفیت آن کثرت پیدا نکرده است و کماکان همان ۲۷ تا است! در حالی که ما هیچ ساختاری؛ یعنی هیچ رابطه ای را بدون شدت تعلق که برای کسی قائل نیستیم و هر فاعلی هم که هر جا پیدا شود و در هر مرتبه، بایست حتماً شدت بالایی آن بالا رود؛ یعنی پیدایش هیچ ساختاری نیست که حامل ظرفیتی نباشد.

س) حتماً در این قسمت ما فروزی را داریم که بایست حکایت از ظرفیت کند.

ج) اگر حکایت بکند بایست تعداد ظرفیت ما بزرگتر شده باشد؛ یعنی کثرت ظرفیت.

س) یعنی در ضرب ها یک بخشی را ...

ج) اگر کثرت ظرفیت، کمتر از کثرت چیز باشد، یعنی هر جا تکرار آوردید...

س) من به نظرم می‌آید که در ضرب هایی که می‌شود کمتر نمی‌شود.

س) ولی تکرار می‌شود. این معنی کمتری در اینجا به معنی تکرار است، که خود آن را ذکر می‌کنید؛ یعنی اگر ما گفتیم که ظرفیت ظرفیت، ظرفیت؛ را به عنوان الف ذکر کن و عین همین را تکرار کنید و برابر آن چیزهای دیگر را تغییر دهید، می‌گوییم؛ یعنی چه که این را تغییر ندهم ولی آنها را تغییر بدهم؟ مگر آنها ظرفیت ندارد یا مگر ظرفیت نمی‌تواند تکرار شود؟ به عبارت دیگر شما که از قبیل کلی و مصداق که نمی‌گویید. پس اگر از قبیل کلی و مصداق نمی‌گویید، چگونه اجازه می‌دهید که ۷۲۹ بار ظرفیت، ظرفیت ظرفیت تکرار شود آنهم بدون هیچ گونه تغییری؟ در حالی که روبروی ۷۲۹ بار، ۲۷ بار ساختارها به شکل های مختلفی شده باشند و ...

س) در وقتی که مثلاً ۲۷ قید را پشت سر هم ببینید...

ج) این را دوباره عنایت بفرمایید که ما یک کلمه به نام ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت داریم که اگر روبروی آن را یک بار محوری، محوری، محوری نوشتیم در یک بار تصرفی محوری، محوری، نوشتیم و یک بار هم تبعی،

محوری، محوری نوشتم. آیا ساختارها ۳ بار تغییر کرده اند یا خیر؟ مسلماً بلی اما با ۳ بار تغییر کردن اینها این، تغییری نکرده است؟ در واقع این، ۳ بار بالای سر آنها تکرار شده است.

(س) من این را متوجه نمی‌شوم! یعنی وقتی اینها را با ترکیبات مختلف می‌نویسیم معانی مختلفی از ظرفیت است.

(ج) اگر می‌گویید که معانی مختلفی از ظرفیت است، معنایش این است که بایست ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت شما با قیودی دیگری که کثرت را در توسعه نشان می‌دهد، همراه باشد. مگر اینکه بگویید آن را خلاصه کرده ام.. اگر نخواهید بگویید که اوصاف توسعه خلاصه شده است و فرض هم بر همیناست.

(س) من کل اشکال شما را در جدول منتقل نمی‌شوم؛ یعنی اگر این را در جدول ببریم متوجه اشکال شما نمی‌شوم. هر چند که وقت حضرت عالی گرفته می‌شود، اما اگر ممکن است به اصل اشکال برگردید. چرا که همین را هم در جدول ۲۷ انجام می‌دهیم، ولی این اشکال را نمی‌کنیم!

(ج) احسنت! ببینیم که فرق اینها چیست. ما وقتی که اینجا ظرفیت را ۳ بار تکرار می‌کنیم....

(س) من شبهه ام در همین جدول نقطه ای است که ...

(ج) جدول نقطه ای این است و نه آن. چون که این جدول به نظر ما خلاصه شده است، ولی شما نظرتان روی این جدول است. حال بر می‌گردیم به نقطه اول.

فرق بین این که ما در اینجا می‌گوییم که ۳ بار ظرفیت در اینجا تکرار می‌شود و اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت روی آن می‌آید و در اینجا لقب تکرار شدنی که مزاحم با این کثرت باشد، نمی‌بینیم و در وقتی هم که به ۲۷ تا می‌رسیم باز ۹ بار ۹ بار اینها تکرار می‌شوند و ما این را مزاحم به ضرب نمی‌بینیم، ولی در آنجا آن را مزاحم می‌بینیم. این مطلبی است که بایست به آن توجه شود.

پس در اینجا می‌گوییم که اوصاف توسعه با همدیگر هستند و هیچ گاه جدا نیستند. حال که چنین است این در مرحله‌ی ظرفیت (توجه کنید که جای آن را عوض نکنید) یک بار می‌بریم و یک بار در مرحله جعبی و یک بار هم در مرحله عاملیت. در این مرحله ای که به آن «خلقت ظرفیت اولیه، جهت اولیه و عاملیت اولیه» می‌گویید، شما می‌گویید که این اوصاف می‌شود که به آن بخورد. حال اگر آن را از ۳ مرحله در آورده

(س) یعنی آن را از ۲ قید بودن در آورید....

(ج) و آن را در اینجا بیاورید می‌گوییم که این ظرفیت، ظرفیت کل است باز پشت سر این هم ظرفیت و جهت و عاملیت وجود دارد، ولی ظرفیت کل است. اگر ما به این عنوان با آن برخورد کنیم که این ۳ سطحی را که داریم به یکدیگر مربوط هستند؟ تا اینکه یک کل را می‌سازند. این کلام ما با کلامی که می‌گوییم اوصاف توسعه، اوصاف ساختار و اوصاف کارآیی مثل اوصاف توسعه، مراحل را نمی‌سازند. حال شما اولاً: روی

مسئله مراحل دقت کنید. که آیا می‌توان گفت که یک مرحله مرحله اوصاف توسعه است و مرحله دوم مرحله ساختار است و مرحله سوم هم مرحله کارایی یا نمی‌توانیم این حرف را بزنیم؟ ثانیاً: کثرتی که در اینجا پیدا می‌شود، که می‌گوییم «معنی این ظرفیت در ظرفیت، ظرفیت فرق پیدا نمی‌کند. آیا فرقی فرق مرحله ای است؟ یعنی ۳ مرحله، ۳ تا سطح و یا ۳ برش علیحده دیده ایم و سپس این ۳ برش را در یک منته و کل بالاتر دیده ایم که نتیجه اش ۲۷ شده است. آیا شما عین همین را هم در مورد کارایی می‌گویید، یا خیر؟

(س) خیر در ابتدا که به مرحله نمی‌گوییم که یعنی اوصاف توسعه نسبت به ساختار و نسبت به ...
(ج) اگر نمی‌گویید ولی آیا این را می‌گویید درباره جهت و ظرفیت و عاملیت که این دارای ۳ مرحله است یا خیر؟

(س) بله این را می‌گوییم.

(ج) این فرق آیا علت تفاوت در ضرب می‌شود، یا خیر؟ یعنی تکراری را اگر آنجا ذکر می‌کنید که اول می‌گویید

(س) غرض من این است که در آن ضرب هایی را که برای ساختار قرار می‌دهیم و در بالا در سطر می‌نویسیم: محوری، تصرفی و تبعی. وقتی که در ستون آورده و باز محوری، تصرفی و تبعی می‌نویسیم که در هم بخواهیم ضرب کنیم...

(ج) اینکه می‌خواهید در هم ضرب کنید بفرمایید که چه چیز را می‌خواهید ضرب کنید؟
آیا معنی برای ۳ تا مرحله و ۳ برش از ستون دارید؟ یعنی اینجا شما می‌گویید؛ من ۳ مرحله دارم که مرحله اول ظرفیت و مرحله دوم ظرفیت

(س) در توسعه روشن است اما در ساختار به چه دلیل ضرب می‌کنید؟

(ج) آیا معنی تبعی آن را می‌گیرید یا معنی مرحله‌ای آن را؟

(س) همین مهم است که ما در ستون معنی کنیم که ...

(ج) اگر ما گفتیم که معنی آنجا هم مرحله ای دارد ...

(س) فرض می‌کنیم که نداشته باشد اما ضرب ما به چه علت است؟

(ج) ضرب ما به تبع از این است و به تبع این است یعنی کثرت این از کثرت آن نمی‌تواند کمتر باشد چرا؟ چون شدت این نمی‌تواند کمتر از شدت او باشد، مگر شما دلیل شدت را کثرت نمی‌گیرید؟
(س) بله.

حجت الاسلام حسینی: اگر کثرت باشد و اگر کثرتان در اوصاف ساختاری بیشتر شد، مگر کثرت در اوصاف توسعه‌تان نباید با همدیگر هماهنگ باشد، یعنی تنوعش، تنوعش که ثابت می‌ماند، به خلاف اینجا که

تنوع مربوط به مرحله است ولی آنجا مربوط به تبعیت است، نه مرحله. آنجا به تبع این است که می‌گوییم در ۳ مرحله توسعه، ساختار تان را هم به ۳ مرحله ای ببرید.

(س) این می‌توان گفت و لکن بالواسطه باز مرحله می‌آید...

(ج) نه، بالواسطه یا بالتبع که بیاید معنا ندارد که کثرتش جدا باشد، تنوعش باید برابر با تنوع محتوایش باشد، (اشکالی ندارد)

(ج) خیر، اگر کثرت را شما فرمودید در آنجا موجب کثرت در کثرت می‌شود که ضرب می‌شود و معنای ضرب را دارد؛ یعنی ۱۹۰۰۰ بار باید داشته باشیم؛ یعنی ۱۹ هزار نوع هم باید ظرفیت داشته باشیم و حال آن که در آنجا نداریم. ولی اگر خود ظرفیت در ظرفیت را آنقدر در هم ضرب بکنیم که ۱۹ هزار تا شود که آن هم به تبعش باشد این را حتماً دارید. پس مهمترین چیزی که به ذهن من می‌آید که حاصل بحث امروز شد این نکته است که «وحدت و کثرتی» را که برای «ساختار و کارایی» می‌گوییم، هرگز نباید از «اوصاف توسعه» که معرف «شدت» هستند بیشتر بشود؛ یعنی تنوعشان باید برابر باشد تنوع یعنی کثرت، یعنی اینکه هیچ یک از اعدادشان نباید در یک شکل تکرار شود و همچنین در خلاصه که فرض کنید: کلمه کارایی هم نماینده ظرفیت و کلمه محوری باز هم نماینده ظرفیت، برای معنا شدن و مفهوم شدن هماهنگی محوری ظرفیت، معنای کارایی را با معنای ساختاری را با معنای ظرفیت را با هم به نحو خلاصه می‌دانید. پس دلیل ما هم در خلاصه کردن بگوییم اینکه خلاصه کردن به چند طریق معنا می‌شود: یک خلاصه بگوییم: ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت و آن دو هم به تبع بیایند، دیگر چه لزومی دارد که

(س) در خودش توسعه صحبت می‌کنیم.

(ج) آن موقع ما می‌گوییم وقتی که تکرار شود، مراد از سبک کرده و ابهام را زیاد می‌کند مگر به توضیح. باید معلوم شود، ظرفیت اولش قید چه چیزی دارد؟ ظرفیت دومش در چه معنایی استعمال شده؟ ظرفیت سوم هم در چه معنا؟ و اختلاف معانی باید در هم ادغام شود. جایی که بخواهم اختلاف معانی را معنا کنیم و به همدیگر برگردانیم، می‌آییم از ۳ تا کلمه ای که متناظر هستند؛ مثلاً متناظر این ظرفیت محوری هست هماهنگ هم هستند. متناسب با این ظرفیت دوم، محوری هست هماهنگ هم هست، محوری را می‌گذاریم که «هماهنگی محوری ظرفیت» می‌شود که دیگر تکرار بردار هم نیست.

... تناظر شد به اصطلاح وحدت در منزلت تعدد، منزلت تعددشان نباید؛ مثلاً یکی منزلت تعددش به ۱۹ هزار تا برود و تعدد پیدا کند و دیگری ۷۲۹ تا تعدد پیدا کند و یکی دیگر ۲۷ تا، هر چند تکرار هم شده باشند، اگر تکرار شده باشند به یک گونه و لکن متعدد نشده باشند؛ یعنی تنوع پیدا نکرده باشند نمی‌تواند این کار را انجام بدهد.

س) البته به نظر می‌آید که نحوه ضربهای دیگری هم می‌توان مطالعه کرد که از لحاظ کثرتش آن را برساند و لکن از نظر فلسفی...

ج) یعنی اگر این ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت را ما دو مرتبه در خودش ضرب کنیم حاصلش را هم در خودش ضرب کنیم، این ۱۹ هزار تا می‌شود و ۳ تا ۱۹ هزار تا می‌شود، ۳ تا ۱۹ هزار تا عین ۳ تا ۲۷ می‌باشد هیچ فرقی ندارد، یعنی اینکه (این عین ۲۷ تا) یعنی به تبع از کثرت ۱۹ هزار ۱۹ هزار دوم می‌آید، این را در ۲۷ هم می‌توانید بگویید یعنی از اینکه می‌شود رساندنش شکی نداریم. می‌توان ۳ بار $۲۷*۲۷*۲۷$ خود اوصاف توسعه را ضرب کنیم و بعد با ۹ قید ۱۹ هزار خانه را از اوصاف توسعه تحویل بدهیم و ۱۹ هزار تا هم از اوصاف ساختار و ۱۹ هزار تا هم از اوصاف کارایی تحویل بدهیم و لکن در هر صورت مانند ۲۷ است هیچ فرقی ندارد. تنوع در کثرت باید برابر باشد و تنوع و جایگاه را با هم باید در نظر داشت و تنوعش هم می‌شود که مساوی بیرون بیاید و لکن اضافه از کلمه بر کلمه تنوع اینکه گفته شود تنوع و جایگاه، جایگاه در اینکه وقتی می‌خواهد یک مجموعه را بسازد وقتی گفته می‌شود در داخل مجموعه جایگاه ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت است مثلاً این جایگاه ساختاری اش باید عین محوری، محوری، محوری باشد جایگاه فعلش هم باید هماهنگی، هماهنگی، هماهنگی باشد یعنی معنی تناظر را که تقومی می‌کنیم که وحدت در جایگاه و وحدت در تنوع و تعدد داشته باشد.

س) و وحدت در کارایی هم داشته باشند.

ج) هر ۳ تا را باید داشته باشد؛ یعنی هم در حقیقت در اوصاف توسعه اش و هم جایگاه ساختارش و هم کارایی اش باید هر ۳ تا وحدت داشته باشد.

س) یک تعبیری داشتید راجع به اوصاف متناظر در اینکه نسبت بین اوصاف و توسعه و اوصاف ساختار، کارایی را می‌دهد این را در صحبت‌هایتان مکرر فرمودید، و به نظر می‌آید که هم سطح آنها کارایی هم یعنی در یک منزلت تبعی قابل طرح است.

ج) این برای فاعل است و لکن آنچه را که برای نظام و منتهی ای را که می‌گوییم: که تقوم هر دو کارایی یا تصرفی می‌شود، را که انجام می‌دهد؛ یعنی پیدایش نظام، اوصافی را که برای نظام می‌دهیم کارایی جایش کجا است؛ یعنی این نظام اثری می‌خواهد داشته باشد نسبت به نظامی دیگر، واسطه کارشان چیست؟
س) اوصاف کارایی هست؟

ج) احسن اوصاف کارایی در عین حالی که متأخر تبعی دوم هست نسبت به اوصاف توسعه و لکن در عین حال مقدم است در معرفی پایگاه و جایگاه.

س) غرضم در آن قسمتش است که می‌گویید از نسبت بین اوصاف ظرفیت و ساختار، اوصاف کارایی به دست می‌آید؛ یعنی در حقیقت می‌خواهم بگویم که شأن مستقل خودش را دارد، و نه مستقل یعنی بریده «شأن تبعی» در تربه اول دارد و شأن مهمی را در اصطکاک و نظام مقابل دارد.

ج) یعنی به عبارت دیگر مکان برای این در مرحله دوم است و مشخص زمان نسبت به بیرون است.

س) یعنی با این تعریفی که کردید، به نظر می‌رسد که آن حرف اول اصطلاح می‌شود.

ج) یعنی درباره اوصاف کارایی نیست به آنجا اگر گفته باشیم که حاصل اوصاف ساختار، متناسب منزلت داشتن و شدت داشتن است، کارایی یک همچنین چیزی قائلتاً آنجاست. فرمایش حضرتعالی نه زود ردّ می‌کنم و نه معنای دوّم را ناقص می‌بینم. تأملش را در قسمت دیگری که عرض می‌کنم، اوصاف کارایی که فعل است یعنی اوصاف فعل است نه فاعل در حقیقت، کارایی خودش فعل است، هر چند آن فعل هم یک نحو فاعل تبعی ملحق به فاعل بالاتر هست و لکن این فعل .

س) همه‌اش حاج آقا اوصاف فعل نیست از ظرفیت...

ج) چرا هست؟ و لکن درجات مختلف فعل است.

س) شدت ضعف مراتب فعل است که در وقت توسعه مان فعل در فعل در فعل است.

ج) فعل اول را به نحو تقوم می‌گیریم که باید دقت های بیشتری در آینده بر روی آن بشود.

«والسلام»

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۲/۰۳/۳۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۱۰

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکی از بحث‌هایی که داریم این است که آیا اخلاق می‌تواند جزء احکام باشد، اخلاق و نظام ارزشی را تناسبات و نظام حساسیت می‌گویند مثلاً: جامعه حول کدام محور پرستش، ارزش‌ها و منزلت‌ها را به رسمیت می‌شناسد، تقریباً اگر نظام سیاست را تمایلات اجتماعی بگیریم، این تمایلات ساختار پیدا کرده را «اخلاق جامعه» می‌گویند.

حجت الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی شکل نظام یافته تمایلات،

ج: بله. آن وقت این هست که حاکم بر پیدایش قوانین و دستورات است و هر دستوری مناسبت از اخلاق دارد و از اخلاق بر می‌خیزد و می‌گویند عمل به احکام موجب پیدایش اخلاق حمیده است. این چه چیزی را نشان می‌دهد؛ یعنی اگر اخلاق رذیله باشد، آدم این‌گونه رفتار از او سر می‌زند. درست است که احکام وسیله تهذیب اخلاق می‌شود. ولی در شکل برعکس آن هم صادق است، اینکه غرض از جعل احکام اخلاق حمیده، تغییر خلق‌ها که این تغییر خلق‌ها، و تغییر حساسیت‌ها در هر جامعه، علت پیدایش حکم‌ها در همان جوامع می‌شود. مثلاً عرض می‌کنم: جامعه‌ای که اسلام را نپسندد، نظام تمایلات آن مثلاً حول محور بی‌دینی باشد. چه بایدهایی در آن جامعه رواج پیدا می‌کند، طبیعتاً بایدهای همان اخلاق در جامعه رواج پیدا می‌کند؛ یعنی مجالس تصمیم‌گیری و مقننه که در حال وضع ضابطه هستند، مگر می‌توانند برعلیه خواست‌های مردم ضابطه درست کنند. پس صحیح است که بگوییم که نمی‌توانند برعلیه اخلاق مردم ضابطه درست کنند، این طوری که مثلاً بگوییم اگر کسی بخواهد تغییراتی در جامعه پدید آورد، باید سیاست‌هایی را پیش گیرد که اخلاق جامعه را عوض کند، چه در سطح خرد که عمل اخلاقی روی فرد است و چه در سطح کلان که در سیاست‌گذاری‌ها است و چه در سطح توسعه که روی موضع‌گیری‌های بزرگی است که منشأ تغییر اخلاق جامعه می‌شود، اخلاق منشأ پیدایش حکم و بایدها است، تمایلات اساس پیدایش بایدها است، اگر مردم

چیزی را شایسته ندانند، باید آن را نمی‌پذیرند. پذیرش باید‌ها و نبایدها منوط به پذیرش اخلاق است، آیا نظام فطرتی هم هست؟

(س) دو سؤال مطرح بود که حضرت‌عالی هم اثر ساختار تمایلات در نظام و قوانین را فرمودید و هم بالعکس آن که غرض از جعل احکام این است که یک اخلاق حمیده‌ای به وجود بیاید.

ج: البته نسبت تأثیر دوم را دارد نه نسبت به تأثیر اول؛ یعنی شما همیشه برای این که اصلاح بکنید مثلاً تمایلات را ممکن است به یک رفتارهایی شروع کنید، ولی این اثر دوم است، اثر اول اگر بتوانید یک موضع‌گیری توسعه کلان داشته باشید که اخلاق جامعه را تکان بدهد آن خیلی راحت‌تر است که به دنبال قوانین باید رفت. اثر اول برای اخلاق است که «ظرفیت» نامیده می‌شود.

اثر دوم که تولی به آن دارد برای احکام است، البته اگر بتوانید با عمل کسی تصمیم بگیرید، که البته این مرتبه‌ای از اخلاق اجمالی است، تصمیم بگیر که مثلاً فلان صفت حمیده را در خودت ایجاد کنی و البته کسی می‌تواند تصمیم بگیرد که اخلاقش را محور همراه باشد، ولو در جزئیات همراه نباشد، اما کسی که مطلقاً همراه نباشد شما نمی‌توانید چنین کار بکنید این دنبال اصلاح نیست که شما بگویید در اصلاحش چنین باید کرد. همین قدر که دنبال اصلاح است؛ یعنی در یک درجه‌ای همراه شما هست.

(س) با این مطالب سؤال دوم هم حل می‌شود به اینکه وقتی ساختار تمایلات منشأ جعل قوانین شود و قانون‌گذاری شکل بدهد، قطعاً جای محوری را هم می‌گیرد و آن هم جای تصرفی را عهده دار است. اما اگر حالا نسبت بین احکام و علوم را شرح بفرمایید.

ج: اگر خوب ملاحظه کنیم، علوم مطلقاً در روابط اجتماعی حل می‌شوند آثار آنها را حل شدن معنی می‌کنند؛ یعنی توسعه قدرت علوم، توسعه روابط اجتماعی را بالا می‌برد، یک روزی قانون راهنمایی رانندگی نبود، به یک معنی هم نمی‌توان قوانین راهنمایی و رانندگی را برای هواپیمایی پیاده کرد و بالعکس آن هم نمی‌شود، و همچنان نمی‌توان قانون راهنمایی و رانندگی را برای چهارپایان به کار برد، یا برعکسش، اگر بنا باشد که بگوییم علوم تابع روابط اجتماعی توسعه می‌یابد و حاصل توسعه آن بایدهای متناسبی در روابط اجتماعی است؛ یعنی تمرکز قوانین اصلی احکام که آیا تمرکز و انسجام است یا حولی که محوری اصل قرار می‌گیرد، «تولید، توزیع، مصرف، ولایت» یا مثلاً «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» است. در توسعه حول چه چیز و کدام است؟ آن علوم را تشکیل می‌دهد و علوم برمی‌گردد و بایدهای جزئی و تبعی را معرفی می‌کند حالا اینکه نسبت تأثیر در احکام دارد و تأثیر خورد دارد، احکامی است و تأثیر کلان دارد، کلان نسبت تأثیر توسعه‌ای.

(س) یعنی نظام ارزشی است که محورهای قوانین را شکل داده و مشخص می‌کند، اما قوانین تبعی که توسعه پیدا می‌کنند به تبع توسعه علوم می‌باشد.

ج) که آنها خودشان برخاسته و پیدا شده در یک زمینه‌ی احکام اسلامی خاص هستند. حال یک بحثی دیگر درباره «اسلامی، الحادی، التقاطی» داریم ما به نظر بنده که باز یک همچنین چیزی وجود دارد و باید الحادی مرتباً حل شود و التقاطی هم حل شود در اسلام، معنی جهتی را برای عالم تکوین و در تاریخ مشخص می‌کنند و اینکه اسلامی پیروز بیرون می‌آید، طبیعتاً مرحله قبل آن و بعد برای اسلام هم مراحل متعددی در عالی‌ترین رتبه‌ها تا نازل‌ترین مرتبه ذکر می‌شود، التقاط هم از بالاترین مرحله که نزدیک به پایین‌ترین مرحله اسلام است، شرک را می‌پذیرد «الحاد، شرک، اسلام» شرک هم که خفی آن که نزدیک به اولین مرحله اسلام می‌شود. تا جلی جلی آن که نزدیک به الحاد می‌شود، حالا یک چیزی را در جهت‌گیری جامعه ملاحظه می‌کنید، آیا شکل گرفته و شکل‌پذیر در تصمیم‌گیری اولیه را می‌توانیم بگوییم که اینها عاملیت اخلاق و عمل اخلاق، احکام، علوم، این است که چیزی شکل بگیرد یا نه؟

س) دیگر ملکه شده باشد، در تعریف شکل گرفته هم همین طوری گفتیم. گفتیم یک اخلاق اسلامی‌ای که در نظام ولایت وارد شده، هم منزلت پیدا کرده و هم مستقر شده؛ یعنی هردو شکل گرفته است.

ج) یعنی شکل‌پذیر و شکل‌گرفته و تصمیم اولیه را در ظرفیت بیاورید؛ یعنی بگویید ظرفیت‌های شکل گرفته؛ یعنی شکل‌گرفته‌ای داریم، سیاستی می‌خواهیم که ظرف در آن سیاست شکل گرفته است.

س) توانایی‌های جهت نمی‌تواند غیر از اخلاق و احکام و علم باشد؛ یعنی آنجایی که مقدمات گفتید معنای ظرفیت و عاملیت است، اینجا ظرفیت و جهت را غیر از اخلاق؛ یعنی نظام ارزشی یک جامعه و قوانین آن.

ج) یعنی بر می‌گردد به چیزهای شکل گرفته، به ملکات حاصل شده یعنی عاملیت عمل‌کننده، عاملیت به معنی کارایی و کارایی آن اخلاق به میزانی که شکل گرفته و شکل می‌خواهد بگیرد.

س) یعنی نسبت آن به نظام مشخص شود.

ج) پس الان در این جدول صحتی ندارید؟

س) نه. ولی بهتر شد، در عاملیت هم که تصریح شد ما ۳ دسته ضرب کرده که الان داریم «ظرفیت ظرفیت» «ولایت، توتلی، تصرف» می‌شود «ظرفیت جهت» «اخلاق، احکام، علوم» می‌شود و «ظرفیت عاملیت». «مقدمات انسانی، محصولات اجتماعی و منابع طبیعی‌اش» می‌شود، که هر سه اینها را اگر نگاه کنیم، وقتی که یک واحد بالا رود یک جامعه را به طور کلی می‌گوییم ظرفیت آن تحول پیدا کرده؛ یعنی توسعه.

ج) دوباره می‌توان آنها را یک مقدار جمع کرد، حال ببینیم آن جمع کردن با این جمع کردن چه حکمی دارد.

می‌آییم و کلیّهی ظرفیّت‌ها را بالا می‌بریم، بگوییم ظرفیّت ظرفیّت «ظرفیّت، ولایت، تولّی، تصرّف» جای آن خوب است و بعد گفت که ظرفیّت جهت را هم اینجا بیاوریم، «اخلاق، احکام، علوم» و بعدهم ظرفیّت مقدورات آن را هم اینجا بیاورید، می‌نویسیم و یک مرور روی آن می‌کنیم.

س) در نحوه ضرب آن می‌فرمایید.

ج) بله. اینها باید قابل تأمل باشد، چطور کلیّهی ظرفیّت‌های جامعه را اینجا بیاوریم؟

«و السلام»

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

۱۳۷۲/۰۲/۲۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۱۱

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اوصاف توسعه‌ی ۲۷ گانه را غیر از پی‌های پایگاه، یک عنوان فلسفی بدهید و هر خانه ای از اوصاف ساختار تان را نیز یک عنوان فلسفی جداگانه بدهید و هر خانه از آن اوصاف کارائی تان را نیز یک اوصاف فلسفی جدا بدهید. یعنی ۳ تا ۴۰ تا ۱۲۰ تا. بعد اگر بتوانید همه این‌ها را تبدیل به یک ۴۰ تا بکنید. [؟] چرا خیلی ساده می‌کنیم؟ برای این که سه تا خصوصیت را می‌بینید، در آدرس شباهت موجب انحراف ذهن می‌شود.

س) منظورم این است که اثری روی خانه‌ها ندارد، ولی اگر تبدیل به وصف بشود دیگر این برابری با اوصافِ ظرفیت نمی‌کند، یک چیز جدید می‌دهد [؟] ولو اینکه از نظر تعدادش اندازه‌ی هر کدام از جدول‌هاست [؟] ۱۲۰ بحث می‌کند.

ج) شما اگر اینگونه بتوانید برسید کارتان درست است. خوب وقتی می‌خواهید توصیف بدهید چگونه است که بگویید این برآمده از چه چیزی باید بگویید ۱۲۰ تا است که سه تا چهل تاست که در درونشان اوصاف یک ۲۷ تا ۳ تایی است، یک ۲۷، ۹، ۳، و یک ۱

س) بعد هر کدام از یک‌ها تک قیدی و ۹ تا دو قیدی و ۲۷ تایی‌ها سه قیدی، که جمع قیود می‌شود [؟] ۱۰۹ تا، که یک عنوان تک هم دارد پس می‌شود ۱۱۰ تا. هر کدام ۱۱۰ تاست پس سه تا ۱۱۰ تا می‌شود ۳۳۰ تا قید، این غیر از این ۷۶۰۰ میلیارد موضوع ماست، این روش را کامل می‌کند.

ج) روش را کامل می‌کند که در عین حال باید در نظام ما کارایی هم داشته باشد. یعنی ابزار گزینش است که اگر اینها را نداشته باشید شما قدرت تعریف تان خیلی سریع نیست و سرعت عملکرد ضعیف می‌شود. اگر ما بتوانیم هم قدرت تشریح و هم قدرت تلخیص داشته باشیم.

(س) مهم است که همه این‌ها در سطح کارائی‌هایش ذکر بشود؛ یعنی همین ۱۲۰ تائی‌ها، ۳۳۰ تا، بدانیم برای چیست، چون می‌شود از جهات مختلف ضرب و تفریق کرد ولی باید بدانیم چقدر به درد مدل و آموزش مان می‌خورد؟

(ج) مسئله آموزش و گزینش است. مهمترین امری که بعد از این شما دارید آموزش و گزینش است. گزینش اول و آموزش دوم.

(س) گزینش به معنای فلسفی؟ گزینش معنایش این است که شما باید بتوانید تعیین اولویت بکنید. [...] اگر حدود بخواهند ماهیت را تقسیم بکنند و به تجزیه بکشانند، طبیعی است که نمی‌توانند این کار را با شما بکنند. اگر حضور حدود به نحوه‌ای باشد که بگوییم تقوّم به هم به این معنا دارند که هم کثرت آنها قابل لحاظ است و هم وحدت‌شان با حذف‌شان امکان پذیر نیست. نمی‌شود گفت این سطح مال این است [؟] من مهم عرضی که دارم این است که تناظر را وقتی می‌گوییم که نمی‌شود ظرفیت را فرض کرد و نسبت ساختاری نداشته باشد.

(س) این معنا را در تقوّم هم داریم؛ یعنی در تقوّم هم ما نمی‌توانیم زمان را از مکان جدا کنیم یا ظرفیت را از جهت و از عاملیت جدا کنیم یا فاعلیت را از فاعل و مفعول جدا کنیم. آیا همه اینها در تقوّم و بهتر (ج) آیا وصف تقوّم که برای این‌ها ذکر می‌کنند که مثلاً اگر بگوییم یکی از آنها زمان است و یکی دیگر مکان است یکی مثلاً تقوّمیت تعبیر حالا اوصاف کارایی مثلاً اوصاف تقوّم این است که بگوییم سه تایی روی هم اوصاف تقوّم هستند که فرقی ندارند.

(س) اگر اوصاف نظام هستند باید آنجا هم تقوّم تمام بشود؟

(ج) خوب حالا اوصافی که به هم متقومند، یعنی بالایی‌ها به پایین‌ها متقومند و بالعکس، آیا می‌شود گفت جایی هم ظرفیت باشد؛ یعنی خلق بشود ظرفیتی برای ظرفیت بالاتر، ولی رتبه در آن نباشد. [؟] پس باید حتماً ساختار هم باشد، بنابراین ظرفیت و ساختار بعنوان دو وصف متقوم یا متأخر نیستند که بخواهند در هم ضرب شوند. شما که ضرب می‌کنید، می‌گویید یکی متقوم است مثل ظرفیت.

(س) دو تا بیان داریم در آن جا که ضرب می‌کنیم، یکی که «ظرفیت، جهت، عاملیت» معنای سهم تأثیری دارند که ظرفیت سهم تأثیرش بیشتر است از جهت و جهت بیشتر از عاملیت و یک معنایی که می‌فرمایید در سیر مراحل توسعه، شکل‌گیری ظرفیت مقدم است.

یعنی تقدّم فلسفی دارد یعنی اولویت در حرکت دارد. اولویت در خود نفس حرکت، غیر از اولویت در رتبه است.

می‌فرمایید این را هم داریم که باعث می‌شود در هم ضرب می‌کنیم، می‌فرمایید در اینجا در «توسعه، ساختار، کارایی» اوصاف حرکت نیستند. فقط جایگاه رتبی را نشان می‌دهند.

اما خلق محور خلق شده بعد [۹] نمی‌شود که دیگر برای توسعه حرکت کند؛ یعنی می‌توانید بگویید نسبت محور به متصرف، نسبت توسعه است؛ ولی نمی‌توانید بگویید نسبت محور به ظرفیت، توسعه است. هر محوری دارای ظرفیتی است، شما می‌توانید بگوئید هر ظرفیتی را که خلق می‌کنند، نه محور، نه متصرف و نه تابع دارد؟ یا اوصاف ساختار با آن هست؟

س) اینکه از نظر مرتبی متقوم به این معنا هستند، که هستند و نمی‌شود از هم تفکیک کرد، کارایی هم دارند و واضح است، فقط این حرفش که اینها را به اصطلاح اوصاف مراحل پیدایش توسعه هم ندانیم.

ج) یعنی ظرفیت در خودش می‌تواند ضرب بشود، اوصاف مراحل را یک وقتی می‌بینید که در خودش هم مثل «ظرفیت، جهت، عاملیت» ضرب می‌شود، یک وقتی همین که گفتید می‌تواند بشود برایش در نظر می‌گیریم، قرار شد یک مرحله را که می‌کشید سه تا خط بکشید.

س) الان متوجه شدم که تناظری که می‌فرمایید فرقی با تقوم یک قید است که این‌ها پشت سر هم، سه وصف از سه مرحله نیستند، در نتیجه، سه مرتبه‌ای از حرکت را ندارند، چرا که در خود نظام توسعه‌ی آنها دوباره به «ظرفیت، جهت، عاملیت» تعریف می‌شود یعنی اگر توسعه‌ی آنها دیده بشود، باید اوصاف با «ظرفیت، جهت، عاملیت» در این نظام دیده شود، نمی‌شود اوصاف محوری را یک چیز دیگری ببینیم یا حتی از این طریقه جمع بکنیم، بگوییم که حتی «توسعه، ساختار، کارایی» نمی‌تواند معنای توسعه را جمع بکند. این را می‌خواهیم بفرمایید، به خاطر همین می‌گوییم متناظر است.

ج) یعنی هر جا ظرفیت است همان جا باید معنای ساختاری را تمام بکند همان جا باید معنای کارایی؛ یعنی حرکت یا تعلق الی الله را تمام کند. اینکه بگوییم توسعه، بعدش پیدا شد ساختار بعدش پیدا شد...

س) از نظر سهم تأثیر هم نباید صحبتی بکنیم، که به توسعه بگوییم ۴، به ساختار بگوییم ۲.

ج) نه. معنای تناظر به هم می‌خورد.

س) یعنی اصلاً بنای این نیست که بگوییم این یا از این طرف در مراحل پیدایش توسعه است یا سهم تأثیر [۹] بلکه با هم هستند.

ج) یعنی صحیح است که بگویید مرکب، شناخته نمی‌شود مگر اینکه اوصاف «توسعه، ساختار، کارایی» آن با هم مشاهده بشود، آن وقت در دورن خود آنها هم باز باید اوصاف سه قیدی «ظرفیتی، جهتی، عاملیتی» [۹]

س) معنی وحدت و کثرت هم تناظری نیست؟ به نظر می‌آید که بعضی از اوصاف فلسفی ما هم همین طور است.

ج) [۹] متقوم وحدت به کثرت و کثرت به وحدت است؛ یعنی حقیقت وحدت تقوم آن به حقیقت کثرت است و حقیقت کثرت به وحدت؛ یعنی اصلاً مفهوم جدای تعریفی ندارد.

س) به نظر من باید یک سری مفاهیم ما تناظری معنا بشود و یک سری مفاهیم ما هم هستند که باید در توسعه معنا بشوند.

ج) یعنی مفاهیمی که به اصطلاح پایه‌های اصولی شما هستند باید تناظری باشند؛ یعنی هر جا فاعل هست یا محور است یا تابع است یا متصرف و هر جا فاعل است دارای «ظرفیت، جهت، عاملیت» است. س) این هر جا، معنایش این است که برای همه‌ی این سه تا که گفتید، همه آن سه تا هست و بالعکس؛ یعنی اصولی هستند، اگر بگوییم اصول موضوعه بهتر است، اصول موضوعه‌ی ما نمی‌شود یک جا نباشد، همه جا جاری و ساری است. [؟] هماهنگی تبعی ظرفیت، وسیله‌ی تبعی ظرفیت و زمینه‌ی تبعی ظرفیت؛ این کار را که انجام دادیم، ۲۷ تایی را که به دست آوردیم، یک مقایسه‌ای را انجام دادیم.

س) یعنی درسطرمان اوصاف کارایی ثابت می‌ماند، این دو قیدی‌ها در سه جدول پر می‌شوند. ج) در سه جدول به مضاف الیه تبدیل می‌شود، عین همان را در تطبیق آوردیم، این جا قرار دادیم؛ یعنی این «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، محوریِ محوریِ محوری، هماهنگیِ هماهنگیِ هماهنگی» را آوردیم در ستون دومش، اوصافی را که در این جا بود قرار دادیم.

حجت الاسلام صدوق: متناظرش را.

ج) احسنت متناظرش، این [؟] تفاوتی است. اولاً چیزی را که مشاهده کردیم در صورتی که توجه نکنید، در کلیه‌ی ضرائبی که می‌دهیم هیچ فرقی ندارد. این طور که در یک قطر می‌بینیم، هماهنگیِ محوریِ ظرفیت، وسیله‌ی محوریِ ظرفیت، زمینه‌ی محوریِ ظرفیت، هماهنگیِ تصرفیِ ظرفیت، تمام آن چه را در این جا می‌بینید، در قطر این طرف مشاهده می‌کنید، البته قطری که مضاف الیه دوم قرار بگیرد و کارایی همین جا؛ یعنی از این جا آغاز کنیم، ولی این قطر را بالعکس هم می‌شود ملاحظه کرد. یعنی می‌توان قرار دهیم و بگوییم ظرفیتِ محوریِ هماهنگی، جهتِ محوریِ هماهنگی، عاملیتِ محوریِ هماهنگی.

س) در جدول مان نحوه‌ی ضربمان را عوض کنیم.

ج) احسنت! این چه چیزی را به ما تحویل می‌دهد؟ تحویل می‌دهد که ما می‌توانیم اشکال مختلفی برای ضرب کردن این اوصاف در نظر داشته باشیم. خوب این را قبلاً هم می‌توانستیم متوجه بشویم که طبیعتاً به دلیل اینکه ظرفیت را منزلتاً شما می‌گویید منزلتش اولویت دارد؛ یعنی اول باید ظرفیت شیء را ملاحظه کنیم، نه اول ایجاد می‌شود، اول ظرفیتش را باید ملاحظه کنیم، متناسب با ظرفیت تاریخی‌اش، معنای ساختاری و معنای [؟] چرا؟ چون اوصاف توسعه، اوصاف زمانی‌اند، اوصاف ساختاری، اوصاف مکانی‌اند، اوصاف کارایی، اوصاف تقوّم هستند؛ یعنی تقوّم زمان به مکان نتیجه می‌دهد یک چیزهایی را نتیجه می‌دهد. این را می‌شود ما به این صورت بنویسیم، ولكن وقتی می‌بینیم که نحوه‌ی های مختلفی دارد، آیا تمام حرف در این جدول را این می‌تواند بگوید یا نه؟ یعنی صحیح است بگوئیم این، خلاصه و ادغام شده‌ی این‌ها است؟ یعنی

این ۹ تا را یک طرف می‌گذاریم، این سه تا را هم یک طرف، آیا این سه تا همه‌ی اینها را می‌گیرد؟ شامل می‌شود یا نه؟ یا اینکه اوصاف توسعه به ظرفیت، در ۹ شکل و به جهت، در ۹ شکل و به عاملیت، در ۹ شکل تمام نمی‌شود، بلکه اوصاف توسعه ۲۷ تا نحوه دارد، یکی ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت است، یکی جهت ظرفیت، ظرفیت است، که ما در این جا اوصاف توسعه را فقط قید ظرفیت آخرش را داریم و یکی دیگر عاملیت ظرفیت، ظرفیت، ما فقط باز ظرفیت را داریم؛ یعنی ۹ بار ظرفیت را در حقیقت، با تکرار داریم، که وضعیت ظرفیت را در بخش ساختار توضیح می‌دهد. باز در این جا ما ساختار را در سه تا سطح ظرفیت داریم، سه تا محور در سطح جهت داریم، سه تا محور هم در سطح عاملیت، یعنی ۹ تا محوری که از همدیگر تفکیک هم شده‌اند در ساختار داریم، در حالی که به نظر می‌رسد، ما اگر فرض شد که ۹ تا ظرفیت را داریم، در بخش ظرفیت، باید متناسب با او بتوانیم تعداد بیشتری را از محور، مثلاً عرض می‌کنم، ما دیگر در اینجا محور محوری، مثلاً جهت ظرفیت، که ظرفیت جهت ظرفیت بوده در این جا نداریم، در این جا هماهنگی‌اش را داریم؛ یعنی به عبارت دیگر، اگر ما در این ۹ تا، نسبت به کارایی‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم، کارایی‌ها، سه بار به صورت متشابه ذکر شده است، اگر به ساختارها نگاه کنیم، ساختارها سه بار به صورت مجزا ذکر شده است. یعنی چه؟ یعنی در بخش ظرفیت، در سه جدول مان محوری است، در سه جدول مان تصرفی است، در سه جدول مان تبعی و در ۹ جدول مان ظرفیت است. در بخش کارایی‌ها سه جدول هماهنگی پشت سر هم نداریم، نحوه‌ی ترتیب‌شان کاملاً فرق دارد.

(س) خوب این‌ها همه‌اش به علت اصول موضوعه‌ی اولیه‌ای است که قرار داده‌ایم.

(ج) برای ضرب کردن، حالا نهایت، این است که آیا تمام آنچه که در اوصاف توسعه هست، به صورت کامل در این جا دیده می‌شود؟ و تمام آنچه که در بخش ساختار است؟ و تمام آن چه که در بخش کارایی است؟ یا حداقلش باید بگوییم خلاصه‌اش در این جا، تمامش نیست؛ یعنی در این جا ما ۹ شکل از اوصاف توسعه را داریم؛ یعنی در حقیقت ما ۲۷ شکل از اوصاف توسعه، در کل جدول مان داریم در سه ورکش داریم.

(س) خوب این هم همین طور است الان ۹ خانه در رابطه با ظرفیت داریم.

(ج) و نه از اوصاف توسعه.

(س) اوصاف ظرفیت، اوصاف توسعه است دیگر.

(ج) اوصاف توسعه است، که مختلف نیستند، اوصاف توسعه‌اش ۹، خانه است، که ظرفیت، در آن تکرار شده است، مثل ظرفیتی که در آخر این جا تکرار شده، بدون این که خصوصیات این ۹ تا، عدم تکرارش را از نظر توسعه تمام کند.

(س) حتماً اگر بخواهیم باید بگوییم دو تا ضرب لازم است، یک ضربی است، که خود «ظرفیت، جهت،

عاملیت» را در خودشان باید داشته باشند؛ یعنی روابط درونی.

(ج) احسنت! بنابراین معنای آن این است که ما اگر ۳ تا ۲۷ تا را در هم ضرب کنیم؛ یعنی اگر بخواهیم معنای ضرب را اجرا کنیم، باید ۱۹ هزار تا خانه بیاوریم؛ یعنی باید اوصاف توسعه بشود، ۲۷ تا، ضرب در اوصاف ساختار، بشود ۷۲۹ تا، ضرب در اوصاف هماهنگی، بشود ۱۹ هزار. می‌شود ما بگوییم که ما با ۱۹ هزار ضرب می‌توانیم کلیه‌ی اشکال موجودی که روش کاربرد دارد، از باصطلاح یک مجموعه به دست بیاوریم، در صورتی که چنین کاری کنیم، یک عیب دیگری خواهد داشت. خوب عنایت کنید، در صورتی که ۲۷ را، یکی را اصل قرار دهیم، ولو ۲۷ و بقیه را فرع قرار بدهیم، باز یک ۲۷ تایی یک بار تکرار می‌شود، مثل سه تایی را که ما در این جا داریم، در اینجا ظرفیت، در ۹ خانه تکرار شده است، جهت در ۹ خانه تکرار شده است، عاملیت در ۹ خانه تکرار شده است، آن وقت ۲۷ تایی‌مان را در همه تکراری می‌بینیم، در حالی که ساختار، ۷۲۹ دفعه تکرار شده است. ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم.

(س) آیا کاملاً در هم ضرب می‌شوند؟

(ج) نه: ضرب که می‌شوند [؟] همین الان هم ضرب شده، الان هم ما سه چیز را ضرب کردیم؛ یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» را به عنوان سنگ های اولیه شما ضرب کردید. این جا سه تا دانه داشتید، ضرب کردید، این سه تا را دارید که شده ۲۹ تا، آنجا هم در ستون‌تان ۲۷ تا، می‌نویسید، در سطرتان هم ۲۷ تایی ساختار را می‌نویسید، می‌شود ۷۲۹ تا، ولی در ۷۲۹ تا، که نگاه می‌کنید، در آنجا می‌بینید، در ۹ خانه، سه تا، وصف است که تکرار به اصطلاح سطری شده، در حالی که اینها تکرارهایشان، تکرار سطری نیست، تکرار ستونی است، تکرار ستونی است، یعنی چه؟ یعنی شما وقتی که نگاه می‌کنید، می‌گویید که در هر سطری که من نگاه کنم، تناوب در اوصاف ساختار است، ولی ثبات در اوصاف توسعه است، آنجا هم همین طور می‌بینید که، ۱۹ هزار بار، ۲۷ شما، تکرار شده است. حالا ۱۹ هزار بار می‌شود، بله. وقتی که ما اوصاف را ۲۷ تا، این طرف می‌گذاریم، ۲۷ تا هم مقابل آن می‌گذاریم، می‌شود ۷۲۹ تا؛ یعنی ۲۷ تایی ما تکرار سطری دارد، یک خانه از اول تا آخرش، یک عنوان از ۲۷ هست.

(س) اوصاف توسعه است؟

(ج) اوصاف توسعه نه. نه اوصاف توسعه در یک یکی از اوصاف توسعه ۲۷ بار تکرار می‌شود و بالای سر او جای این سه تایی که این جا داریم است. این جا چطور ظرفیت سه بار تکرار می‌شود، آنجا یکی از اوصاف توسعه مثل «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» در ۲۷ بار تکرار می‌شود.

(س) ۲۷ تا در ۹ تا به اصطلاح ستونش است، بعد ۹ تایی بعدی جهت است و ۹ تایی بعدی هم عاملیت است.

(ج) احسنت، آن وقت، ترکیبات ظرفیت، ظرفیت و جهت ظرفیت، ظرفیت، درست است که می‌آید، این ترکیبات، ولی هر کدام از اینها که در یک سطر می‌آید؛ یعنی کل این ۹ تا، که در ۹ سطر، احکام توسعه در

باب ظرفیت ما داریم، آنجا هم این ۹ تا، همان طور که می‌فرمایید، ولی هر تک دانه‌ای از این ۹ تا را که بگیریم، تا ۲۷ بار، خودش تکرار می‌شود و ۲۷ تا قید جدید می‌گیرد، اگر ما این را نگاه کنیم، آن وقت، این مطلب تمام می‌شود، که میزان شدن اوصاف ساختار ما اوصاف ساختار ما، ۷۲۹ بار تکرار شده است.

(س) به اندازه ضرب در همدیگر در ۱۹ هزار خانه، از سه تایش خواهد بود.

(ج) خواهد بود، ولی در مورد تکرارش صحبت می‌کنم. نحوه‌ی تکرارش خیلی فرق دارد، ببینید، در این جا هم حتماً به اندازه‌ی ۹ خانه، ظرفیت خواهد بود، ولی ظرفیتی که در این جا است، عین یک عنوان است، نه اینکه، ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، این جا باشد، بعدش این جا جهتِ ظرفیتِ ظرفیت شود.

(س) اینکه مشخص است.

(ج) یعنی چه؟ یعنی آیا ما در این جا ۹ رقم، اوصاف توسعه را داریم؟ یا یک رقم، اوصاف توسعه را داریم؟ (س) یعنی، ببینید، اشکال بحثی که بود، که رسیدیم به این، همین بود، که «اوصاف توسعه، ساختار، کارایی» چرا نباید در همدیگر ضرب شوند؟ یک شکل ضرب شدنش همان طوری است که شما نوشته‌اید، ولی اگر که این نحوه ضرب کنیم، این نقصی که می‌فرمایید در آن است؛ یعنی به تعبیر دیگر، معنای خلاصه شده می‌دهد.

(ج) اگر باز، ضرب ۱۹ هزار تایی هم بکنیم، که خلاصه نکنیم، خوب عنایت کنید، مجموعه‌ای را که دارید، درست است در اوصاف ساختارِ ۲۷ تایی کامل می‌آید، ولی مقابل این ۲۷ تا، مقابل هر تک دانه‌اش، ۲۷ تا، از اوصاف ساختاری می‌آید، که مقابل هر کدام از آنها هم ۲۷ وصف کارایی می‌آید. معنایش این است، که تکرار کارایی، ۱۹ هزار بار است، که هر دانه‌اش بخش بر ۲۷، ۷۲۹ بار هر تک دانه‌ای از اوصاف کارایی ذکر شده، در حالی که با تکرار ۷۲۹ بار او، فقط یک بار، از اوصاف توسعه؛ یعنی «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» دارید و ۲۷ بار از اوصاف ساختاری دارید؛

(س) یعنی اینکه باید آخر سر، آخرین قید ما، کارایی‌ها باشند این طبیعی است.

(ج) ولیکن سؤال مهم من در این جا است که وقتی شما یک خانه‌ی توسعه به نام «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» دارید آیا باید بالای سر این ۲۷ تا، خانه‌ی محوری بیاید و از آن ۲۷ تا هم، باز یکی اش که به دست بگذارید، ۲۷ تا، خانه کارایی بیاید، تا نتیجه اش این بشود که برای هر یک تک دانه فاعل ما ۲۷ تا کارایی است در نظام است؟

(س) به همین معنا می‌شود دیگر.

(ج) در حالی که این درست نیست.

(س) علتش؟

(ج) برای اینکه، شما یک فاعل را، یک وصف را، با سه قید توسعه می‌شناسید، ولی هرگز یک فاعل و یک وصف را یک نظام نمی‌گویید. شما می‌گویید، یک سطر را که می‌نویسیم «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» مقابلش ۲۷ تا از خانه های ساختاریت را بنویس، بعد یک دانه از این را که باز به آن می‌گوییم «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» و ۲۷ بار، شکل‌های مختلف برای آن قائل شدی، یکی از شکل‌هایش را انتخاب کن، بعد ۲۷ بار از اوصاف کارایی را به شکل‌های مختلفش بنویس، آن وقت صحیح است که بگویید، که ۲۷ بار؛ یعنی ۲۷ خصلت، ۲۷ کارایی، ما ۲۷ نوع کارایی، به یک دانه از مناصب می‌دهیم، که آن یک منصب، با ۲۷ تایی دیگرش، یک وصف توسعه می‌شوند، این را خودتان قبول نمی‌کنید، معنای آن این است که اوصاف توسعه را در بقیه نمی‌توانید اصلاً جاری بکنید؛ یعنی آیا اوصاف توسعه، برای ساختار هم معنای «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد یا ندارد؟ برای کارایی هم دارد یا ندارد؟ با این حساب نمی‌توانید داشته باشید.

(س) یعنی اگر این کار را نکنیم. چگونه آن وقت، حساب کنیم.

(ج) من عرضم این است که یک وقتی می‌گویید این خلاصه را به عنوان بحث می‌گیریم.

(س) اگر [؟] ضرب اوصاف را درهم پذیرفتیم به عنوان اصل موضوعه پذیرفتیم،

(ج) اوصافی که متناظر نباشد و متأخر باشند، اگر گفتید وضعیت ساختار و کارایی از قبیل وضعیت اوصاف «ظرفیت، جهت، عاملیت» است که پشت سر هم می‌آیند؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم ظرفیت اولی دارای کارایی است، کما اینکه جهت را ابتدائاً سؤال این است، که آن جهتی را که به نام جهت تصرفی می‌گویید، در حین الخلق نمی‌توانید بگویید هست، آن جهت، جهت تبعی است، فعلی را که اول کار خلق می‌کنند، آن فعل، که معنای جهت تصرفی ندارد، جهت تبعی دارد به [؟] مولی، پس بنابراین جهتی که در آن قید بکنید، بگویید جهت تصرفی، متأخر از خلق است.

(س) «ظرفیت، جهت، عاملیت» در عین حالی که «ظرفیت، جهت، عاملیت» دارد،

(ج) وصف و موصوف هم قرار می‌گیرند، ولی تقدم و تأخر رتبی دارند. آیا برای کارایی و ساختار هم می‌توانید این را بگویید یا محال است؟

(س) اگر این را نتوانیم بگوییم، آن وقت اشکال به مبنای ما است که سه وصف پیدا کرده‌ایم به شکل تناظر در صورتی که باید مثل وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت نشود. سوالی که قبلاً داشتیم، به نظر می‌آید این سه وصف، یک همچنین حالتی پیدا کرده است.

(ج) آیا این سه وصف مجزای مطلقاًند که می‌خواهیم بگوییم، اوصاف محوری، تصرفی، تبعی؛ یعنی «توسعه، ساختار، کارایی» بگوییم مجزا و بریده هستند، که آیا تناظر به معنای بریدگی است؟ یا اینکه نحوه‌ای است، که ما در اینجا ذکر می‌کنیم؟ معنی بریدگی را نمی‌توانیم برایش فرض کنیم، سرش این است، که حینی که ایجاد می‌شود، همان حین، تقوّم به بالاتر و توسعه مکانی بالاتر نسبت به پایین‌تر؛ یعنی وجود

رتبه، همان حین واقع می‌شود، درست است، که فاعلیتِ در ساختار، دوباره فاعلیت در ظرفیت هم هست؛ یعنی آیا این معنای این که ما می‌گوییم، این‌ها تألیفی به هم دیگر برخورد می‌کنیم؛ یعنی یا تجزیه، که بگوییم، سه وصف توسعه، علی حده است، سه وصف ساختار، علی حده است، و سه وصف کارایی، علی حده است، این یک فرض، فرض دوم، نه تجزیه نیست، تألیف‌شان می‌کنیم به یکدیگر، فرض سوم، تقوم، این سه تا فرض، علی حده داریم، یک فرض دیگر، ترتیب و تأخر، داریم، که بگوییم، این مترتب است، بر آن و آن مترتب است بر این، این ترتیبی را که می‌گوییم، آیا تا چه اندازه می‌توانیم تمامش کنیم؟ یعنی می‌خواهیم بگوییم، در یک مرحله، مثلاً ساختار نیست، یا می‌گویید، هست، ولی در معنی خودش، مثلاً در معنی ظرفیتی هم معنی جهت وجود دارد ولی جهت خیلی بالاتر، جهت تبعی است، ساختار هم هست، ساختار تبعی، در مرتبه دوم، ساختار هست، ساختار تصرفی،

س) به نظر می‌آید، ما در بحث اول هم که داشتیم، در فلسفه، وقتی می‌گوییم، مرکب خلق می‌شود؛ یعنی فاعل، یک امر بسیطی نیست، یک امر مرکب است، که خلق می‌شود، این، دارای وحدت و کثرتی است، متقوم، این وحدت و کثرت اول را که می‌گوییم، به نظر می‌آید، که اوصافش نباید اوصاف اول و تقدّم و تأخری داشته باشند، اگر داشته باشند، اصلاً مرکب نیستند؛ یعنی دفعه‌تاً کثرت خلق شده و بعد وحدت، خلق می‌شود، پس ما احتیاج به یک اوصافی داریم، که مبین خلق دفعی مرکب باشند که دفعه‌تاً، در دستگاه ما، به معنای ترکیبی معنا دارد، نه معنای بساطتی، [؟] پس ما یک اوصاف تناظر، یا توجه به تقوّم ابتدایی،

ج) تقوّم را شما متناسب با [؟] می‌گیرید، می‌گویید هر سه این اوصاف در هر سه مرتبه هست؛ یعنی همان جا صحیح است که بگوییم، جهت تبعی، ساختار تبعی، ظرفیت تبعی و همین طور کارایی تبعی دارد، بعد می‌رسید به مرحله‌ی بعد، جهت، هم صحیح است بگویید جهت دارد، هم صحیح است بگوییم، ظرفیتِ جهت دارد و هم صحیح است بگوییم تصرفی و هم وسیله‌ای، دارد.

س) البته به نظر می‌آید که اگر این سه تا را گفتیم، نباید آن را برای اوصاف توسعه که تبدیلی است، در قدم اول، بگوییم؛ یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» اوصاف تبدیل بشوند، اوصاف توسعه و اضافه باشند؛ یعنی سطوح اضافه باشند، در قدم اول باید این که می‌گوییم «توسعه، ساختار، کارایی» یعنی آن سه وصف اولیه‌ی متقوم و متناظری که می‌گوییم، این را دیگر نباید بگوییم که همان را هم به تبدیل حمل کنیم؛ یعنی به اوصاف زمانی.

ج) چرا؟ یعنی به عبارت دیگر، آیا زمان شما هم در حال تغییر است یا نه؟ یعنی آیا ظرفیتی را که ما فرضاً در مرحله‌ی اول می‌گوییم، با ظرفیتی که در مرحله‌ی جهت می‌گوییم، باید حتماً دو تا ظرفیت باشد و لذا صحیح می‌دانیم ما، که این جا ۹ ظرفیت می‌آید، البته باز اضافه کنم، این به معنای خلاصه من خیلی قبولش دارم؛ یعنی چه؟ یعنی کلمه هماهنگی نماینده‌ی کلمه‌ی ظرفیت هم باشد، نماینده‌ی کلمه‌ی محوری

هم باشد، نماینده‌ی خود هماهنگی هم باشد، یعنی این‌ها منازل‌شان هم منزلند، این جا که وسیله می‌گوییم، نماینده‌ی خود وسیله باشد، نماینده‌ی تصرفی هم باشد و نماینده‌ی جهت هم باشد، این هر سه را نشان می‌دهد، نهایت این است که چرا ما، از این طرف ما شروع می‌کنیم؟ برای اینکه مضاف الیه اول، با مضاف الیه دوم، با مضاف سوم، این باید شناخته شود و این باید سیر را در معنای تقوّم نشان بدهد. حالا چرا ما سیر را پایین ترین کارآیی قرار می‌دهیم، در حالی که مرتباً می‌گوییم با هم هستند، کارایی حتماً با هم هست، همان طوری که فاعل بدون حرکت، نمی‌تواند باشد، بدون کارایی هم نمی‌تواند باشد، بنابراین ظرفیت، جدای از کارایی نیست، اما کالایی که در این جا می‌گوییم، صحیح است، که بگوییم، شأن این ظرفیت را شما می‌خواهید بگویید، فعل این فاعل را می‌خواهید بگویید، هر چند، هیچ وقت خارج از فعل نباشد، این چه خاصیتی دارد؟ از قدرتی که بالای آن هست تبعیت می‌کند، در این صورت، زیبا هم می‌شود، به نظرم پیشنهاد خوبی است به عنوان خلاصه‌ی [۹] یعنی خلاصه تناظر را ما داشته باشیم، اگر ما توانستیم خلاصه‌ی تناظر را سه وصف بکنیم، بعد از آن یک عنوان، برای سه وصف، لازم داریم که باید عنوان فلسفی به آن بدهیم؛ یعنی نام متناسبی که جامع هر سه تای اینها باشد، خلاصه را اگر روی منته بیاوریم، خلاصه‌ی صحیحی صحیح است، می‌گویید خلاصه را روی منته بیاوریم یعنی چه؟ می‌گویم در منته، بیشتر از یک ظرفیت، یک جهت، یک عاملیت، ندارید، که باید هر کدام از آنها حامل ۹ خصلت باشند؛ یعنی برای منته، صحیح هم هست که ما از ساختار هم فقط و فقط سه تا دانه بیاوریم، بگوییم «محور، تصرف، تابع» ولیکن اگر بخواهند آن را توضیح بدهند؛ یعنی یک مرکب [۹] کنند؛ یعنی بگوییم کارائی‌های نظام فاعلیت، را بیاورید و بعد به ۳ تا یکی تبدیل کنید، این خلاصه خوبی می‌تواند باشد و به عناوینی که هست، در این جا ما حتماً ۲۷ عنوان، لازم داریم، تا ۲۷ عنوان را هم نداشته باشیم، نمی‌توانیم [۹] حالا اول، پیشنهاد این است که بیائیم ۲۷ عنوانی را که ما درباره‌ی ولایت، تولی، تصرف، الی آخر داشتیم، روی این ۲۷ تایمان یعنی بگذاریم؛ همان طور که ما یک تناظری داشتیم، آن‌ها را داریم؛ یعنی می‌گفتیم این ۹ تا با این برابر است، عین همین را بیاوریم، روی خلاصه قرار بدهیم، این یکی از فرض‌هایی است، که ممکن است، احتمال آن داده شود، نهایت اشکال این مطلب، چه چیزی است؟ این است که اگر این مدل را مدل کل ۷۶۰۰ میلیارد، فرض کنیم و برای آن ۲۷ منطقه فرض کنیم، که یکی از مناطق آن ولایت باشد؛ یعنی ظرفیت، ظرفیت کل دستگاه را نگاه کنیم، این تقسیم اشتباه می‌شود، ولی اگر بخواهیم بگوییم، که نه. این الگویی است که هر تک دانه‌ای از این‌ها را که در هم ضرب می‌کنید، باید با این اندازه‌گیری‌اش کنید، یعنی ولایت تولی تصرف، را که در درون خودش می‌خواهیم ضرب کنیم و پایین بیاوریم، باید مرتباً با این الگو آن را چک کنیم، و به آن معنا دهیم، مگر اینکه ما بگوییم یک عنوان فلسفی باید به این بدهیم، که آن عنوان فلسفی، غیر از عناوینی است، که در تاریخ کل نظام ما [۹]

س) در هر صورت من این بحث تناظر را در ریشه فلسفی‌اش، اشکال دارم،
 ج) اشکالاتان را همین جا ذکر کنید، تا ما روی آن فکر کنیم، معنای تناظر را اگر به معنای تناظر اصالت
 شیء‌ای بگیرید، اشکال دارد؛ یعنی بگویید اوصاف از هم دیگر بریده هستند، سه سطح هستند «اوصاف،
 توسعه، ساختار» اگر اوصاف مجموعه باشد.

بسمه تعالی

کیفیت تولید نظام اصطلاحات

تاریخ ندارد. قبل از تاریخ ۱۳۷۲/۰۵/۱۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

۱۹۱۲

عنوان جلسه: پرسش و پاسخ تبدیل اوصاف زیر ساخت به عناوین عمومی

س) در بحث مدل، وقتی که اوصاف ظرفیت، جهت، عاملیت و محوری، تصرفی، تبعی و هماهنگی، وسیله، زمینه را با کیفیت، ظرفیت در مرحله‌ی اول مطرح کردیم؛ یعنی روش را گفتیم. اوصاف کیفی را هم مطرح کردیم و معنای کمی آن را هم گفتیم. بعد برای این که توسعه‌ی موضوعات را مطرح بکنیم آمدیم در مقابل هر یک از این روابط که دارای سه قید است، مثل ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، یک مفهومی را به نام ولایت، متناظر قرار دادیم. در مقابل خانه‌ی دوم که جهتِ ظرفیتِ ظرفیت بود، آمدیم مفهوم تولی را قرار دادیم و ۲۷ مفهوم را مقابل ۲۷ رابطه‌ای را که معرف یک موضوع بود قرار دادیم و بعد نحوه‌ی توسعه را ملاحظه کردیم. تبدیل خود این مفاهیم؛ یعنی ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، چرا معنای ولایت دارد؟ و در هر صورت این معنا که چگونه ما تعریف کردیم، یکی خود ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، خودش معنایش چیست؟ که در مقابل آن مثلاً ولایت قرار گرفته برای تعریف یک موضوع. آن وقت مسأله‌ی توسعه‌اش است که حل است. در تعاریف ما از خدمتتان استفاده نکردیم و نمی‌دانیم به چه صورت تبدیل شد؟ ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، به چه صورت معنا شد؟ سه بار ظرفیت را در هم ضرب کردن چه معنایی را می‌دهد؟ گر چه هیچ وصف تنها نداریم. ما در ابتداء از باب مسامحه ظرفیت را «تک» معنا می‌کنیم و جهت را «تک» معنا می‌کنیم. در صورتی که ظرفیت، یک نسبت تأثیری از جهت و عاملیت پذیرفته و اشکال مختلفی را به وجود آورده و برای هر کدام از اینها باید بتوانیم یک نحوه رابطه، یک نحوه فاعلیت را برای نظام یک موضوع تعریف بدهیم.

ج) آیا تعریف اوصاف توسعه، مجرد از اوصاف ساختار، مجرد از اوصاف کارایی، تعریف اجمالی است یا اینکه چیزی هم هست که به دست بیاید؟ یک بحث شده که این تعریف تعریفی اجمالی است؛ یعنی ما یک وحدت و کثرتی که بدون ساختار باشد و بدون کارایی باشد نداریم. حالا می‌گوییم ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت،

محوری محوری محوری، هماهنگی هماهنگی هماهنگی است. حالا این سه تا را که لحاظ می‌کنیم آیا این سه تا، سه تایی منفصل هستند و تناظر آنها بالانفصال است یا تناظرشان بالانفصال نیست بلکه تناظرِ مقوم است؟ شکی نیست که تناظر منفصل نیست و تناظر مقوم است. اگر تناظر مقوم است، معنایش این است که توصیف فلسفی مطلب، باصطلاحات فلسفی، فاعل و نظام فاعلیت را توصیف می‌کنید و تا ۷۶۰۰ مرحله هم این سه قیدیها جلو می‌روند که وقتی که مال سه تا وصف باشد نه قیدی می‌شود، می‌شود که بطور کلی ۷۶۰۰ میلیارد، نه تا می‌شود. توصیف به اوصاف اصطلاحی فلسفی، می‌شود نظام فاعلیت. ما نیازمندیم به اینکه راه تبدیل اوصاف فلسفی را به اوصافی که کارایی را تعریف می‌کند، بدانیم. البته اوصافی که کارایی را به گونه‌ای تعریف بکند که برای معنوی خاص عنوان به ما تحویل بدهد؛ یعنی وقتی شما ۲۷ تا وصف ذکر می‌کنید که هر وصفی ۹ قیدی دارد، و یک قید آن حسی و یک قید آن عددی است. (به اضافه دو قید دیگری اضافه می‌شود) در نزدیک به ۲۹۴ تا قید می‌شود. اینها جمع می‌شود و عنوان یک معنوی می‌شود. ۲۹۴ تا قید به دست می‌آید که به استثناء یکی از آنها همه‌اش اصطلاحی است. اینکه آدم به جای گفتن یک کلمه بخواهد ۲۹۴ کلمه بگوید طبیعتاً مفاهمه را تقریباً ممتنع می‌کند و مجبور می‌شود روی راه تبدیل اینها کار بکند البته به شکلی که مفاهیم را دارا باشد. اولین کاری که می‌کنید این است که بیایید روی خود این ۹ تا قید اوصاف، توسعه، ساختار، کارایی ارزیابی بکنید ببینید آیا می‌توانید آن را بکنید؟ باید دو تا دو تا، هر کدام را مثل آن جدولی که اول تکثیر شد که یکی را به عنوان اضافه می‌گرفتیم، مضاف الیه باید دو تا دو تا را معنا بکنید. یک دو تا را اول معنا بکنیم و بعد دو تایی دوم را معنا کنیم؛ یعنی سه تا قید را سه بار باید خلاصه کنیم: بار اول، مضاف و مضاف الیه اول، بار دوم، مضاف الیه و مضافه الیه سوم؛ یعنی اگر گفتیم ظرفیت ظرفیت ظرفیت، اول باید ظرفیت اول و دوم، بعد باید دوم و سوم را علی حده، بعد باید دو تا مجموعه‌ای که به دست آمده و دو تا از آن منتهج شده، بین آنها دوباره یکی را بر دیگری حمل بکنید تا مشخص بشود؛ یعنی آن را به یک وصف برسانیم.

(س) در ظرفها دو تا بیشتر نیست.

(ج) در ظرفها که با سه قید رسیده، سه قید باید یک قید بشود.

(س) باید یک قید بشود ولی می‌گویند دو مرحله بیشتر طی نکرده است.

(ج) در تکثیرش دو مرحله بیشتر طی نکرده ولی در معنا کردن یک بار، چون با سه تایی که هست اختلاف دارد و مثل ظرفیت ظرفیت ظرفیت نیست. ظرفیت جهت عاملیت، یک بار باید ظرفیت را در جهت ملاحظه کرد ببینید چه معنا می‌دهد. یک بار هم جهت را با عاملیت ببینید چه معنا می‌دهد. یک بار هم بیاییم بگوییم که حالا ظرفیت جهت و آن جهت عاملیت روی هم رفته چه معنا می‌دهد. نتیجه‌اش این بشود که این گونه بشود. باید یک سیری بکنیم و این سه تایی‌ها را یکی بکنیم. کدام سه تایی‌ها؟ سه تایی اوصاف توسعه

را که اوصاف توسعه تبدیل به تک وصف شوند. وقتی یکی بکنیم که اوصاف توسعه تبدیل به تک وصف شدند حالا می‌توانید با یکی از قیده‌های توسعه معنایشان را نشان بدهید؛ یعنی آن مفهوم جدیدی را که برای اصطلاح ظرفیت، جهت، عاملیت، آن وقت باید اصطلاح ظرفیت، جهت، عاملیت در مرحله‌ی خود زیر ساخت قیود فلسفی، یک معنا داشته باشد که معنای ساده‌ی قیود است. باید در معنای اصطلاحی قیود، یک مرتبه پیچیده‌تر باشد که ساده‌تر هم بشود؛ یعنی سه تا یکی می‌شود، بعد از این مرحله، یک مرحله‌ی دیگر ساده کردن داریم که سه تای اوصاف توسعه، ساختار، کارایی، اوصاف ساختار را اضافه می‌کنیم به توسعه، توسعه مضاف الیه می‌شود. اوصاف کارایی را هم اضافه به ساختار می‌کنیم، ظرفیت می‌شود مضاف الیه دوم، اضافه‌ی اولش، محوری بودن، اضافه‌ی بر محوری، هماهنگی. حالا باید مفهوماً معنایی را که اینها عاملش هستند در نظام فاعلیت، باز این سه تا را به یک معنا تبدیل بکنیم. به نظرمان می‌آید که وقتی یک معنایش بکنند، با معنای ولایت برابر می‌شود؛ یعنی هماهنگی نمودنی که محوری باشد و برای وحدت و کثرت هم باشد، عمل ولایت می‌شود. انشاء الله تعالی اینها را (تعریف‌هایش را) مبسوطاً تنظیم می‌کنیم و می‌نویسیم و در موقع تبدیل کردن خدمتتان تقدیم می‌کنیم. در ضرب‌هایی که می‌کنید، خود ولایت، تولی، تصرف، باز ۲۷ بار تکرار می‌شود؛ یعنی سه بار سه مرتباً آنها هم عین همین اولیها که در اینجا انجام دادیم اینجا هم انجام می‌گیرد، در اینجا یک چیز دیگری غیر از نظام اوصاف فلسفی پیدا می‌شود. مثل نظام عناوین که آن عناوین، معنوش یا موضوعات یا مسائل و یا علوم هستند که به آنها طبقه‌بندی مفاهیم غیر اصطلاحی می‌گوییم؛ یعنی در اینجا طبقه‌بندی علوم می‌شود. تا این طبقه‌بندی علوم انجام نگیرد شما نمی‌توانید کاربرد عینی نسبت به کارها داشته باشید. (علوم، مسائل، موضوعات)

(س) یعنی ۷۶۰۰ میلیاردی که می‌گفتیم همیشه ظرفیت توسعه‌ی موضوعات است، موضوع به نحو اجمال بوده که این تفصیل

(ج) موضوع فلسفی بوده که آن موضوع فلسفی تبدیل می‌شود به عناوین عینی کاربردی که باید به عناوین عرفی ادبیاتی تبدیل بشود؛ یعنی باید ادبیات عرفی بشود. ادبیات عرفی یعنی چه؟ ادبیات عرفی؛ یعنی باید آن قدر تنازل پیدا کند که آن دستگاه ترجمه‌ی مفاهیم فلسفی شما به ادبیات عرفی جامعه باشد؛ (ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم) یعنی یک کارایی خاصی برای تلفن در جامعه وجود دارد که به آن تلفن می‌گویند. شما آنجا باید به همان کارهایی برسید. هر چند جایگاهش با جایگاهی که عرف به کار می‌برد برایتان فرق دارد. مثلاً ممکن تلفنی که برای عرف ۱۰۰ هزار تومان ارزش دارد برای شما یا ۵۰۰ هزار تومان یا ۵۰ هزار تومان یا ۵ هزار تومان ارزش داشته باشد.

(س) یعنی یک معنای دیگری بشود.

(ج) نه. جایگاه کاربردش فرق پیدا می‌کند؛ یعنی مثلاً بگویند فقط بین ادارات، یا بگویند اگر منازل هست فقط در این سقف است با این قیود است و لکن باید به یک چیز برسد؛ یعنی قابل ترجمه به ادبیات عرفی باشد.

(س) یعنی کارایش، همان کارایی است.

(ج) یعنی کارایش باید به صورتی باشد که مثل اینکه شما به یک چیز می‌گویید «آب»، عربها می‌گویند ماء و انگلیسی هم می‌گوید «واتر». حتماً هر سه به دلیل اشتراک در کارایی ولو به نحو اجمال می‌فهمید آب یعنی چه. هر چند آن آب نزد شما یک قیمتی داشته باشد که آن قیمت را نزد غربیها نداشته باشد. شما آب را برای طهارت می‌خواهید، آب را برای پاکیزگی می‌خواهید و آنها ممکن است آن را برای این کارها نخواهند و محلولهای دیگر بخواهند که یک جزئش آب باشد.

(س) خوب این سیر،

(ج) بنابراین، ما برای روش توصیف ساختار مفاهیم فلسفی متناسب با ادبیات عمومیمان به یک روش نیاز داریم که این کار طبیعتاً کار دیگری غیر از آن کار اولی آن است. حالا بگویید خاصیت آن کار اول چه بوده؟ اول شما آمدید مبانی فلسفی را مشخص کردید بعد بر اساس مبانی فلسفی تان یک ادبیات درست کردید بعد پل انتقال آن ادبیات را به کاراییهای عرفی می‌زنید، بعد چیزهای عرفی را در جدولها می‌برید و به اصطلاح جایگاه به آن می‌دهید. شما یک جایگاههای فلسفی درست کردید که اگر بتوانید رابطه‌ی بین جایگاههای مفاهیم فلسفی تان با ادبیات عرفی و روش تبدیلیش را مشخص کنید، می‌توانید بیایید این بار کاراییها را در آن جایگاه ببرید حالا از منزلت آن جایگاه آزمایش کنید ببینید کاربرد دارد یا ندارد. شما برای کنترل کاربردها نمی‌توانید کنترل بکنید، مگر این که یک تئوری درباره‌ی آن مطلب داشته باشید ولی آن تئوری هم از فلسفه‌ی شما برخواسته است نه از عرف. باید وسیله‌ی ترجمه به زبان عرف داشته باشید، بعد قدرت کنترل پیدا کنید؛ یعنی الان دیگر مقدمات طبقه‌بندی علوم برای ساختارهایی است که نظام یا سیستم بدهد برای اینکه یک موضوع جایگاهش کجاست؟ زمینه‌اش چه زمینه‌ای است؟ با چه روشی می‌توانیم آن را کنترل کنیم که بر اساس فلسفه‌یمان تغییراتش را در محاسبه آورده باشیم؟

(س) در این قسمت‌های جدیدش، مطلب تا چه اندازه جلو رفته است؟

(ج) ما فعلاً مشغول هستیم و به نظرمان می‌آید که تا آخر امسال موفق خواهیم شد که روش علوم را تمام کنیم و اگر بخواهیم علی حده علوم را تمام کنیم که تا آخر این سال تمام می‌شود و در آن سال آینده روش علوم را تمام می‌کنیم که دیگر اصولاً کاری که به عهده‌ی ما است تمام می‌شود نه اینکه کل کارها تمام شود. «یعنی در این سطح فرهنگستان» بعدش باید دانشگاهها کار کنند و دیگر به عهده ما نیست.

ج) تبدیل سیر مفاهیم از قیود فلسفی به عناوین فلسفی و اوصاف ادبیات علوم و بعد عناوین موضوعات که فی الجمله، یک مفاهیمی که می‌آید و در دو مرحله‌ای که سیر می‌کند، یکی از قیود فلسفی به عناوین فلسفی تبدیل می‌شود و بعد از عناوین فلسفی، به یک سری اوصاف ادبیات علوم تبدیل می‌شود و بعد آن اوصاف باید به عناوین موضوعات، مسائل علوم تبدیل شود. اینکه چنین سیری لازم هست برای این که قدرت کنترل و قدرت ایجاد موضوعات را داشته باشد.

س) چون در قدم اولش ترجمه است.

اولین بار باید زیر ساخت را، ۷۶۰۰ تا یعنی زیر ساخت، بعدش.

س) اینکه رسیدیم به عینیت، غرض این است که جایگاه وضع موجود در دستگاه ما معنی می‌شود.

ج) احسنت! معنا که شد آن وقت می‌توانید بگویید که روش گزینش یک موضوع چه چیز است و چگونه انتخاب بکن؟

یعنی یک موضوعی که دارید مثلاً تلفن، جایش کجاست؟ پس از اینکه شما قدرت ترجمه پیدا کردید می‌توانید بگویید جایش کجاست. تا وقتی که قدرت ترجمه پیدا نکرده باشید جایش کجا هست را ندارید. آن وقت، وقتی جایش پیدا شد؛ یعنی زمینه‌ای که ۲۷ تا در اطرافش هست، مشخص می‌شود. اگر مثلاً ۲۷ تا وصف برای آن بگیریم، ۷۲۹ تایی که هست، بگویید زمینه‌ای که می‌خواهیم درباره‌ی آنها تحقیق کنیم اینها هستند، و نسبتی هم که بینشان هست این هست. این گونه نمونه‌گیری بکنید شروع به کنترل کردن کنید.

س) غرض از کنترل چیست؟

ج) غرض از کنترل این است که نمونه بگیریم بینیم وضعیت این ۲۷ تا نسبت به وضعیت آن ۲۷ تای دیگر، آیا آن عددی است که مطلوب است یا آن عددی است که مطلوب نیست؟ مثلاً این عددش در ۷۲۹ می‌گیریم ۸، حال باید دید در عینیت ۸ برابر با ۸ تا دانه از این مثلاً آیا ۱۶ عدد از آن وجود دارد یا نه؟ همیشه یا بیشتر است یا کمتر است. اگر کمتر است، جایگاه این عوض می‌شود و جای چه چیزی قرار می‌گیرد؟ اگر جایش آنجا باشد، کاربردش در عینیت چگونه می‌شود؟

س) بر این اساس در این معادله تغییرات را می‌توان کنترل کرد.

ج) دیگر می‌توان تغییرات را کنترل کرد. مثلاً شما می‌گویید اگر تخم مرغ سالم باشد و آب و نمک، درجه‌ی غلظتش این باشد این گونه می‌ایستد و اگر تخم مرغ فاسد باشد و آب نمک طوری دیگر باشد این تخم مرغ جای دیگری قرار می‌گیرد. اگر تغییرات را توانستید تعریف کنید، باید بتوانید بگویید که چه کارهایی باید انجام بدهیم تا چه چیزهایی درست شود؟

س) بعد یک مدت، پیش بینی پیدا می‌شود.

آن وقت که در رابطه با خود ترجمه، مثلاً ترجمه‌ی ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت به ولایت، فرمودید این یک شیوه و روش است.

(ج) باید همان طور کارایی معرفی بشود. فقط یک کارایی خیلی اصولی و کلی. به نظرم می‌آید این ۲۷ تا، کارایی خیلی خیلی کلی هستند که باز خود اینها که در هم ضرب شود، باز سطح متوسط را نسبت به ترجمه‌ی عمومی امور را پیدا می‌کند. باز ۲۷ تا از اینها که جمع شود باید یک عنوان عمومی را تحویل بدهد. (س) یعنی در توسعه‌ی موضوعات که اینها را ضرب می‌کنیم یک خانه داریم که ۲۷ وصف ولایت دارد و یک خانه آخری داریم که آن هم ۲۷ وصف تفویض دارد که بین این هم اختلاف و فروعی که هست که اینها بار دیگر ترجمه می‌شود یعنی باید خلاصه شود.

یعنی شما اصول موضوعه‌ای برابر با روش توسعه‌ی کیفیتان درست کرده‌اید نه برابر با خود نظام توسعه-اش. نظام توسعه‌یتان که بزرگترینش ۷۶۰۰، و کوچک‌ترین ۷۲۹ تا بود، ولی کوچک‌ترین نظام، شامل و مشمول ۷۲۹ تا بود نه کوچک‌ترین نظام مشمولتان، کوچک‌ترین نظام مشمول ۲۷ تا بود که برابر این ۲۷ تا، شما هم اوصاف توسعه و هم ساختار و هم کارایی داشتید. آنها را به کوچک‌ترین نظام و یا اصول موضوعه‌ی مفاهیم عرفیتان تبدیل کردید و عرفاً خلاصه هم که می‌کنید، باید همین معنای ولایت را بدهد؛ یعنی عرفاً بگویید به این کار، که به صورت محوری، وحدت و کثرت را هماهنگ می‌کند ولایت می‌گویند.

(س ۱) آیا می‌شود روی ترجمه‌ای که کردید تأکید کرد؟

(ج) باید روی همین‌ها دقت کنیم و چندچیز را مورد ترجمه قرار داده

(س ۱) یعنی ما الآن تأکید کنیم یا آن که برای بعد بگذاریم؟

(ج) نه، بهتر است برای بعد بگذاریم چون ما دوباره تمام قیودش را بررسی می‌کنیم، حتی حرفهای اضافه-اش را سعی داریم مثلاً را، در، آن می‌باشد و می‌گردد، و امثال این کلمات که از اول تا آخرش به نظر بیاید که حتی یک حرف هم اضافه ندارد. برای اینکه وقتی می‌خواهید آن را کامپیوتری کنید دیگر معنا ندارد که بگویید چرا این معلوم نشد؟ باید حرف اضافه معلوم باشد که آیا آنجا یک اضافه‌ای لازم دارد یا ندارد و به چه معنایی می‌باشد؟ آن وقت در مقابل این، باید روش معادلات کمی ریاضی‌اش را تمام کرد که وقتی در تکثیرش تناقضاتی پیدا شد، باید متناظرش آنها را بگذارد.

(س) الآن در داخل جدول ما می‌توانیم حد اوصاف کمی را نشان بدهیم مثلاً بگوییم یک الی ۲۷ خانه است. هر کدامش چه اعدادی است و اگر مبنا دو باشد، از ۱ تا ۶۴ خانه‌ای که سقف جدول قرار می‌دهیم جمع کردن آن در معادله، چون اینها بریده نیستند و یک نظام دارند و این نظامش باید قابل ترجمه در یک معادله باشد، عین همان شکلی که شما جمع می‌زنید و بالا می‌آورید؛ یعنی در همان جدولی که ۳ تا ۳ تا جمع می‌زنیم و بالا می‌آوریم، آن وقت نسبت سنجی می‌کنیم آیا به همین شکل است؟ یعنی کل را که

بخواییم نشان بدهیم، جمع طبقه‌ای است که زده می‌شود و بالا آورده می‌شود، آیا بعد از آن نسبت‌گیری می‌کنیم؟

(ج) به نظر می‌آید که ما روش توسعه‌ی کم را گفته‌ایم. لکن روش تبدیل به معادلات را آخر کار باید بگوییم. بعد از اینکه این تعاریف ترجمه شد، روش تبدیل به معادله را بگوییم که حالا هر گاه یک قضیه به صورت قضیه‌ی شرطیه‌ی کلی تمام بشود. هرگاه اینجوری شود آن گونه می‌شود؛ یعنی هرگاه و آنگاه، مال وقتی است که به صورت یک مجموعه مشخص شده باشد.

س (۱) معنای ریاضی بدهد؟

(ج) بله. یعنی الان معنای ریاضی می‌دهد ولی در توسعه کم است. الان هم می‌توانید بگویید که معادله‌ی مجموعه‌اش مسلماً روی نرخ شتاب دو، علامت هم بگذارید آن قسمتش را، ولی هنوز به نظر می‌رسد تا معادله شدنش فاصله‌ای هست؛ یعنی معادله‌ی یک چیزی باید باشد.

س (ب) به نظر من معادله‌ی فلسفی آن را باید بتوانیم بگوییم.

(ج) معادله فلسفی‌اش را که عین همان جدول را در مقابل متناظر جدول دیگر می‌نویسیم و می‌گوییم ۲ و ۸ و این قابل خواندن هم هست؛ یعنی مثلاً یک موضوعی را که در طبقه‌ی پنجم داریم باید بتوانیم بگوییم ۸ از ۴ که معادل با عدد مقابلش در یک مجموعه است و نسبتشان را باید ملاحظه کرد. چون در کیفیات وقتی که می‌گوییم ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت، اختلاف ظاهری‌اش مشخص می‌شود و معنایی‌اش نحوه‌ی اضافه کردن اینها را می‌توان یک تصویر و تصویری کرد و لکن در رابطه با اعداد، غیر از اینکه بگوییم این ۸ در کنار این ۲ و در کنار الی آخر ۳ تا ۳ تا بگوییم.

(ج) نه. آن هشتی که در مجموعه‌ی مثلاً مجموعه اول و مجموعه دوم و مجموعه سوم،

س (ب) این طبقه‌بندی‌اش چه شکلی دارد چون ما الان ۲۷ خانه بریده و ۹ تا مجموعه‌ی ۳ تایی و ۳ تا مجموعه‌ی سطح می‌توانیم بیان کنیم. این نحوه‌ی حکومت اینها بر همدیگر به چه نحوه‌ای است؟ چون ۲۷ تایی که هستند، می‌گوییم هیچ برابری ندارند. این روشن است. ولی می‌توان گفت که در یک سطح هایی قرار می‌گیرند. هیچ خانه‌ای برابر با هیچ خانه‌ای نیست ولی می‌توان سطح‌ها را از همدیگر تفکیک کرد و بر هم حکومت داد و طبقه‌بندی کرد که بتوانیم عدد را بخوانیم.

«والسلام»